



رختیه العادیه مسکن العواد سمدانی
 معجم بحالیه در زریچه فرزند حسین خان
 سلف قزوینی فارسه در زریچه و قزوینی
 امیر قزوینی آن معجم نویسنده سالیانه فرزند
 فرزند زریچه «در»

باز دید شد
 ۱۳۸۵

۱۱۴۹۵

۱۰۱۹۷

کتابخانه مجلس شورای ملی

معجم بحالیه مسکن العواد فی قزوین و فارسه سمدانی

مؤلف: میرزا یحیی و میرزا یحیی (میرزا یحیی بن حسین بن علی بن محمد بن ابوالفضل)

موضوع: تاریخ

شماره ثبت کتاب: ۸۶۶۳

شماره قفسه: ۱۰۲۱۹

خطی - فهرست شده
 ۱۳۲۱۹

خطی - فهرست شده
 ۱۳۲۱۹

خطی - فهرست شده
 ۱۳۲۱۹



ذخيرة بنو الله الرحمن الرحيم المعاد

حمد و تحمید و قیاس و فتاوی لا اله الا الله و سائر احوال و احکام است که با ابواب
 عطایان و حکایت عکافات مسیح و مصایب و نزول نواب و بر روی صاحب ابواب است
 و نیز غلام عبد القادر محنت رسیدگان همان محبت در بونه افتخار پیوسته
 در کلمات در رمضان داخل التفتای رضای خود را و شاد روی و مایه صادقه
 صحت خوشدل و محبت و مصیبت زدگان فدا و لاد و احباب را با از آنکه
 و طافت از مروه صاحبان برگزیده و هر جانگوار مرگ فرزندان را در کام بیاور
 و مادر بعلان هشت بافی نوش ساخته و هر در را که شایسته محبت خود دیده
 در زیر بار نواب و مصایب انداخته خوش آن زمان دان بدیده که در چنین نزول
 ناز از جایگاه بقای جنبان را برشته بدل آن هشت بی بدل که بر و معاد
 آن اکاه صاحب چنین که عطای بلاء و ابرو ایحان استقبال نموده منت پذیرد
 رباعی سرایندهم ز دست آسان ندهد دل برنگند ز دست ناچان ندهد
 از دست نباید کار چون در داید آن در دصد هزار در زمان ندهد
 و در و نامعدود و لغو و نجسته و در و نامحدود و نشان و روضه معطر

59

و مشاهد صورت سر دفتر محنت رسیدگان عالم اخفان و بپشتوان بلا کشیدگان
جهان گذران صدر آرای و روان صبور و مصائب بالالستین خرم شکبانی
زواب حیدر حیزت اله و طیب ملک کناه شیخ المذنبین و سید الزکوة
علیهما السلام المصلین و خرافه منوره و مشاهد مطهر شفاء زور و شیعا
آل و اولاد اجداد آن نبی صغری و کبری عبدا و معاد ما دام الدلایه و الکنه بار
و بعد در محنت رسیدگان مرا و اخفان از منطوق کبریه و کتبوت کبر
شیخ من السوف و الحجج و تفحص من الاموال و الاغنیة و التفرات و لیست
الصبرین الذین اذا احاط بهم مصیبة قالوا ان الله وانا الله را حو
چون آفتاب روشن میگرد که با همان غلظت دلهای نازقان و عیان خیزه طالع
را جیلان است چه جز غنچه طاهر آینه وافی بشارت و الله اعلم بکرم آینه ما
حق زمایم شما را یعنی انشاء معاملة او مانند کان میگویم بخیزه را خوف که آن خوف
الهی باشد با یمن دشمنان و بکرم سبکی که آن غنچه و شکی است یا روزه داشتن
و نقصان بعضی طالبان را خارج حادثات با اخراج زکوات و صدقات و نقصان
نفسه را که آن یاری باشد با ضعف و عجز با احتیاج و بریشانی و نقصان حیوین

اهل غایت و زین الملة و الذين اعلموا على ان لا يخلوا على اهل البيت مقامه بعض افراسطوت
و اخبار و سر و خزانة و قصص و حکایات صبر کنندگان مصائب را دست مصیبت فدا و داد
کرد و شوی حرام و فبیده بید و داد و بکجا چای آورد و بمسک انقاد و فی فدا و داد
موسوم ساخته الحق غالب مد کور شرعی است سائر کار نوشتن که کاسه ها
و هر مصائب و زو عکس را دست هر یان بسطافان عالم نایب را و بنابر آنکه غریبان و محبوس
شریف جوان عربی و لغت ناز و اتفاق افتاده آنان که کاسه مصائب بر سر کشید
اکثر ازین شهید شیرین کام بنمودند شد بنابرین بخاطر کسر حرمه نو خون دل
و باد کسار تخم آنکه شکیل رشک این حسین خان التریقی از نوین محمد یوسف المدعو
و زین التریقی حکایت از الله عن سیدنا علی که ناگهان دو سه کاسه زهر از دست
نافی مصیبت فدا و داد بدستیار و حوصله صوری نو نو نه زهر خطره میزد که
مطالب و مفاد آن مجموعه شریفه را با سر بر فراز می کرد از عیان زار او میشنید
دوستان در گردن ناهم نفسی از این دوستان هر یان مصیبت رسیدگان
احتیاج را مواست حاصل الله بفضا الهی و فرمان پادشاهی رضادهند و باز از
مضایق و محبوسان ابدی و سطاوات باقی رسند و چون مطالب مفاد آن مجموعه

و نلف مخصوصان با فاضل رضى و معاوى با همك فرزندان كه ميوه باغ دالاسد
و روشتن چراغ دیده و شوقه نال هسنى و در پير و بشارت ده صبر كنند انزل
كه درين بليات عطفه شكيباى پيشتارند و چراغ و قوع و اضطراب و بلياتى فرو
گذارند و اين طابرا نكاستخاف و بشارت دارند آنانند كه چون بحال همك و فرزان
پادشاهى رسد انشان را بخشن و مصيبتى واقف و بليتى كبر بكنند باين رضا صندى
و اخلاص كه فائده ازان خداوند بمرسوم چار خواجايه بدينه رسد و از مالك
مملوك نازل گردد و در چشم بشارت و رضا در انقياد حكمتناچاره نباشد و عايتون
مكافات و مجازات اوباز گردند كه نام يعنى رجوع و مايجزى او خواهد بود و او را جزا
و از خود كردار ما بجا خواهد داد اگر بكم او خرسند باشم مستوجب ثواب و بشارت
و اگر ازانچه رضا و است سپيچم و چراغ بجايم مستحق عذاب خلك كردم و همچنين
در رضا باين عذاب را اين اخبار و اذيت اهل بيت سلكم اِنَّ عَلِيَّ بْنَ اَبِي تَالِبٍ
مستغنا مى كند كه عذاب از او بياست و احسان بيا و انصاف انان كه در زند
مصائب بطريق جسمى و رضاى بنگيستر از انشان وصول بداران بخان است و
جزا ايج و قوع و اضطراب و بلياتى در كان نهران و از انجاست كه شيخ اجل و پيشوا

一

فخر جهان باقی است تا برین بدختر الحداد موسوم گشت امید که مطالع کند
اگر سهو و خطا بر یافت که در بدعا مرقوم در اصلاح آن بگوشتند و عا^انا^ا اشترع
فی المقصود یعنی انکال آن کو دو معد بدان ای جوای رضای الهی که
انفاق ارباب داشت و پیش جوهر نین عقل الهی است که آن کو هر خدا شناس از
درج و اخفا بنمزن لرز و آرد و آن کو هر نیر زاد را صدای سپهری و سوزنده
و جواهر و فرخنده چرخ و آید و زبان آن کو هر که نماند نقد بنی انبیاء و س^ا
و قبول اوار و دنیا برتر جای و ادیان الهی است عقل است که غیبی نکند است حاجت
بر طایفه خائبل و عقل است که نرسا ندسته است حال انجود از انشاف بر ادب است
مدبر امور دنیا و آخرت و او سبب حصول ریاست و برزگی سرای مجاز و حقیقت
مثال او چون مثال نور است در ظلمت هر که در غیو این کو هر الهی که یافت شود چون
چشمی است از ایندین و چون در غیو بر پا افتد چون رؤی بود در وقت صبح پس
سزاوار است که صلاح عقل در آنچه از عقل خود بلند مخالفت او نکند و در عا^ا
عقل است و هو^ا که مخالف عقل است باید از غایت بلکه عقل خود را بر خود جای مقام
العیان که رواند و بخیر که عقل آن را شد انکند رجوع نماید و چون چنین کند هر آن

و چون رضا بقضای پروردگار خویش بر او ظاهر گردد و خصوصاً در حین نزول آسمانی
از وجود بسیار جلیلی بعضی از آن مذکور میگردد و **اول** آنکه هرگاه نظر کنی در کتاب
حکمت و عمای فضل و رحمت و کمال اعنائی خداوند در همان نسبت بدن بدان از برای
ایشان بپوشاندن وجود او تکنیکی عدم و کامیابی که او بپوشاندن ایشان بجای آورده
و تا پس ایشان بطایفه ای دیگران و اعیان ایشان و بخوابش بی پایان بر او ظاهر گردد
که هر یک از این نعمتها را سبب و وجهی بدان بود که بدنشان در درازنیا با آنها گشت
نماندند لذات معنوی را ندیده و کما ذات سلبه را نه از برای طاعتی که بجای میماند
الهی را ایشان باشد و نه از برای کار که بدنشان از برای شفاعت و کار که در عالم
نماندند زیرا که آن ذات مقدس غنی و جواد و حق است بلکه تکلیف بدنشان
بشکلی شاف و اعمال را که بجهت آن بود که ایشان را بجا زمانه تا عمل کامل بپایان
و نسبت این تکلیف و آموختن و حکم را برای طاعتی منفعتم و عمای معصیت ایشان
پس فرستاد ایشان بپیشین و در سولان تا بفارغ دهان ایشان را بهشت یافتی
که غرض از اعمال جز است و هیچ کنند ایشان را از دوزخ که عاقبت کارهای زیستناست
و تا زک و دانید بر ایشان کتابهای آسمانی و در آن کتابها چیزی چند و بدیع نهاده

کوه سبله آگاهی ما باین بود و چون روشن گشت که انفعال خلائق را منتهی به
 بندگان برای این مصلحت و شرف روزگار ایشان است این نیز روشن کرد و در کمال
 بیزاری آنجا است چنانکه در کتاب کیم و کلام لازم التکیید در چند موضع اشارت بان
 رفتند حَدَّثَنَا قَالَ عَزَّ شَأْنُهُ وَعَمَّا لَا نَدْرِي لِمَ تَقُولُ إِلَّا وَرَأَيْتَ لَنَا بِأَهْوَجَ سَلَا
وَجَلَى دِكْرِي مَوْدَعَةً قُلْ لَوْ كُنْتُ مُنَادِيًا لِّمَن لَّا يَنْفَعُنِي دِكْرِي لَآتِيَنَّهُمْ وَلَآتِيَنَّهُمْ
مُعَذِّبًا حَقِيرًا و در موضعی دیگر موده وَاللَّهِ يَتَوَقَّعُ الْإِنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا پس اگر
 غایت مصلحت و نهایت فایده بندگان ضعیف و افلا ز مصلحتی نماند در خیرت
 ایشان نمی بود و این را بخلا و چند مردم بیکشاید چنانچه در آرم التوحید و آلود
 آلود می دانست پس اگر نفس و فوج این حدیث بیایو بود در بعضی آن شر که بود خفی
 و اگر بغیر بان داشتند باشد لیکن نفس ثوابان مطهر و دل ثوابان ساکن نکرد آن حافظ
 باشد چنانچه بعضی از این حافظان گفته اند باشد از آن فال شدن در حکم آل و
 شادانی که صفای پادشاه در میان بندگان چند در خیر است که هرگاه بنده از بندگان
 بغیر دعا از خلائق را در خواست که بر او رحمت کند بشمار اندک و بصدد بر ملا و
 گرفتاری نکند و دخلا و جل و علا بآنکه مغیرین کند که چو رحمت کرامت را و ازین که

تا بخیر بار رحمت بیکم و او علم آید ما از من صفتش فرغ آید من را که در ملک
فرزندان چنانچه بعد ازین با حدیث و اخلاص ظاهر شود در رحمت بیشتر حاصل شود
پیر تا ملک کن در این سفنان از ماسک کوفی بسزا که ترا درین باب کاف خواهد کرد
دویم آنکه هرگاه بدیده حقیقت در احوال انبیاء علیهم السلام نظر کنی و ایشان را
در آنچه فرموده اند از امور دنیا و آخرت و وعد و وعده و امانت و ایمنی راست گو
دانی و دانا باشی تا آنکه آنچه ایشان خبر داده اند بر موعود داخل و بدرجه است
گفته ایشان مبرک است از خطا و محقق طاعت است از غلط و هو او شسته بدیده آنچه
وعده کرده اند از مقبولات ابدی و سعادت اخروی که بر هر نوع از انواع
مصائب و فواید غریب جبرک و در چنانچه شنیده و زود باشد که محتاج به بدیده
بر نوبت و آن مصیبتها سهل کرد و دانا گردی با آن حکمان مصیبتها از برای تو
کمال فایده و غایت منفعت و سر فایده سعادت دایمی است و پس از این دانستی حقیقت
که خواست ستر آن مصائب از برای خود کنی از کینههای سعادت که از برای روزگار
خود ذخیره گذاشته باشی و آن نواب راسپی دانی از برای دفع ستم عذاب
عظیم که همیشه طافانان توان آورد و هیچ طاقت با آن عذاب مقاومت نتواند کرد

که اگر بفرستاد باطن و سوره بنیت او مطلع کرد و هرگز برین بجهت معصیت و حریف
شعله فضیحت یعنی و راجع به شوقی نماند برای خود و نماند برای فرزند خود که مثال او
بوده باشند و اگر کسی که اگر فرزند خود بر مثل حال او شود مبر و میان بفرستد
ترسد و آن حرکت را از برای او بفرستد و پسندیده دانی و این معانی و معنی
محقق است که بفرزند خود را داشته باشد و از داشته شدن و ولایت از صاحبان خواه
یا بشیر فکرت که بفرزند خود داده نمیکند مگر آنکه بفرستد که در خانه خود با باغ و سبزه
ترا یا چاه را با آن و مثل این قسم و موخر باشد و از این برای آنکه کن که فرزند
که از نو فرستاده آید یعنی آنکه آن فرزند بفرستد بر در خواست و اندیشه و مرسلین
فر و سر علی و مبعوث گردد با آنانی که از غلامان و سخط و دشواری و
بخطایان بگردان او و خوشحال و فرحانند و اگر آن فرزند طفل رفتند باشد غریب باشد
در حجر حضرت سار و زویر جلیل الرحمن علیه السلام که مادر پسران است چنانچه احادیث
و اخبار درین باب از حضرت سید المرسلین علیه السلام روایت کرده اند و نسبت
این ناحق است مگر آنکه از سفاهت و بیاد شوقی و اگر از فرزند خود آن فرزند است
که از جمله غلامان و سجن و صلیب و شمشیر و کوه و عمارت و کتله و اسباب و غیر اینها است

بر

بر و دیگر بر او مانده باشد که اگر این آرزو که در باره فرزند دارد برای فرزند خود
آید و بعد نفرموده است خدا بخواهد از برای او هرگاه آن فرزند از نو معفو شود
عوض بیشتر و گاهی فرزند او را بفرستد و بفرستد او و در خطر نبوده چنانچه بعد
ازین شنیده شودی ان شاء الله مانند حدیثی که روایت کرده شیخ صدوقی از امام
جعفر صادق علیه السلام که آنحضرت فرموده اند وَلَا تَحْلِلُوا لِمَنْ يَكُونُ الْفَقِيرُ يَكُونُ الْفَقِيرُ
يَكُونُ الْفَقِيرُ يَكُونُ الْفَقِيرُ و اگر کسی که بفرزند خود بفرستد که بفرستد
بر و بفرستد بفرستد بفرستد بفرستد بفرستد بفرستد بفرستد بفرستد بفرستد
بعد از او و از آن زمان حضرت صاحب علیه السلام بفرستد بفرستد بفرستد بفرستد
بفرستد بفرستد بفرستد بفرستد بفرستد بفرستد بفرستد بفرستد بفرستد
و آن فرزند را از پسرانی و غیر اینها بفرستد بفرستد بفرستد بفرستد بفرستد
پراقتی ساکن گردانیده باشد و در آن خوابگاههای صاران و کوهستان و جانوران
حضرت رسانده درنده بسیار بود و از آن آفات آن فرزند در خطر عظیم بوده
باشد پس برین امر و در حکم جلیل القدر صاحب مال و حشم و خدمت کرده باشد
او را نصرت علی و علی و غیر اینها اطلاع باید بفرستد و آن در حکم باید بفرستد بفرستد

غلام زبان کاران خواهر شود بفرستد بفرستد بفرستد بفرستد بفرستد بفرستد
دیگری نه پسندید زیرا که توان برای خود عزیز تر از فرزند خود و بفرستد بفرستد
کام و نفع و عمارت و حرم و جانوران درنده و مانند آنها از آفات و سبب و بفرستد
مخبر از بختهای آنکه در دنیا بسیار است که در دنیا باشند بفرستد بفرستد
آفات را با هر خطا و ندرت آسم و سر زشت و نوبت آنحضرت در عرصه فضا است که بفرستد
ساعت باشد بفرستد بفرستد بفرستد بفرستد بفرستد بفرستد بفرستد بفرستد
عزیز کند و همان بفرستد بفرستد بفرستد بفرستد بفرستد بفرستد بفرستد
کام بفرستد بفرستد بفرستد بفرستد بفرستد بفرستد بفرستد بفرستد
حکم که آن فرزند را بفرستد بفرستد بفرستد بفرستد بفرستد بفرستد
چهار سال یا بفرستد بفرستد بفرستد بفرستد بفرستد بفرستد بفرستد
و دلکشانی و حرم و جانوران بفرستد بفرستد بفرستد بفرستد بفرستد
طمان بفرستد بفرستد بفرستد بفرستد بفرستد بفرستد بفرستد بفرستد
دنیا را بفرستد بفرستد بفرستد بفرستد بفرستد بفرستد بفرستد بفرستد
و بدین صفت بفرستد بفرستد بفرستد بفرستد بفرستد بفرستد بفرستد

آورد و آن طفل حجت آید و بعضی از غلامان خود را بفرستد بفرستد بفرستد
غلامان با و گویند که سید و مولای ما بگوید که هر بفرستد بفرستد بفرستد
خواهر و این آفات و رحم و آید بفرستد بفرستد بفرستد بفرستد بفرستد
و بفرستد بفرستد بفرستد بفرستد بفرستد بفرستد بفرستد بفرستد
و مولای ما بفرستد بفرستد بفرستد بفرستد بفرستد بفرستد بفرستد
بفرستد بفرستد بفرستد بفرستد بفرستد بفرستد بفرستد بفرستد
خود آبی و اراده فاست بفرستد بفرستد بفرستد بفرستد بفرستد
از فرزند و او آورد و با این همه کار و احسان از آن سید جلیل القدر بفرستد
را بفرستد بفرستد بفرستد بفرستد بفرستد بفرستد بفرستد بفرستد
اختیار بفرستد بفرستد بفرستد بفرستد بفرستد بفرستد بفرستد بفرستد
و از آن است که اجتناب و احتراز از فتنه و فساد و از آن است که بفرستد
در فتنه سید جلیل القدر بفرستد بفرستد بفرستد بفرستد بفرستد
اختیار بفرستد بفرستد بفرستد بفرستد بفرستد بفرستد بفرستد
چنین کسی را بفرستد بفرستد بفرستد بفرستد بفرستد بفرستد بفرستد

تم

بدستور فضل بر نوجاری کرد و بعلت آن چرخ کلاه کار و صاحب و نر شوی
پس غنیمت دان جوایز خود را قبل از آنکه به پیروی رسی و صحت خود را پیش
از آنکه به پارس شوی و ترک را پس بپوشد در پیش نظر و با عالج الحار استعدا
ملاقات ترک کن و مشغول بعبادت و زکات بکنار از برای آنکه ترک روی نوجاری
دو ن از دیگری و فایده آن در مضمون کرمیه و آن لَبْسُ الْإِنْسَانِ إِلَّا تَسْتَعِي
بَعِي يَدْرُسِي که نیست برای تو مگر آنچه در آن سعی کنی پس گوناگون اعمال خود را
و ضایع گردان عمل خود را زیرا که در اغلب بزرگترین سبب از اسباب اهتمام در
اکتساب اموال و اولاد طول امتداد است و ازین سبب است که سید عالم علیه السلام
یکی از احباب هلالی را فرموده بود إِذَا أَصْبَحْتَ فَلَا تَخْذَرْ نَفْسَكَ بِأَسْبَابِ
وَأِذَا أَصْبَحْتَ فَلَا تَخْذَرْ نَفْسَكَ بِأَلْبَاسِكَ و خد من جنتی تا که از این و آن
و خد من جنتی تا که از این و آن فَلَا تَخْذَرْ نَفْسَكَ بِأَلْبَاسِكَ یعنی چون صبح کنی و روز کردی
با نفس خود حدیث شام مگوی و چون شام کنی حرف صبح با نفس خود در میان
مبار و بیکبار بچنان خود بخت را بسوزد و از بخت خود برای پاری خود زیاده کفر
چرا این که در انام نوجاری خواهد بود کتا به از آنکه چون صبح کرده باشی چرا دانی که

هشتم

ناشام زنده مانم و چون شام کنی کفر خداری که ناصح با فی با شوی پس در بخت
خود کار کن که در وقت همان بکار بفرماید و درین بحث از اعالج محوین
ترک کن که در زمان حلول مرض ناخ نپوشاید چه معلوم نیست که در انام نوجاری
در دفتر اموات ثبت خواهد بود یا دفتر احیاء و امیر المؤمنین و امام المسلمین علیه
صلوات الله و سلامه فرموده اند که إِنَّ أَشْرَ مَا أَخْلَقَ عَلَيْكَ خَصْلَتَانِ
إِشْرَاحَ الْهَوَى وَطُولَ الْأَمَلِ فَاغْلِظْ الْحَوَى فَإِنَّهُ يُعِيدُ عَنْ عِلْمِكَ وَأَمَّا طُولُ
الْأَمَلِ فَإِنَّهُ يُؤْخِرُ الْحَبْلَ الدُّنْيَا بَعْضُ بَدْرٍ بَعْضٍ که شدیدترین چیزی که من
از آن بر شما می فرمادم دو خصلت است یکی منابعت هوا و پیروی از زوهار و یکی
طول امال اما سبب نرس بر شما از منابعت هوا آنکه منابعت هوا پیروی
از زوهار و ادبی را از پیری حق و راه راست میگرداند و پیروهای جاهل و صبیان
و پیروهای پر خوی و پر حرام میگرداند و اما پیروی از طول امال سبب آنکه طول
صورت دوستی نباشد و دوستی بنا وسیله محرومی از سعادت و غنای بعد
از آن فرمودند إِنَّ اللَّهَ يُعْطِي الدُّنْيَا لِمَنْ يَشَاءُ وَبِخْشٍ وَإِذَا أَحْبَبَ عَبْدًا
أَعْطَاهُ الْإِيمَانَ إِلَّا لِمَنْ يَشَاءُ و لِلدُّنْيَا آثَاءٌ فَكُونُوا مِنْ آثَاءِهَا

خدای عز و جل در دایره دنیا بجهنمی آن محض از بسا دوست صادق که با غنیمت باور
سپیدان چون کدبان در دست سوال کشاده از بخششده در وقت نعمت بخوار و دستکار
مطلبید و بسا دشمن منافق که بنقد لغتی که در دنیا با و عطا نموده اند منافع
دوری و دنیا به و بسا بخریدی و در وسیله بخریدی و میگردانی عزیز نعمت ایمان
نعمتی است که جز بد و سنان ندهند و داغ حکم سوز حرام بر دل این ملائکه عطا
نهند ای عزیز اگر من از فرزندان دنیا در کلام محرم نظام از زوهار و خواهشها
و حجت جاه و ریاست و شایسته و سرور و عجب و شرف و تکبر و برتری و اشتهای آن
بوده باشد دور نیست و مطلب از فرزندان دین اگر بکنی و خلاص و فر و نفع و
رضا بقضای الهی و قربانان پادشاهی و عالمی و اتحاد و اتصال آن از فضایل جمیده باشد
بعید نباشد و بسا بود که چون از خزان کنونی را سوار و کنونی که پندارند که کوهی
شاید بیشتر زرد درج این الفاظ اولو مثال بخورند بوده باشند باری بر نقد پر خست
سعادتمند کسی که خود را از فرزندان دین گرداند و خویش را از انبای دنیا نداند
ای عزیز من از رحمت دنیا بپشت بپا گوای آن بود که دنیا از مصالح و مفهده
و روز و شب و ساعت و دقیقه هر نفس از پیکار آید و در گذشت و چنانکه

الدِّينَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ آثَاءِ الدُّنْيَا إِلَّا لِمَنْ يَشَاءُ فَلَا تَخْلُفْهُ مَوْلِيَةً
إِلَّا لِمَنْ يَشَاءُ فَلَا تَخْلُفْهُ مَوْلِيَةً إِلَّا لِمَنْ يَشَاءُ فَلَا تَخْلُفْهُ مَوْلِيَةً
إِلَّا لِمَنْ يَشَاءُ فَلَا تَخْلُفْهُ مَوْلِيَةً إِلَّا لِمَنْ يَشَاءُ فَلَا تَخْلُفْهُ مَوْلِيَةً
خداوند جل و جلال عطا میکند دنیا و نعمت را به آنکه پس که دوست میدارد
و یکسری که دشمن میدارد و چون دوست دارد بنده از بندگان خود را عطا
میکند یا آن بنده نعمت ایمان آید یا نه اینست که دین را فرزندان اند و دنیا را
نیز فرزندانند پس بیکر باید خود را از فرزندان دین و مکرر دنیا را از فرزندان
دنیا آید یا نه اینست که دنیا بختی که رحلت کرد از شما اینست بشما و تحقیق که
کوچک و ناخوش بسوی شما و دنیا آید یا نه اینست که شما هستید در روزی که در
او حصار نیست پس بر شما باد که بهر سبب از اعالج الحار خود بر و حسانی که
در او عمل نیست کتب از آن که جمیع آنها واقع است ای عزیز این قسم که از آنها
که از در پاری نعمت و طهارت بکنار آید از برای آنست که گوشه گوشه قبول کوش
بر او و از آن سخنان حق شود و بر آب و زندگانه خلاص و بندگی از زوهار و کار دنیا
که بیک که در هنگام تنویر بکار بر سنگار ایمان آید بنیاد کنی که دوستان و دشمنان

نهم

از سقراط ارحام مادران زیر که آن سقراط بر درخت پنهان و منتظر می باشد
پیرا و میگوید که داخل شو بعد از آن او در حوض میگوید که داخل میباشم
تا داخل نشوند پیر و مادر و آن گاه از برای ایشان شفاعت میکند و داخل
میشوند در بهشت و بنا بر مصافحین حدیث این احادیث مذکور و بنا بر احادیث که
از حضرت رسالت روایت شده مسلمین خطیبی که از جمله صابحات خشت بخروا
چون او را فرزند نمیشد گفته اند که بگوید که ای سلام و کو سقراط احسنیه
عند الله احب الی من ان یقول لی لک دنیا جمیعها و ما فیها یعنی اگر مرا در
اسلام فرزند میگوید میشد هر چند سقراط بود و او را از در داخل میفرستاد
حسب و کفایت میبودم از برای من دوسر بود از دنیا و از جمیع آنچه در آن است
از نعمتها و خواستهها **حدیث دیگر** از عبدالله بن مسعود از حضرت رسول
که آنحضرت فرمودند که ما کفایت میفرستادیم که ما یوم القیمه لیسرها الی الجنة
یعنی زن نفسا اگر فرزند نمیکام تولد قبل از پید شدن ناف فوت شده باشد
میکشد آن فرزند را بدین ناف خود که قابل قبول میباشد و روز قیامت مادر
خود را بسوی بهشت **حدیث دیگر** از ابن عباس از پدر خود از

عمر بن الخطاب

حدیث دیگر از رسول خدا صلی الله علیه و آله که آنحضرت فرمودند که بقال لولولان
یوم القیمه اذ خلوا الجنة فیسئلون یارب یتخلل ابائنا و اعمامنا
قال فبأئین فیسئل الله عز وجل ما لای اراهم یحییون اذ خلوا الجنة
فیسئلون یارب ما و انا فیسئل الله عز وجل اذ خلوا الجنة اعم و ابائنا و اعمامنا
یعنی میگویند یارب آن روز قیامت که داخل بهشت شویم پس ایشان
میگویند ای پروردگار ما داخل بهشت نمیشویم مادام که پدران و اعمامان ما
داخل نشوند پس آنحضرت فرمود که آن روز زمان مادر و پدر خود میرسد پس
عز وجل با ایشان میگوید که چیست که ایشان را نمیکنند و اشک بریزند مشاهده
میتایم پس بگوید که باره خطاب میرسد که داخل بهشت شوید ایشان میگویند که ای
پروردگار ما پدران ما کجا را که ما پدران ما داخل بهشت نشویم تا ما داخل
نمیشویم پس خطاب قدرایی میفرستد که داخل بهشت شوید شما و پدران شما
حدیث دیگر از عیسی بن علی از اجداد حضرت علی علیه السلام که فرمودند
اذا کان یوم القیمه خرج ولولان المسلمین من الجنة بائهم الشرب قال
فیسئل الله عز وجل ما لای اراهم یحییون اذ خلوا الجنة اعم و ابائنا و اعمامنا

امام

حضرت رسول الله که آنحضرت فرمودند که من قد تم من صلیه ذکر الی سلیخ
الحسن کان افضل من ان یخلف من بعده مائة طاهره یهدون فی
سبیل الله لا تشکون روعهم الی یوم القیمه یعنی پدران و اعمامان را که
فوت شود که بچه باو غنیمت رسیده باشد از برای آنکه در بهشت است از صدایی که
بعد از او باقی باشد و مجموع آنها در راه خدا بشمارند و نثار و نذر قیامت
خود ایشان ساکن نکرد **حدیث دیگر** از امام حسن علیهما السلام از رسول خدا
که آنحضرت فرمودند که لای اراهم سقراط احب الی من ان یقول لی ما فیها
طاهره یهدون فی سبیل الله یعنی اگر من تقدیم نمایم سقراط نزد من دوسر
از آنکه صد فرزند بعد از من بماند و مجموع آنها در راه خدا بشمارند
حدیث دیگر از ابوبکر بن موسی از رسول خدا صلی الله علیه و آله که آنحضرت
فرمودند که ما کفایت میفرستادیم که ما یوم القیمه لیسرها الی الجنة
و لک جائز کما هر که فرزند نمیکام تولد قبل از پید شدن ناف فوت شده
است از برای آنکه سقراط تقدیم نماید بر اعمام و اجداد خود و اجداد خود
صدکس که مجموع ایشان بر اسبابان سوار بوده در راه خدا بشمارند و نذر قیامت

عمر بن الخطاب

عمر بن الخطاب

السقراط یحییون اذ خلوا الجنة فیسئلون یارب یتخلل ابائنا و اعمامنا
روزی قیامت شود و هر دم بشکلی آن روز در زمان سلمان از
بهشت بیرون آیند و در همان زمان که در بهشت در دست ایشان بوده باشد
پس مردمان با ایشان گویند ما را آب دهید ایشان گویند که ما پدران و اعمامان
خود را آب دهیم نگاه آنحضرت فرمودند که نافرمانی که از ارحام مادران ما حفظ
شده باشند خشت پنهان و منتظر بر در بهشت ایستاده گویند که داخل بهشت
شویم تا آنکه مادر و پدر ما داخل گردند **حدیث دیگر** از ابن عباس از
از رسول خدا صلی الله علیه و آله که آنحضرت فرمودند که اذا کان یوم القیمه
یودی فی اطفال المؤمنین و المسلمین ان اخر حوا من قنور فیسئلون
من قنور غیرهم یا ربنا یا ربنا انما نسئ الی الجنة زما فیسئلون ربنا و اجدادنا
معنا یا ربنا یا ربنا فیسئل الله عز وجل ما لای اراهم یحییون اذ خلوا الجنة اعم و ابائنا و اعمامنا
و لک جائز کما هر که فرزند نمیکام تولد قبل از پید شدن ناف فوت شده
است از برای آنکه سقراط تقدیم نماید بر اعمام و اجداد خود و اجداد خود
صدکس که مجموع ایشان بر اسبابان سوار بوده در راه خدا بشمارند و نذر قیامت

عمر بن الخطاب

منه انرا روزی شود یا آنرا و بعد از آنکه بگویند فرزندان من خشنودند
علیه خواهد بود و آخرت فرمودند که بلیک بلیک یعنی بلیک از برای من
این سخنان آمده خواهد بود **حدیث دیگر** از بعضی که در عهد
شفیع روز جزا علیه السلام اکامه در حق که حضرت بر صند در آنجا
میفرمودند و اهل بیت را نشان میدادند که بگوید ماه حرام از روز جزا
بند بر کرد و آخرت حلقه بر بستند و در میان ایشان بود که در حین
حضور مجلس ساجی حضرت طفل صغیر همراه داشت که پیوسته از دنبال او میداد
و در آن محفل گرامی در جلوی آن مرد و پشت از پشت آن کودک را احاطه
رسمید و پیش از پدر رخت بچهار بافی کشید پس آموزد بسبب فرزند آن کودک
و فرمود آن مصیبت و از رویا حزن و اندوه بزرگ آمدن مجلس برای رسول گرامی
منمود پس حضرت در مقام اسفند از حال آن فرمودند که چه واقع شده که
فلانی بچرخ آن مرد را می بینم و چرخ و چرخ داشتند که بار سوال الله آن طفل که
بر فاشنا و در مجلس شایسته باشد از او فرمود شده و بسبب فرط حزن و
بر مصیبت آن کودک بزرگ آمدن مجلس را بپوش فرموده پس حضرت با آن مرد

عنه

ملاقات فرموده بعد از آنکه از اسفند از حال آن فرمود و اطلاع بر اشغال آن کودک و
نیز بر رسانید و فرمود که فلانی آنجا که ساجی است آن ساجی بر آن
تأوی عدا با آن آوارا بچرخه الا و بعد از آنکه سبقت از لیه تعقیقه لک یعنی
او فلان آیا کدام بر نود و سست است اینکه من خصله کنی بان کودک در دست
جای خود یا نیایی روز قیامت هیچ در دل از درهای هشت مگر آنکه در باقی
آن کودک را که بر نوبت گرفته باشند با بدن بیرون آن در بر کشاید نیز
توان در آن مرد گفت باز رسول الله آن بیضا هم که آن کودک با بدن
بر در هشت بر من سبقت کن و آنچه بر من دوست داشت پس مردی
از انصار برخاست و گفت یا نبی الله این سعادت خاصه را برای این
مرد است یا از برای کسی است از مسلمانی که طفل مسلمانی از او فوت
شده باشد حضرت فرمودند که بلکه از برای کسی است که طفل مسلمانی
از او فوت شده باشد **حدیث دیگر** از زید بن اوفی که حضرت
رسول را مردی را از احباب یهود فرستاد و فرستاد رسانید و فرمود
که اجرک الله و اعظم لک الاجر یعنی خدای عز و جل بر این مصیبت ترا

اگر و جواب گرفت و بر آنکه که فلان برای تو اجر این واقع شد پس آن
مرد گفت باز رسول الله من مردی پریم و از عمر من بسط کند شدند و آن
کودک را برای من کافی بود پس حضرت فرمودند که آیه را که آن سبب
بانت او بنقل از من آوارا بچرخه یا لکس یعنی بچرخه یا لکس یعنی بچرخه
آن کودک را بپوشید در دست حیات و با نوبت باشد با اینکه ملاقات
کند با نود و در هر بار از درهای هشت با نوبت باشد با نوبت باشد با نوبت
گفت باز رسول الله این نعمت بپوش آن کودک که بر صند من کرد و آخرت
فرمود الله لک به و لک مسلمانی که ولد فی الاسلام یعنی خدای عز و جل
این نعمت بسبب فرزند آن کودک نصیب تو کرد و نصیب هر مسلمانی
که از او فرزندی در اسلام فرزند شده باشد **حدیث دیگر** از عبدالله بن
فلس از رسول الله علیه و آله که حضرت فرمودند که اذما مات ولد
الحدیث قال الله تعالى لا یکنها قنصکم ولد عبدی یقولون کون عبدک
ثم یقول قنصکم ثمرة فوا به یقولون کون ثم یقول ما ذاک قال عبدک
یقولون کون عبدک و استخرج یقول الله تعالى بوالحدیث یبکی فی الجنة

و نهی

و معنوه بقیه الحدیث یعنی چون فوت شود فرزندی بنده از بنده آن خدا بنحالی
آخرت بماند که خود که بنحالی روح بنده آن در بقعه اطاعت ایشان باشد
و مایه که با مضی روح فرزند بنده من میفرماید پس ایشان گویند بپشت
و سقایش نوای پرور کار را از آن مضی روح فرزند بنده گوید پس بگوید
بار خدایا که مضی روح بنده باغ دل آن بنده میفرماید ایشان گویند آری
پروردگارا خدایا پس حضرت فرماید که بعد از مضی روح آن فرزند بنده من
چه گفت پس ملاک گویند ای پروردگار ما بنده نوید از آن واحد حمد و ثنای
نوکشتن و زیارت بکشتن یا الله و یا الله و یا الله را چون کشتن بخدای عز و جل
گوید که بنا کنید از برای بنده من خانه در بهشت و آن خانه را خانه حمد و ثنای
نام که از این **حدیث دیگر** آنکه فرمود حضرت رسول الله علیه و آله
آمد و کودکی به همراه داشت و گفت باز رسول الله که آن ناخوابه از برای
من شفا کراحت فرماید پس حضرت بان زن فرمود که آیا تو هیچ فرمودی
زن گفت آری باز رسول الله پس حضرت دیگر بار رسول خدا که زن را خطا میداد
آن فرموده باشد در اسلام زن گفت باز رسول الله در اسلام پس حضرت فرمودند که

وآن مصاب از تو دخا باشد و حجاب پیشو ندانم و آن را از آنش دوزخ
بازن و ریختن خنای بر وجه و بپاشیدن دیگر رایت شده که آنحضرت فرمودند که
مَنْ قَدَّمَ شَيْئًا مِنْ وَلَدِهِ صَاحِبًا لِحَبِيبِهِ أَجْرُهُ بِإِذْنِ اللَّهِ مِنَ النَّارِ بَعْدَ
مَوْتِهِ لَكَ نَفْعٌ كَنْدِ بَرِوَجِزِ نَارِ دَاوُودَ بَعِثَ وَحَبَرَ كُنْدَ وَأَتَى زِيَادَ
حَسْبُ وَكَفَّ بَعْضُ شَرِّهَا وَنَارُهَا بَاسِدٌ بَادَنَ وَخُصَّ خَلِيقًا مِيَانِ
وَأَشْرَفَ دُوزْخِ **حَدِيثِ دِيكَرِ** أَنَّهُ مَدِيرُ الْبَصَرِ فِي الْحَضَرَةِ رَسُولِ اللَّهِ كَمَا تَحْضُرُ
وَأَخْلَقَ شَبْرًا وَرَجُلًا كَرِيمًا كَرِيمًا لِيُجِيبَ بِلَا رَدٍّ مَكْرُومًا وَفِيهِ
كَفَرْنَ مَا تَكَلَّمَ فَلَا تَكَلَّمُ إِلَّا بِمَا تَكَلَّمَ لَهَا لِيُجِيبَ بِلَا رَدٍّ مَكْرُومًا وَفِيهِ
كَفَرْنَ شَوْدِ سَدِّ فَرَزَنْدِ أَنْزَلَنْدَانِ لِسَبِّ كَنَاهِ نَبِيَّهِ بَاسِدٌ بَاسِدٌ هُوَ هُنْدُ بُوَد
أَنْزَلَنْدَانِ زِيَادَ رَاكِبِ حَبَابِهَا أَرَأَيْتَ دُوزْخِ بِلَا رَدٍّ مَكْرُومًا وَفِيهِ
اللَّهُ أَكُو دُوزْخِ نَفْسُ شَدِيدَ بَاسِدٌ بَاسِدٌ وَفِيهِ دُوزْخِ نَفْسُ
شَدِيدَ بَاسِدٌ بَاسِدٌ وَفِيهِ دُوزْخِ نَفْسُ شَدِيدَ بَاسِدٌ بَاسِدٌ
أَنْزَلَنْدَانِ زِيَادَ رَاكِبِ حَبَابِهَا أَرَأَيْتَ دُوزْخِ بِلَا رَدٍّ مَكْرُومًا وَفِيهِ
كَفَرْنَ مَا تَكَلَّمَ فَلَا تَكَلَّمُ إِلَّا بِمَا تَكَلَّمَ لَهَا لِيُجِيبَ بِلَا رَدٍّ مَكْرُومًا وَفِيهِ
كَفَرْنَ شَوْدِ سَدِّ فَرَزَنْدِ أَنْزَلَنْدَانِ لِسَبِّ كَنَاهِ نَبِيَّهِ بَاسِدٌ بَاسِدٌ هُوَ هُنْدُ بُوَد

در کمال

یا رسول الله ما کن یخذاشی لای از بر من بد و بس که فرزند من می باشد آنحضرت
فرمودند که چندی از من فرزند من باشد آن زنی که گفت یا رسول الله صد فرزند
من فرزند من باشد آنحضرت فرمودند که آنحضرت من را تبار بختی باشد
بعضی گفتند که در آید از آنش دوزخ و آنحضرت من را تبار بختی باشد
آید که آنش دوزخ و آنحضرت من را تبار بختی باشد **حَدِيثِ دِيكَرِ** أَنَّهُ مَدِيرُ الْبَصَرِ فِي الْحَضَرَةِ رَسُولِ اللَّهِ كَمَا تَحْضُرُ
از رسول خدا صلوات الله علیه که آنحضرت من را از من فرزند من باشد آنحضرت
صد فرزند من فرزند من که یا رسول الله صد فرزند من فرزند من باشد آنحضرت
فرمودند که چندی نخبه شده بعضی فرمودند که آنحضرت من را تبار بختی باشد
برای دوزخ و آنحضرت من را تبار بختی باشد **حَدِيثِ دِيكَرِ** أَنَّهُ مَدِيرُ الْبَصَرِ فِي الْحَضَرَةِ رَسُولِ اللَّهِ كَمَا تَحْضُرُ
که آنحضرت فرمودند که ما مَدِيرُ الْبَصَرِ فِي الْحَضَرَةِ رَسُولِ اللَّهِ كَمَا تَحْضُرُ
اللَّهُ الْحَجَّةُ بَعْضُ شَرِّهَا وَنَارُهَا بَاسِدٌ بَادَنَ وَخُصَّ خَلِيقًا مِيَانِ
نَفْسُ شَدِيدَ بَاسِدٌ بَاسِدٌ وَفِيهِ دُوزْخِ نَفْسُ شَدِيدَ بَاسِدٌ بَاسِدٌ
أَنْزَلَنْدَانِ زِيَادَ رَاكِبِ حَبَابِهَا أَرَأَيْتَ دُوزْخِ بِلَا رَدٍّ مَكْرُومًا وَفِيهِ
كَفَرْنَ مَا تَكَلَّمَ فَلَا تَكَلَّمُ إِلَّا بِمَا تَكَلَّمَ لَهَا لِيُجِيبَ بِلَا رَدٍّ مَكْرُومًا وَفِيهِ
كَفَرْنَ شَوْدِ سَدِّ فَرَزَنْدِ أَنْزَلَنْدَانِ لِسَبِّ كَنَاهِ نَبِيَّهِ بَاسِدٌ بَاسِدٌ هُوَ هُنْدُ بُوَد

در کمال

در کمال

در کمال

بعد از آن فرمودند که آن من را تبار بختی باشد **حَدِيثِ دِيكَرِ** أَنَّهُ مَدِيرُ الْبَصَرِ فِي الْحَضَرَةِ رَسُولِ اللَّهِ كَمَا تَحْضُرُ
مَنْ قَدَّمَ شَيْئًا مِنْ وَلَدِهِ صَاحِبًا لِحَبِيبِهِ أَجْرُهُ بِإِذْنِ اللَّهِ مِنَ النَّارِ بَعْدَ
مَوْتِهِ لَكَ نَفْعٌ كَنْدِ بَرِوَجِزِ نَارِ دَاوُودَ بَعِثَ وَحَبَرَ كُنْدَ وَأَتَى زِيَادَ
حَسْبُ وَكَفَّ بَعْضُ شَرِّهَا وَنَارُهَا بَاسِدٌ بَادَنَ وَخُصَّ خَلِيقًا مِيَانِ
وَأَشْرَفَ دُوزْخِ **حَدِيثِ دِيكَرِ** أَنَّهُ مَدِيرُ الْبَصَرِ فِي الْحَضَرَةِ رَسُولِ اللَّهِ كَمَا تَحْضُرُ
وَأَخْلَقَ شَبْرًا وَرَجُلًا كَرِيمًا كَرِيمًا لِيُجِيبَ بِلَا رَدٍّ مَكْرُومًا وَفِيهِ
كَفَرْنَ مَا تَكَلَّمَ فَلَا تَكَلَّمُ إِلَّا بِمَا تَكَلَّمَ لَهَا لِيُجِيبَ بِلَا رَدٍّ مَكْرُومًا وَفِيهِ
كَفَرْنَ شَوْدِ سَدِّ فَرَزَنْدِ أَنْزَلَنْدَانِ لِسَبِّ كَنَاهِ نَبِيَّهِ بَاسِدٌ بَاسِدٌ هُوَ هُنْدُ بُوَد
أَنْزَلَنْدَانِ زِيَادَ رَاكِبِ حَبَابِهَا أَرَأَيْتَ دُوزْخِ بِلَا رَدٍّ مَكْرُومًا وَفِيهِ
اللَّهُ أَكُو دُوزْخِ نَفْسُ شَدِيدَ بَاسِدٌ بَاسِدٌ وَفِيهِ دُوزْخِ نَفْسُ
شَدِيدَ بَاسِدٌ بَاسِدٌ وَفِيهِ دُوزْخِ نَفْسُ شَدِيدَ بَاسِدٌ بَاسِدٌ
أَنْزَلَنْدَانِ زِيَادَ رَاكِبِ حَبَابِهَا أَرَأَيْتَ دُوزْخِ بِلَا رَدٍّ مَكْرُومًا وَفِيهِ
كَفَرْنَ مَا تَكَلَّمَ فَلَا تَكَلَّمُ إِلَّا بِمَا تَكَلَّمَ لَهَا لِيُجِيبَ بِلَا رَدٍّ مَكْرُومًا وَفِيهِ
كَفَرْنَ شَوْدِ سَدِّ فَرَزَنْدِ أَنْزَلَنْدَانِ لِسَبِّ كَنَاهِ نَبِيَّهِ بَاسِدٌ بَاسِدٌ هُوَ هُنْدُ بُوَد

نورین

مؤمن که نفعی کرده باشد خدای عز و جل آنکس را صد فرزند از او داری
اورا آن فرزند من نبوده باشد بختی با او که آنکس را صد فرزند از او داری
اورا در هشت باقی بقدر ستمی نباشد پس سید صاحب فرمود ایشان **حَدِيثِ دِيكَرِ** أَنَّهُ مَدِيرُ الْبَصَرِ فِي الْحَضَرَةِ رَسُولِ اللَّهِ كَمَا تَحْضُرُ
حَدِيثِ دِيكَرِ أَنَّهُ مَدِيرُ الْبَصَرِ فِي الْحَضَرَةِ رَسُولِ اللَّهِ كَمَا تَحْضُرُ
از حضرت رسول که آنحضرت فرمودند که آنحضرت من را تبار بختی باشد
حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ النَّارَ بَعْدَ مَوْتِهِ لَكَ نَفْعٌ كَنْدِ بَرِوَجِزِ نَارِ دَاوُودَ بَعِثَ وَحَبَرَ كُنْدَ وَأَتَى زِيَادَ
حَسْبُ وَكَفَّ بَعْضُ شَرِّهَا وَنَارُهَا بَاسِدٌ بَادَنَ وَخُصَّ خَلِيقًا مِيَانِ
وَأَشْرَفَ دُوزْخِ **حَدِيثِ دِيكَرِ** أَنَّهُ مَدِيرُ الْبَصَرِ فِي الْحَضَرَةِ رَسُولِ اللَّهِ كَمَا تَحْضُرُ
وَأَخْلَقَ شَبْرًا وَرَجُلًا كَرِيمًا كَرِيمًا لِيُجِيبَ بِلَا رَدٍّ مَكْرُومًا وَفِيهِ
كَفَرْنَ مَا تَكَلَّمَ فَلَا تَكَلَّمُ إِلَّا بِمَا تَكَلَّمَ لَهَا لِيُجِيبَ بِلَا رَدٍّ مَكْرُومًا وَفِيهِ
كَفَرْنَ شَوْدِ سَدِّ فَرَزَنْدِ أَنْزَلَنْدَانِ لِسَبِّ كَنَاهِ نَبِيَّهِ بَاسِدٌ بَاسِدٌ هُوَ هُنْدُ بُوَد
أَنْزَلَنْدَانِ زِيَادَ رَاكِبِ حَبَابِهَا أَرَأَيْتَ دُوزْخِ بِلَا رَدٍّ مَكْرُومًا وَفِيهِ
اللَّهُ أَكُو دُوزْخِ نَفْسُ شَدِيدَ بَاسِدٌ بَاسِدٌ وَفِيهِ دُوزْخِ نَفْسُ
شَدِيدَ بَاسِدٌ بَاسِدٌ وَفِيهِ دُوزْخِ نَفْسُ شَدِيدَ بَاسِدٌ بَاسِدٌ
أَنْزَلَنْدَانِ زِيَادَ رَاكِبِ حَبَابِهَا أَرَأَيْتَ دُوزْخِ بِلَا رَدٍّ مَكْرُومًا وَفِيهِ
كَفَرْنَ مَا تَكَلَّمَ فَلَا تَكَلَّمُ إِلَّا بِمَا تَكَلَّمَ لَهَا لِيُجِيبَ بِلَا رَدٍّ مَكْرُومًا وَفِيهِ
كَفَرْنَ شَوْدِ سَدِّ فَرَزَنْدِ أَنْزَلَنْدَانِ لِسَبِّ كَنَاهِ نَبِيَّهِ بَاسِدٌ بَاسِدٌ هُوَ هُنْدُ بُوَد

در کمال

در کمال

جای دادند پس ایشان من بر حسان را حج آمد در اختیار من معلوم و معلوم
بودم که ناکاه دستاری با خرقه سفیدی بسوی من آمد پس آن دستار با خرقه را
در کف حسان من گذاشته بار دیگر در من نمودند و گفتند حسان من را حج آمد
پس کوپنده من گفت که آیا نیلایی که این خرقه را دستار چیست گفت من ندانم
آن کوپنده گفت این خرقه را من از تو که از رحم مادرش ساخته شده است
که بدستی که در خرقه بود که در پیش من نهاده بود پس این گفتند خرقه
پس از برای تو بخشیدم آنکه در دنیا غمناک و در آخرت بهر چه بخواهی
اورا بشی و **بیک** از این شوق روایت شد که **بیک** را با تاج داشت پس
بسوی قوم خود که بی فریاد و پیغام و اهله و اثنا حاجتی همتا ایشان گفتند
که آن حاجت کدام است پیغام فرستاد که من اراده دارم که دعا کنم بر فرزندان که
دارم که خدایتعالی فیض روح او را بدی حاجت من آتش که سقا آیین کوپنده چون
قوم از سبیل آمد سؤالی کردند که این دعا را ایشان گفتند که من در خواب دیدم که
مردمان از برای روز قیامت جمع نموده اند و ایشان را نشانی عظیم روی نموده
و همدیگر را با دوشان آمده اند پس چون کوپنده را دیدم که از بختش

آنرا

آمدند و در دست ایشان آن برف های مملو از شراب بخت بود و پس برادر من
در میان ایشان بود پس اندک زمانی که مرا آب دهان که دلا با و اشتام
نمود و گفت ای عم آب بنده هم میگردان خود را پس چون از خواب بیدار
شدم دوست داشتم که بگردانم خدای خدای فرزند مرا از برای من فرستاده اند
از خدای عزوجل بدعا و درخواست تا آنکه در کف فیض روح نماید و قوم
امین گفتند و پس بر نیامد که دعا می آید و من میباشم و آن کوپنده در گذشت
دیک محمد بن خلف حکایت کند که بر هم خرقه ای می بود باز ده ساله که
در آن سن حفظ قرآن کرده بود و او را بنیالین پدر بسیار بی زلفه
و حجت حاصل شده پس آن کوپنده را اجل فرارسید و من از برای آنکه او را غریب
دهم بسوی او رفتم و چون ملاقات نمودم من گفت که ای محمد من بسیار مشتاق
حالت این کوپنده بودم من از سخن او پرسش کردم و گفت با آبا اسیخ فیکر از علمای
و طائفان سخن در بار کوپنده میگویند که بخت نبین اطفال بود و حفظ قرآن
نموده بود و خود را در آن سن بنیالین فقه و حدیث نموده بود و او را گفتند او را
که کفر چنین است لیکن من شیخ در خواب دیدم که قیامت بر پا شده و کوپنده

کوپنده

نا آنرا ندیده باشد از برای من مقدمه و فرقی در روز قیامت بعد از آن
گفت که در خواب دیدم که قیامت فراخ شده و من نیز با خلائق در موقف
جزا حاضر شده ام و چنانکه تشکیک من غالباً شده که من دیان آن تشکیک کرد
من از آن تشکیک و عطش تشکیک خود و همچنین جمیع مردمان را از تشکیک تشکیک
و کوب و اندوه آن روز خیال خود مشاهد می نمایم پس چندی از کوپنده را دیدم
که در میان مردمان در آمده خلق را از یکدیگر دور میسازند و مانند کسی که
در طلب کلمات خود باشت و چرخ را پیچوند و بر ایشان فتنه های نور می بینم
و این فتنه های نوره و کوه های طلا در دست دارند و آب حید همتا بعضی از
مردمان را و بسیار را از خلائق در میسازند و ایشان را تشنه از سبیل آنرا
پس در آن حالت دست بسوی یکی از آن کوپنده را دراز کردم و گفتم که مرا آب ده که
بیم آتش که عطش مرا بکشد از آن کوپنده در جواب گفت که آبا از در میان
چرخ فریدی هست بدستی که آب بنده هم میگردان خود را پس من گفتن تا
چه کسانند ایشان در جواب گفتند که ما اطفال مسلمانی که پیش از پدر من خود
در دنیا فوت شده ایم **دیک** شیخ ابو عبد الله بن نعمان در کتاب صلیح القلام

دیدم که در دست ایشان کوزه های آب بخت بود و با استقبال مردمان آمده بودند
تا ایشان را آب دهند و آن روز را روزی دیدم بسیار کرم و نازناک پس یکی
از آن کوپنده گفت که این کوزه که در دست دارد آب ده پس آن کوپنده در من
نظر کرد و گفت تو بدی من بپستی من گفتم آبا شما چه کسانید ایشان گفتند که
ما حاجی از کوپنده که در دنیا سیر از پدران خود فوت شده ایم و بیچاره ای
پس سینه و پدران ما را در دنیا مانده اکنون با استقبال ایشان کرده ایم
در چنین روزی که می بینم ایشان را از آب بخت بسیار می سازیم بعد از آن گفت
که بسبب رؤیای من خواب غمناکی که فرزند خود می نمودم **دیک** غزال در کتاب
احیاء القلوب نقل میکند که امر شیخ و کرد خدای عزوجل از صاحبان آفت درونی
از او فغان حاصل می گردند با او مشاع نمود و چون چند روز آن بخت شد
روزی از خواب برآید و خواهرش نزد شیخ و خواستگاری زن نمود پس شیخ را
بعقد وی در آوردند چون کار کتاب ساختند شیخ سید خواهرش را
با وجود او با او مشاع از آن مرد سؤالی نمودند آن صاحب گفت بنفشه این شیخ
امید دارم که خدای عزوجل از این من کو است کند و فیض روح او فرماید

نمودند

بارگشتن جزع کنند و هم از آن حضرت مروی است که فرمود آن صبر است
عَلَيْكَ الْمَقَادِيرُ وَأَنْتَ مَا حُورٌ وَأَنْ جَزَعَتْ عَلَيْكَ الْمَقَادِيرُ وَ
أَنْتَ مَا زَوْجٌ بَعْضُ أَكْرَبِكُنْ جَارِي شَوْد بِرِئَاخِهَا زَبَانِي يُوقِدُهَا
 و نوحا حیا و نواب با نغز و اگر چه کپی بدستور بر نوحا می کرد و صفا
 و نوحا صاحب و زرو و نواب با نغز و حضرت امام حسن مجتبی از جمله بزرگواران
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ رَوَى أَنْ كَرِهَ أَنْ يُخْبِرَ عَنْ فِرْعَوْنَ فَقَالَ لَهَا
نَحْنُ الْبَلَوَى يُؤْتَى بِالْهَلِ الْبَلَاءُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ قَلْبِي فِي لَحْمِ دِيوَانِ
 و لا یصیب لکم من ان یصیبنا هم انهم یصیبنا بعدی درستی که در بعضی
 در بعضی است که نام آن غیره بلوی است و میرسد آن در بعضی روز قیامت با
 بلا و فرغ می شود از برای اهل بلاد یوانی و نصیب می شود برای ایشان عزیزان
 و رنج می کشند در ایشان آب و رنج می کشند که بعد از آن یوانی اصاب و آن آب و رنج
 بعد حساب از آن فرمودند اشاره بآنکه اهل بلاد و آنان که در دنیا صاحب
 و مکار و کفر کنند طریقی صبر می آورند در روز حساب در سینه انداخت
 از بیم پریش و حساب و در غنای عزیزان و کتاب فارغ و می ماند و جزای آن

صبر

صبر و اجوان بلا از خطاب و رحمت و منما بر کشت آما از ایشان پیوسته
 بیشتر و حساب و ناراست و هم از حضرت زین العابدین روایت کرده که
الْحَبْرُ مَنْ مَرَّ بِمَرْءٍ أَحَبَّ إِلَى اللَّهِ مِنْ مَرْءٍ عَطَا كَلْبًا رَجُلًا أَوْ
مَرْءًا صَبْرًا صَبِيرًا وَمَنْ قَطَعَ أَحَبَّ إِلَى اللَّهِ مِنْ قَطَعَةٍ دَجٍّ مِنْ خَشْيَةِ
اللَّهِ أَوْ قَطَعَةٍ دَمٍ أَوْ قَطَعَةٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بَعْدَ مَا شَدَّ جُرْدَ دُوسُزَنْ دَخَلَتْهَا
 از جمله خجسته که آنرا در روزی فرمود با جو صبری که صبر کننده بر مصیبتی که باو
 رسیده باشد بر سر کشد و باشد قطعه دوسوزن دخاله و بر سر او زنجیر
 است که از نرس خاکی از جینی با آن کرد و با قطعه خجسته که در راه خدا زنجیر
 و خجسته شود و هم از حضرت فرمود که المصاب مفاخیر الاخر صبر صبر با طبعی
 اجر و جو صبر و از حضرت امام زین العابدین روایت که آن حضرت فرمود که
إِذَا جَاءَ اللَّهُ الْوَلَدَيْنِ وَالْأَخَوَيْنِ بِنَاءٍ وَمِنْ أَيْنَ الصَّابِرُونَ لِكَيْلَا يُلَاحَظُوا
بِخِصَابٍ قَالَ يَقُومُ عَنْقُ مِنَ النَّاسِ فَيُلَاحَظُوا الْمَلَائِكَةَ فَيَقُولُونَ لِمَ أَنْ
بِأَجْلِ أَدَمَ فَيَقُولُونَ وَالْأَجْنَةُ فَيَقُولُونَ وَقِيلَ لِحِصَابٍ قَالُوا لِمَ قَالُوا
مَنْ أَنْتُمْ قَالُوا الصَّابِرُونَ قَالُوا وَمَا كَانَ صَبْرَكُمْ قَالُوا صَبْرًا عَلَى عَذَابِ اللَّهِ

صبر

وَصَبْرًا عَنْ مَعْصِيَةِ اللَّهِ حَتَّى تَوْفَاَنَا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فَقَالُوا أَنْتُمْ كَأَفْشَرِ
أَدْخَالِ الْآجِنَةِ فَمِنْ أَجْلِ الْعَالَمِينَ بَعْضُهُمْ كَرَاهِيَةً كَرِهَتْهُ خَلْقُ الْوَلَدَيْنِ
 و آخرین را در روز قیامت از برای یاد اشرار و حساب و کتاب از روز و هول
 و هم صبر می کند که بگوید صبر بر آن ناز است و صبر شتاب حساب پس کوهی
 از مردمان برخیزند و روی بهشت آورند پس ملاقات کنند با ائمه
 فرشتگان و بگویند بیکدیگر و بپای فرزندان آدم و پسران ایشان در جواب گویند
 که بهشت نافی که خدای مهربان از برای ما آماده ساخته پس ملاقات کنند
 که بپای آن حساب بهشت صبر و پدید ایشان گویند از برای ما با حساب کار نیست
 و فرشتگان گویند که حاجت که شما نیت ایشان گویند که ما صابرانیم ملاقات
 گویند که چگونه بوده است صبر شما ایشان گویند صبر کرده ایم بر طاعت
 خدا و بیعت با صبر کرده ایم از مصیبت خدا و بیعت با خدا که می بینید طاعت
 خدای عز و جل کتاب را که هر کوهی و صبر و شدت که از ارتکاب طاعت و
 اجتناب از معاصی روی ما آورده بود بدو صبر و رضا صدی با استقبال
 آنها شناخته ایم و روزی از خواستش به ریح الزوال نیا نماند پس ملاقات

کرد

گویند شما بیدار نگه دارید تا فرمودید داخل بهشت شوید که نیکو و پسندید
 اجر عا کنندگان بجز و است از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که آن حضرت
 فرمود که خدای عز و جل فرمود که اگر از آن حضرت از عیدین صبر و مصیبت
فِي يَدَيْهِمَا قَوْلًا لِيَدَّوْلِيهِمْ أَسْتَقْبِلُ ذَلِكَ بِصَبْرٍ جَمِيلٍ اسْتَجِبَتْ مِنْهُ يَوْمَ
الْقِيَامَةِ أَنْ تُصِيبَ كَيْفَ مَرَأَا أَوْ تَشْرَأَ لَدَيْهِمَا بَعْضُ مَرَكَا وَوَلَّى وَرَدَّ
 بنده از بنده گان من مصیبتی خوانم مصیبت بدن او رسد و خواه مال
 او و خواه بفرزند او و لا و او و بعد از آن بنده استغفار کند آن مصیبت
 را بصبر جمیل در روز قیامت و احیای آن خواهد شد که از برای آن بنده
 جزای نصیب نامی را و بپای آن شکر کنم و همچنین این مسعود از آن حضرت روایت
 کرده که فرمود ثلاث من رزقهن فقد رزقن خيرا لدارين الرضا الفضل
 والتصبر على البلاء والدعاء في الرضا يعني سعدی است که هر که از آن حضرت
 روزی شود بخشنی که بجز دنیا و آخرت روزی شده خواهد بود اول راضی
 الله بودن و دوم در بلا صبر کردن و سیم در حال فقر و غنا ادا کردن
 و از این عبادت و پست که روزی از پیوسته خدا صلی الله علیه و آله بود آن حضرت

مُصِيبَةً قِيلَ مَا أَمَرَهُ اللَّهُ وَحَسْبُكَ اللَّهُ وَإِنَّا إِلَهُكُمْ وَارْحَمُونَ اللَّهُ
 أَجْرِي فِي مَصِيبَتِي وَأَخْلَفْتُ عَلَى خَيْرِهَا بَعْدَ مَا شَاءَ اللَّهُ لِي كَيْسٌ
 بَأْسَ مَصِيبَتِي لَوْ كَيْدٌ أُخْفِيَ لَمْ يَكُنْ إِلَّا مَا كُنْتُ أَنَا كُنْتُ
 اسْتَرْجَعْتُ لَيْسَ دَعَايَ هَذَا كَوْنِي بِخَيْرٍ لِي أَنَا أَجْرِي وَمَوْضِعِي لِي بِلَا مَسْئَلَةٍ
 كَجَزَائِي بِلَا مَسْئَلَةٍ دَرَكْتُ شَيْءًا بَاحْثُ كَلَمٍ مَرَّازِي مِنْ جَزَائِي وَخَوَافِي
 زَيْلُكَ دَرَاوِلُ رَوْحَانِي دَارِي هَمِّي كَوْنِي بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِي جَوْنُ
 ابْنِ حَسَنِ بَاحْثُ كَلَمٍ خَلَايَا خَيْرِي جَوْنِي دَرِ مَوْضِعِي وَنَصِيبِي مِنْ كَوْنِي بَعْدَ
 أَوَانِ كَلَمٍ كَيْسِي خَيْرِي لِي طَرِيقُ الْخَلِيبِ ابْنِ أَبِي بَكْرٍ زَيْنُ دِينِ وَنَسَا دَنَامُ زَيْنُ
 أَخْبَرْتُ خَوَافِي كَيْسِي بَعْدَ لَيْسِي كَلَمٍ كَرَامُ زَيْنُ دِينِ وَخَيْرِي هَمِّي وَخَيْرِي
 زَيْنُ عَمُورِي كَيْسِي زَيْنُ حَمِيْدِي زَيْنُ جَوْنِي خَيْرِي مَصِيبَتِي بِسَامِ مِطْلَعِ
 يَا فَتَنِي مَوْجِدُكَ أَهْلُ بَيْتِي طَارَ دَعْوَا اللَّهِ أَنَا بَيْنَهُمَا عَنَّا وَادْعُوا اللَّهَ
 أَنَا بَيْنَهُمَا بِالْخَيْرِ بَعْدَ خَيْرِي دَرِابِ وَخَيْرِي شَانِ عَزِيزِي سَنَاءُ خَلَايَا
 دَرِخَوَانِي أَوَانِ زَيْنُ دِينِ وَخَيْرِي مَصِيبَتِي كَرَامُ كَلَامِي دَرِ زَيْنُ دِينِ
 بَرَكَةُ مَوْجِدِي كَرَامُ دَرِابِ مَصِيبَتِي كَلَمٍ خَيْرِي زَيْنُ دِينِ وَخَيْرِي

تأمل

نَا إِلَهُكُمْ مَصِيبَتِي وَأَوَانِ مَصِيبَتِي دَرِابِ مَصِيبَتِي دَرِابِ مَصِيبَتِي دَرِابِ مَصِيبَتِي
 رَسُولُ خَلَايَا مَصِيبَتِي وَكَلَمُ مَصِيبَتِي دَرِابِ مَصِيبَتِي دَرِابِ مَصِيبَتِي دَرِابِ مَصِيبَتِي
 كَوْنِي دَرِابِ مَصِيبَتِي دَرِابِ مَصِيبَتِي دَرِابِ مَصِيبَتِي دَرِابِ مَصِيبَتِي دَرِابِ مَصِيبَتِي
 قَائِمٌ خَيْرِي خَيْرِي مَصِيبَتِي دَرِابِ مَصِيبَتِي دَرِابِ مَصِيبَتِي دَرِابِ مَصِيبَتِي
 زَيْنُ دِينِ دَرِابِ مَصِيبَتِي دَرِابِ مَصِيبَتِي دَرِابِ مَصِيبَتِي دَرِابِ مَصِيبَتِي
 بَكَشِيدِي دَرِابِ مَصِيبَتِي دَرِابِ مَصِيبَتِي دَرِابِ مَصِيبَتِي دَرِابِ مَصِيبَتِي
 زَيْنُ دِينِ دَرِابِ مَصِيبَتِي دَرِابِ مَصِيبَتِي دَرِابِ مَصِيبَتِي دَرِابِ مَصِيبَتِي
 أَخْبَرْتُ مَصِيبَتِي دَرِابِ مَصِيبَتِي دَرِابِ مَصِيبَتِي دَرِابِ مَصِيبَتِي
 دَرِابِ مَصِيبَتِي دَرِابِ مَصِيبَتِي دَرِابِ مَصِيبَتِي دَرِابِ مَصِيبَتِي
 ابوسلمه پس چون عدّه من منفقین گردید روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
 بر رخا نه من آمد و طلب از من نمود و رطاحی که من مستغول بودم با غنای خودم
 پس من به خود را شست و از دامن خود را زد و او سواد از دامن خود را زد
 بپوشید و خود را شست و از دامن خود را زد و او سواد از دامن خود را زد
 خود خطبه نمودند چون آنحضرت از کشتن و فارغ شدند من گفتم یا رسول الله

کرامت

وَلَا تَقْتَتِلْ بَعْدَهُ بَعْضِي دَرِابِ مَصِيبَتِي دَرِابِ مَصِيبَتِي دَرِابِ مَصِيبَتِي
 بِلَا مَسْئَلَةٍ زَيْنُ دَرِابِ مَصِيبَتِي دَرِابِ مَصِيبَتِي دَرِابِ مَصِيبَتِي
 مَذْکُورِ بِلَا مَسْئَلَةٍ خَلَايَا مَصِيبَتِي دَرِابِ مَصِيبَتِي دَرِابِ مَصِيبَتِي
 از برای ما از جانب خداوند هر آن است و بدین که ما بسوی او فرستیم که کشتن
 و بدین که ما بسوی او فرستیم که کشتن و بدین که ما بسوی او فرستیم که کشتن
 او را در زین خود از نیکوکاران و بیکوکاران و زین را در زین و پاسته را در
 عقب و او را در زین خود از نیکوکاران و بیکوکاران و زین را در زین و پاسته را در
 آخر مَصِيبَتِي دَرِابِ مَصِيبَتِي دَرِابِ مَصِيبَتِي دَرِابِ مَصِيبَتِي
 اَیُّهَا حَسَنُ عَلَیْكَ زَيْنُ دَرِابِ مَصِيبَتِي دَرِابِ مَصِيبَتِي دَرِابِ مَصِيبَتِي
 مِنْ أَصَابِهِ مُصِيبَةٌ فَقَالَ إِذَا ذَكَرْتُمْهَا أَلَا اللَّهُ وَإِنَّا إِلَهُكُمْ وَارْحَمُونَ اللَّهُ
 حَلَّ دَرِابِ مَصِيبَتِي دَرِابِ مَصِيبَتِي دَرِابِ مَصِيبَتِي دَرِابِ مَصِيبَتِي
 برسد پس بگوید هرگاه با او در دامن مَصِيبَتِي دَرِابِ مَصِيبَتِي دَرِابِ مَصِيبَتِي
 از برای او و او را از مَصِيبَتِي دَرِابِ مَصِيبَتِي دَرِابِ مَصِيبَتِي
فصل بومصین صلی الله علیه و آله و سلم را بپوشید که چون شستن باهل

نفس من که اگر کشتن داشت با من و من هستم که غنای خود را شست و بدین
 و از آن فرغم که در دامن من بپوشید و در دامن من بپوشید و در دامن
 جهنم بپوشید و در دامن من بپوشید و در دامن من بپوشید و در دامن
 داخل شده ام و بپوشید و در دامن من بپوشید و در دامن من بپوشید و در دامن
 الیسین فَعَلَا حَسَنُ عَلَیْكَ زَيْنُ دَرِابِ مَصِيبَتِي دَرِابِ مَصِيبَتِي
 عِلَالُکَ عِلَالُکَ عِلَالُکَ عِلَالُکَ عِلَالُکَ عِلَالُکَ عِلَالُکَ عِلَالُکَ
 الخیر بنور رسیده است کتاب را از آنکه در دامن من بپوشید و در دامن
 کوه را از عِلَالُکَ عِلَالُکَ عِلَالُکَ عِلَالُکَ عِلَالُکَ عِلَالُکَ عِلَالُکَ
 رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را بعد از آن که گفت که خفیفی که خفیفی
 شست که در دامن من بپوشید و در دامن من بپوشید و در دامن من بپوشید و در دامن
 این عباس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را در دامن من بپوشید و در دامن
 قَرَأَ قَارًا قَارًا قَارًا قَارًا قَارًا قَارًا قَارًا قَارًا قَارًا قَارًا
 وَإِنَّا إِلَهُكُمْ وَارْحَمُونَ اللَّهُ أَجْبَدُ قَارًا قَارًا قَارًا قَارًا قَارًا قَارًا
 کَلَامُهُ فِي عِلَالُکَ عِلَالُکَ عِلَالُکَ عِلَالُکَ عِلَالُکَ عِلَالُکَ عِلَالُکَ

و خفیف

طایفه بارباری بادی و مندا العجمه و التوفیق **مختص** روایت و کند با و امواج
 کروز و با جوی از دوستان بزار است ابن مسعود بخانه وی رفتن و چشم ملاقات
 دست داد سه گوی که در حصه منزل را دیدیم که ناخبر فیروزگار که با او از
 بحر قش و کنار قدرت بسلطان ظاهر و ظاهر را می پدید طاعت ندانند سه دانگ که
 که هر وی بگردیده و از کاین جفاست مانند است سه تنی نا شکسته کل باب و رنات
 ندیده هر یک سر فاست بن صدر و طری و هر کدام بکل برک عارض رشک
 افتاب عالم را پس با سخن سطر قائل و تحجیه رطاه و خصل ایشان کو بپشت و پل ایشان
 با ابن مسعود گفتیم که این سه گوی خلف نواز و قاپ و بنت و میخشد و بیضت
 انقباض است و تر کش که او شود که کسی که اهل آن باشد بیرون مسعود گفت که او
 از بدین این فرزندان شمار نیز از زعمان می شود که مانند ایشان فرزند داشته
 باشد گفتیم آنرا بخدا که از روی حق به مثل این سه گوی ظاهر که هر وی مسلمان باشد
 بعد از آن ابن مسعود در برابر او و بسط خانه کو بپشت سخن با ما نمود اتفاقا
 خطای که آنرا بن با و پس پرسوز که ناخدا در بسط آنجا نشاند ساختن و پیضه
 گذاشت و منزل را دم از خود بخود این ابن مسعود روی نما آورده گفت با خدا که می

على سفر

لیکن چون گفتند این بن مسعود این چو کند از روی پادشاه که میبینی و چه قسم فلان است که میبینی
پیران مسعود روی پادشاه کرد و گفتند ای پادشاه ای سزای پیوسته در آتش که آمد
جندارم که از عقوبت کی بعد از آن روی بفرمود و گفتند چیزی از آن سزاوارتی که
استطاعت گفتن جوانان ندارم و بناچار بنظر ازان آن جسد هر بداند که از آنچه
تعیین باین کور بود بر زبان آوردم و از آن خبر داده ام و هیچگاه که بعین است
مخابر و ما مجرب را شو و لیکن بر ایشان عرض میفرمایم که از حضرت رسوا را طریقه
شنیدیم که گفتند هر دو که باقی بماند که در آن باقی خط الرحا بحقیقه الحال
عاطی خط بکثره المال والولد یعنی هر که بیش از آن که در آن بود و چون در
دوران زمان حق حال را نماند که از روی بر سر در زمان بکثره مال او شد
دیگر حکم خوشکان از شهر ایمان فدا و لادنا سور دل از این بن واقعه غم
اند و چنین ننگ و دگرمانده اند که حسن و غلام رحمت با او بود و غلام
را در زمان محبت چند روز به همان کدران فرزند از بنایان ندیدم برای
وجود و آمدن که هر یک مانند جیغ خوشنویس با او دوام و چون عهد کامل در
گذشتن و گذشتن این کشتن بقرار آمد و گفتند بدو سوگند نوری

برکات

هست از اجزاء احباب کرام و فرزندان باقی نماند از برای آن که بعد از شایسته نشانی
برایان خود سندی و رسالتی که از آنجا می آید و از آنجا که در این کتاب
در این کتاب است و بعضی شواهد و خبرها را که فرزندان هر اکوفا از من و دخانی
که باقی نماند از آن و در آنست و داخل گردانید بمنزله انجام آن خلود و قضا
دیگر روایت کرده اند که در طاعون شدید در بکری و از عبدالله بن عمار المازنی
هفت نفر از اولاد و فامان یافت و در آنجا از می گفت که این منبر است که بعضی
بدست من که من مسلمانی و غیره و شما را که در آنجا بودید **دیگر** عبدالله
بن هاشم روایت میکند که روزی با جمعی از اصحاب باریت معاذ و در آنجا
یکی از اولاد و معتمد و معاذ بر این انوشته بود پس مار بر آن حال در آنجا
و سوا بنشینم که خود را از کبر هاشم نام آنکه صدای گویند بعضی از اصحاب بنام خود بلند
شد و معاذ انشان را از این منبر می گوید و زجر کرد و گفت می کنید این کار را که کشت
که از رسول خدا صلوات الله علیه را شنیدم که آنحضرت می فرمود من کان ابن کافرا
و یزید صلی الله علیه و آله و سلم را شنیدم که آنحضرت می فرمود من کان ابن کافرا
خبر این دانه و قرآن را که در آنجا و باقی الکتب الصلوة و الی غیره

و المیزه و الی غیره و بعضی از اصحاب کرام که بوده باشند و فرزندان
بوده باشند و از این بر و بان فرزندان باشند بعضی از فرزندان از آن
فرزند فوت شود پس بعضی که در مصیبت آن فرزندان و احباب پیشه نماید
شدید نماید خدا بی نظیر از برای آن صیبت خانه را که از آنجا باشد و قرآن را
بعضی از قرآن را که او را بوده باشد و شدید کند از برای آنکه بعضی که در آنجا
گوریده اند از آن صیبت بجا و در حجت و صفوت و صفوان را و ی که یکم و دوم
شدید از آنجا که نا آن کودک در کشتن در آنجا بود آن طفل که گفت و طایفه
اراده قتل از آنجا و چون آمدیم و چون از آنجا فراموش شدیم و پس از آنکه کشتیم
ملاحظه نمودیم که آن کودک را غسل داده و چون طایفه کرده و من مژده و بر سر بر
خوابانیده و انتظار حسیب را در آن مؤمن و محسنان نیزه پس ما و بعضی شدیم
و گفتیم لا یا عبدالله ای کمن خدای بر تو رجعت کند و تو را سیرت را در چندان انتظار
نبردی که ما از آنجا فراموش شدیم و یکتا و یکتا و در آنجا خود را که در آنجا
پس از آنجا که گفت که ما طایفه بودیم که انتظار ایستادیم خود را که در آنجا
باشد خواه انتقام در روز قیامت باشد و خواه در شب را و ی که یکم و دوم

و از آنکه در روزی حضرت امام زین العابدین علیه السلام از شیعیان و خواص عیبه
علیه السلام را در میان سرخواریان احسان همان فرموده بودند و چون وقت آن آمد که
خواستند از آنجا که کشتن از آنجا که در آنجا بودند بر آنجا که در آنجا
مژده بودند و یکتا و یکتا و در آنجا که در آنجا بودند و یکتا و یکتا
گوریدند و انتقام در روز قیامت و یکتا و یکتا و در آنجا که در آنجا
در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا
آن سر در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا
در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا
من از آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا
بعضی و یکتا و یکتا و در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا
احباب خود می گفت که از آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا
شاید از آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا
که از آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا
نمودید در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا

آن کودک را که کشته شد و او را شنیدیم معاذ را که از اصحاب از برای آن که در آنجا
بعضی در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا
دستگیر من برای آن که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا
و بعد از آنکه از آن مکان بیرون آمدن گفت می کند که در آنجا که در آنجا که در آنجا
من از دستگیری تو بوسیله زبانت فوت و قوتانی من بود که من می دانستم که در آنجا
چاهلان باطل نیست که بدستگیری تو از آن مکان بیرون می آیم و بر آنجا که در آنجا
که بدستگیری و احزاب بر آن مصیبت سست و در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا
بمراغه و ما به از آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا
و سرمد و حجت کشته و بر آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا
منبسم و خدا بود و چون روز آخر رسید گفت از آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا
خدای عز و جل و عز و جل را که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا
اشاره را که هر چه صلاک شو در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا
که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا
بدل نشانی که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا

در رسیدند و یکی از فرزندان او که گشته شده بود با گشته آن فرزند مفید و
نزد وی آوردند و مشاهده کردند که اصل در طاعت و تقوی راه
نیافت و از وجوه که نشسته بود نیز غافل و غیبت و سخن بر خود قطع نمود
تا آنکه از گفتگو که با آن مشغول بود فارغ گردید بعد از آن انگشت بخت
فانرا فرزند خود کرد و گفت ای برادر زاده من ترا چه برین داشت که برین
فعل ناشایست اقدام نمودی فانرا گفت غضب خواهر برین حرکت باعث احد
و لثابت غضب بر نگار این امر شایع نمودم و بعد از آن که برین لغت
بر هر که غضب کنی بقتل و یا فدا می خواهی که و بعضی خود امانت رسانیدی و نافه
پروردگار خود کردی و عذر خود را می گردی بر و که ترا از او کردم بعد از آن الفات
بنا بر فرزندان خود کرد و گفت بر چه بد و بخت بر کنین برادر خود قیام نماید
و چون فارغ گردید مرا اعلام نماید تا بیایم و بر وی نماز کردم پس چون فرزندان
از دفن وی فارغ شدند و بمنزل باز گشتند روی با ایشان آورد و گفت
بد رسیده که مادر این فرزند که بقتل رسیده از قبله شما نیست و از قوم دیگر است
هرگاه مشاهده کنید که از حق نمیشود یا بخت شما کرده آید و این آن فرزندان

از اهل

از اهل من با و عطا کنید **دیگر** شیخ صدوق این باب را در کتاب من الایمان
روایت نموده که چون درین بابی در میان دو جهان گذران نمود و بر سر
وی حاضر شد و بدست خود مسح فرمود و گفت خدای عزوجل بر تو رحمت کند
ای درویش که بر تو بودی از خداوندان بران بسوی من ترا احسان و بخشش کرد
اجل تو فراموشید و قبض کرده شد روح تو و بد رسیده که من از تو را خود
شاکم بخدای که کم شدن و فقدان تو بر من امر نیست و از من چیزی نقصان
نیافته و هیچ کس جز خداوند خیر حاجت ندارد و اگر بیم از هول فقر و سؤال
ملکین موکلین و عذاب آن مکان بر وحشت که بر آن اطلاع دارم نمیداشتم
هر آینه صبر و خوشحالی می بودم باینکه در مکان تو باشم و بختی که مرا مشغول
دارد من بودم بر تو و عمل تو در آن شکلی بر هول و بیم از من بر تو نشود
و حاجتی تو بخدا که بر من از برای تو و موت تو نیست بلکه بر حال تو در آن حکایت
پر وحشت است ای کاش میدانستم که خود کشت و تو خود را در جواب گفتی و بعد
از آن بر این فصل غم اندوزی میفرمود و دعا میخواند و گفت ای بار خداوندی که
بد رسیده که من با و بخشیدم آنچه تو فرستاده بودی از حقوق این من بر او پس

با اینسان در قرب آنچه در و امانت است بفرز بر یافت فرزند خود بعد از آن گفت ای
بار خدای عزوجل بر من بخشش و بخشش کن که من بختی که با و آنچه را که نصیب کرده بود در
آنچه از حق من که تو بر او فرستاده بودی پس تو نیز بخش و عطا کن با و آنچه را که
از حق تو در آن نصیب کرده و بگو ای اجر و ثواب مرا در صفت تو را و آن را
و زیاده کن آن اجر و ثواب را از برای من بفرست و احسان خود را من نیز از آن ستاده
مخیرم تا من زیرا که من بخت تو و احسان تو از حکم و عطا تو را پس بگو
که چگونه بود که بخت سلوک زنده گشتی در آن بود جواب گفت که هر چه را در شب
خوشم حکایت کن از برای من بفرست از اهل اول و در رفتن بر من تقدیم نمود
سالن هیچ طریقی در روز نگشتم مگر آنکه از برای من بفرست من از دنبال نیامد
و رعایت ادب و خدایت من بر من نصیب بود که هرگز هیچ بام خانه بر نیامد که من
در آن خانه بوده باشم **دیگر** روایت نموده اند که امام از بنی عیسی علیه السلام خطاب
حاضر شدند و در میان ایشان مردی بود و هر دو چشم و دیده از او و عیسی علیه السلام
از او احوال جهان گذران پویدند و چیزی را در میان آن دو بین صورت بختی من
دیدند که بخت فقدان کوه دیده از وی پرسیدند که بختی من در کوه دیدم

عطا کن و بخشش با و آنچه فرستاده بودی از حقوق بدست خود زیرا که تو سزاوارتر و
شایسته تر از من بودی و کم و احسان و بخشش نظر من قصه را بدینوی بدین
طریق استاده نمودند که او روایت نموده که چون درین بابی در میان دو جهان
گذشتی و در گذشت ای برادر من بر وی با اینسان و گفت خدای رحمت کند بر تو و
بعد از تو و در پیش و تکلم بر من و عیسی علیه السلام و با و عطا کردی و بخشش
پس من و سر و خوشحالی بکار خود را ای که در مرگ بر تو تقدیم نمایم و اگر کم و هول
آنچه بر آن اطلاع دارم مانع نمی بودم از آن که در مرگ کم کن بجای تو بوده باشم و
بختی که مرا مشغول دارد در حق تو و و مکان تو از حق تو و حاجتی تو ای کاش میدانستم
که تو با ایشان چه گفتی و ایشان در جواب تو چه گفتند بعد از آن سر السوی آسمان کرد
و گفت ای خدای عزوجل بر من بخشش بد رسیده که من با و بخشیدم آن حقوق را که بخت
من با و بود پس تو نیز سزاوارتر از من که بخت از تو و بود زیرا که آنچه را آنچه را
و اگر کم از آن بخت بعد از آن از سر فرستاده و گفت ای در آن تو حق را گفتی که
و اگر حق را بختی که بر من بودی یا بختی که بخت تو نمیداشت و همچنین این قصه را از
بعد از آن و دیگر روایت نموده اند که درین بابی در میان دو جهان و عیسی علیه السلام

پند

از جنین بکشت مال و شوق مشهور و معروف و باضافه زباده اهل
اولاد و خدم و عبید در میان آن طایفه موصوف ناحیه که در آن زمان
از خود غنی می در آن قوم کان نداشتیم اتفاقا فاشی اهل و اعیال و اولاد و
خدم و عبید و موالی که داشتیم در میان حصار یافت نمودم از غنای بسیار
افان چون غنای آسمان بخیر رسید و کشتی صفی اهل و اولاد و خدم و
عبید و موالی و ایدر با رسانید و سوار کوبی ناز و منوله شده و شتر می
نا آموختن از آن هزار می می چیزی باقی نگذاشت در آنوقت آن شتر می
رسید و از من کزبان شد چون کای چند از غنای شتر می که غنم صدای فراوان بود
بگو شتم رسید با کشتی که کمال می باز دام کوبی را دیدم که شکر آن طفل را شکافته
و سر در دوزن او برده و بخوردن آن کودت مستحقر است لاعلاج چون آن در
در میان ندانستم با خود گفتم که شتر می از دست نگذارم و بشتاب تمام از دنیای
شتر می روان شدم چون نزد دیوبی رسیدم و خواستم که او را بگیرم لکدی بیرون افتاد
و بر سر دوش من آرد و اینا گفتم چون آتش را دوز که دم نهال داشت و زین
و زعفران و زنجیر **دیوبی** که بکلی از فرزند آن طایفه بن عبید فرزند در گذشت

دیوبی را

و چون او را در غنای آن شتر می در مقام دیوبی باقیان گفتم که بخدا که اگر این
پسر منم و سر را بکوبی و بر سر او بر می آید و پسر منم گفتم که مرا
از صبر کردن چچیز طایفه نماند شد که پسر من این لکدی نیست حیات دنیای من بود
و مرا و زاده من از حصار یافت صالحان است **دیوبی** ابو علی با زنی حکایت
نموده که با فضل بن طایفه پس سال طایفه مصاحبت و صحبت مسالک داشت و در
روزی بیکت هرگز او را نصیحت و خندان ندیدم مگر روزی که پسر او را بیکت
در گذشت پس بیکت شتم و خندان بودن در آن روز را او بر سریدم در جواب
گفت بدو بیکت که خدای عز و جل ای را رسد و شنیدم پسر من نیز دو سندان شتم
آنچه خدای عز و جل ترا دو سندان شتم و بنیتم و خنده من بدان جفا بود **دیوبی**
روایت نموده اند که در میان بنی حنیف اسلام و لشکر که در شوشه اتفاق افتاد
بیک از فرزندان عرب و بن کبای از دی بیکل رسید و بنی این خبر را از او پنهان
داشتند و چون بر روی این قضیه مطلع گردید گفتند که اگر کور دانید
از نسل من کی را بگریزید بماند و بعد از چند شهر در بنی سوسه بماند از آن دیوبی
از فرزندان او در حبس سعداء و اشقیاء در میان اسرا باد مقبول گردید **حکایت**

بر آن افتاد اطلاع یافت گفت حمزه را که پسر اینک از فرزندان مرا می باشد
شهادت **دیوبی** از بعضی معنوی است که چون عمار بن مطرف در قاتل داشت پدر
او مطرف جاهل و بیاد و بیوشید و در دین از طایفه بکار برد و در غنای خود
فایده بماند قوم آمد پس قوم بر آن وضع انگار کردند و گفتند که مطرف نیکو باشد
که چون عمار الله پیری از تو فوت شده باشد و تو بیهوشی که بر سر روند بمانان
قوم ای در جواب گفت که درین مصیبت فروغی و مذلت بر خود چون پسندم که
خداوند کرم را آن سعد خصلت من و مده نموده که آنها از دنیا و آخر دوز
بر من دو سندان است آنکه فرموده الَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمُ مِصْرَبٌ فَاتُوبُوا
وَإِنَّا لَنَنبِئُهُم بِأَسْرَارِهِمْ وَأُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَواتُ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ
هُمُ الْمُهْتَدُونَ و فرموده ای و ای سلامی بنویسد که از حصار نهال و غنای
در فضیلت صبر و ایش شده سنا بقاضی می یافت **دیوبی** روایت نموده اند
که مردی از فرزند چچیز از برادران دینی و مصاحبان بنی خود را به طایفه
از غنای حصار و ای بیک از غنای لکدی بر کوبد آن مرد و زوایان سب در گذشت
پس آن مرد و بنی آن طفل را از ایشان پنهان داشت و از مادر کوبد و نیز در خواست

دیوبی را

که آنکه طایفه را بفریاد و کوبه مطلع نشد بعد از آن نزد آنکه آمد و ملو از من میزبان
قیام داشت تا از خوردن طعام غایب گردید پس بیکت کوبد و با خشت و بیخ
غش او را بر آن قوم ظاهر ساخت ایشان متوحش و مضطرب انکبشت و افتد و اهل
نمودند در جواب آنچه ساخته شده بود بیان نمود و آن قوم از صبر و کرم و احسان
آمود و بیکت نمودند و بیکت مردی از بنی آمد و بنی سوسه کس از فرزندان خود
مطالب و ما جور کوبیده بود و در آنوقت فرزندان میان فیلد و قوم خود
در آمد و بطریق بعضی بیکت و بیکت صیدا شد که کان آن بیشه که هیچ جز از او
فوت نشده چچیز بان طعن بر وی کشوند و گفتند با وجود دفعه کوبی و فرزند
و مصیبتهای متوالی بدی بکوبد بیکت جز بیکت و دیوبی بیکت در جواب گفت که
آنچه واقع شده از کلب بد نیست و من نیز اول کبیر نیستم که مصیبت کوفتار
شده باشم و فایده بنی و چچیز و میزبان نیست و بنی درین صورت
متحمل آنچه جفا صحت میکنند **دیوبی** ابو العباس بن مسروق از او را چچیز
نموده که او گفت که بیک از حصار از من حکایت کرد که از مصر بنی بیکت سفر
عرب مصر پنهان آمد و بر او کوبد منزل اقل بود و نول قوم در آن زیاده

مجانا بر کشت احوال کودک سوال نمود ام سلمه گفت از آنچه زود دیده بودی
اکنون ساکنی زانست بعد از آن بنهید طعام شبانه شوهر برداشت و چون
از طعام خوردن فارغ شدند در کنار شوهر بنشست و آغاز ملاعبه و
محبت نمود و چندان در آن باب مبالغه نمود که کارها را زحمتش بمباشند
رسید و صدق رحمت آن بیک زن گواهی که هرگاه داشت که دید و چون
بساط صحبت بر چیده شد و از آن امر فارغ شدند و حرکت آن طفل را به
شوهر رسانید پس چون آن شب بر او رسید و صبح همان روز طفل را که
ابوطالب مجلس ساجی را می رسوا خلاصه الله علیه و آله حاضر شد و آنحضرت را
از وانه آن طفل آگاه گردانید آنحضرت فرمود که آیا احشای من که دید
ابوطالب گفت آری بار رسول الله پسر آنحضرت را قبل از دعا آورد و گفت اللهم
یا ولدکم ای خدای من برای پرسش بر منسل ایشان برکت کواشف نماز بعد
از آن ایشان را بر سر در وجود آمد پس ابوطالب چنانچه فرمود که در کنارت
کود که داشته او را بچشم خسته خبر از آنجا که الله علیه و آله آورد آنحضرت
از ابوطالب پرسید که آیا چیزی با این طفل ملاعبه هست ابوطالب عرض کرد که با رسول

الله

الله چند نامه فرمود و می فرماید است پس آنحضرت قدر از آن فرمود پس بعد
در دهان مبارک را شسته چنانچه بعد از آن فرمود از دهان خود بر او نه
در دهان کودک گذارند و کام آن کودک را نکشت مبارک را چنانچه بر داشت
و او را بعد از آنکه موسوم گردانید راوی گوید که چون از آن قضیه بگذشت
مردی از اهل مدینه روایت نمود که من زکریا را و او را آن مولود را که رسول خدا ص
او را بعد از آنکه موسوم نموده بود دیدم که عجم ایشان را آن بعد از آنکه موسوم خوانند
ناروا و صیغه بودند و همچنین روایت دیگر حکایت مذکور را برین وجه بیان نموده
که چون پسر ابوطالب را نام سلمه داشت در گذشتن آن صابره را حاضر بودم و حال
بیش خود سفارش نمود که آن آنحضرت را از ابوطالب نهان دارند تا او بمشغول
فانند با شوهر نیان کند و چون شب درآمد و ابوطالب بمنزل مراجعت نمود ام سلمه
شکفته و خندان حال کول و مشرقی که برای او مهیا کرده بودند و وی حاضر نمود
و بعد از آنکه و شربت ام سلمه پیش از او و اوقات پیش از خود را بر وی خوش طعم
و بلیاسه های پاکیزه ملبس گردانید و من و ابوطالب و آغاز ملاعبه مناسبه
نمودن تا آنکه کار از ملاعبه بجا افتاد چنانچه بعد از آن امر فارغ شدند

باشوهر گفت لا اله الا الله بعد از آنکه فرمود بر من عاریت بعضی از اشیای شما بدهند
و چون وقت استراحت از آن رسد و طایفه نمایند آنجا که از باز ماندن آن عادت
آیا و امتناع نمایند ابوطالب گفت بعد از آنکه عاریت را بدهد که در استراحت
عاریت امتناع نمایند ام سلمه گفت پس خود در مصیبت فرزند خود که بر من عاریت
نموده بود و صاحب استراحت نمود و صبر کن و با خود و فرزند خود که بر خود امید
وار باشی ابوطالب امتناع این سخنان خسته بکین و غصه متباد شد باز آن گفت
اکنون که مرا آوده گشت چنانکه کوی و خانه کودک را از تو بگیری که بناچار نیازی
در غیبت او باید نمود و بر روایت دیگر این قضیه فرمود که این حکایت نموده
که بعد از آنوقت آن کودک را ام سلمه در او خوشی با شوهر گفت که با ابوطالب فلان
فرمان عجمی بر من عاریت بعضی از اشیای من برای غنیمت و کار گذار خود گرفته اند و
حال که صاحبان طلب عاریت خود را نمیدانند انتظار برای او امتناع می نمایند
ابوطالب گفت آنجا که درین سخن امتناع نداده اند پس ام سلمه گفت پس بفرمایند
که بر من عاریت از خدای عز و جل فرمود و فرمود شد و باز گرفت آنحضرت عاریت
خود را پس ابوطالب زبان بکلام استماع گشود و صاحب آنست مجلس ساجی حضرت

الله

رسول صلی الله علیه و آله و آنحضرت را از وانه مذکور خبر داد آنحضرت فرمودند
که بارک الله لکم فی قلبکم بعضی از اشیای من بکنند و دهان در رسالت و وانه
شب گذشته شما بعد از آن برکت دعا و آنحضرت ام سلمه پسر آورد ابوطالب عرض
کرد در روایت اول فرمود که آن طفل را ازین صفت شقیع روز معاد آورد پس آنحضرت
روایت آن کودک را بگفت مبارک است فرمود و او را بعد از آنکه موسوم نمود و بعد
مذکور در عهدون الجاس از صغیر بن فرقه با بنظر بن مذکور است که ابوطالب پسر خود را
بسیار دوست میداشت و چون آن پسر میام شد ام سلمه بر آن شد که اگر کودک
فاته ناک بر پیش آید مبارک ابوطالب جمع نماید تا آنکه هنگام احتفال آن کودک
در رسید و وفات او نیز بیان شد پس ام سلمه ابوطالب را بهانه حساب بخندند و
روایتان لوق بن غالب فرستاد و چون ابوطالب از منزل من مدینه رفت سید رسول
آن کودک که در حیات من مستحقا خود را بکنی خزینه لایق و آنحضرت پس نمود
ام سلمه اهل بیت خود را طلب داشته بنما و نه ایشان کودک را در خانه خوابانید
و جامه بر وی پوشید و بعد از آنکه سفارش نمود که فاته آن طفل را از ابوطالب
نهان دارند پس بر خواسته و طاعت او را بر ابوطالب مهیا نمود و خود را بر او خوش

آنحضرت فرمود که مانع از جلاش و بکار نبرد و در برادر خود را با شما مشاهده نماید و چون صغیر بر فراز سر حرم آمد و او را با غلظت مشاهده نمود بر او نماز گذارد و زبان بکلام ستر طبع گشود و طلب از برای وی کرد و باز گشت و گفت این واقعه با بنظر من از این عباس در اخبار وارد شده که چون حضرت مشاهده و چون احد بدید مشاهده رسید صغیر خواهر وی و طلب از برای وی کرد که نماز مشاهده کند که اعدای دین ناوی چه محاکمه کرده اند و پیروانش را از حضرت ابراهیم المؤمنین عظیمه و برادر وی و ملاقات نمودند حضرت امیر المؤمنین عظیمه و باز برگشت و واقعه حرم را با خود و چون بیان کنی برگشت ای حضرت تو این قصه را با من خود نقل کن پس صغیر با ایشان گفت که اعدای دین با برادر من حرمه چه کردند و ملاقات نمودند و بر تبارک انکه مبادا صغیر در آن واقعه حرم نماید بنا بر مصلحت و وقت گفت که ما او را نیافتیم زاری گوید که بعد از آن رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد او آمد و گفت من می ترسم بر غفلت صغیر که مرا در جنت کند پس دست مبارک بر سینه وی گذاشت و از برای وی طلب صبر و اجر نمود پس صغیر باز گشت و زبان بکلام ستر طبع گشود و بر آن قصه گویان شد و بعد از آن حضرت صغیر حضرت خیر البریه بر سر حرمه روایت

در حال آنکه او را مشاهده کرده بودند با ایشان و فرمود که آنرا بگویند و آنرا بگویند حق میسر چون خواست الطیور و الطیور السیاح یعنی اگر نمی بود جمع و اضطراب زنان بر وفا حرمه هر یک از این او را بکشد و ناخدا می فرزند و در روز قیامت بر آنکس حسد او را از حوصلهای مرغان و شکمهای دزدگان **دیکر** روایت شده که شخصی از نام او را مشاهده در حرمه بنی فزله بزرگوار شد و باز شد پس مادر او خود را بر پورها آراست و بر سر حرمه و را بکشد و خود را را با بی و حال آنکه بر سر حرمه و این واقعه آمده گفت که این واقعه بر خلاف صلح شده بر دستان و واقعه نگرییده چون این خبر بر من مقدس بود پس رسید برای وی دعا گوید و فرمود آن که اگر این آن اهل الکفر و فلوله یعنی بدین کسی که خدا را در دین شهادت و واجبات زیر که اهل کفر با بغل روی تمام نموده اند **دیکر** از ائمه بن مالک روایت شده که چون مقابل عظمی و مقابل کبری که پیش نهاد آ و حرمه با شقیه در احدا اتفاق افتاد و آن چشم زخمی که هنوز کتب سیر بیان داشت و می تابد بیجا آن دین و او را بار بار بر زمین رسید و مایه پس این آواز در آید که آن **دیکر** روایت شده که رسول خدا بغل رسید از شنیدن این خبر و با دها از زمین بیست و بلند شد و فرمود که اگر این

ظاهر گشت و مردم بی با و بی زاری و غم و این خبر بصورت احد روان گشتند پس از آنجا حرمه و من و من و من و من و در آن تنای راه با جبار و پدر و برادر و برادر و در آن واقعه مشاهده نمودند و باز شده بودند رسید و از پس اضطراب که بر سر شهادت های انقلاب داشت ندانست که ایشان کیستند و چون بر آخرین ایشان مرور نمود پس رسید که این چه کس است گفتند برادر تو بود و بر اجناد و بر مشهور و بر خود نیز بر خودی و بر خواب گفت که ما همان فرشته بار سوار خدا صلی الله علیه و آله که گردید گفتند اینک رسول خدا صلی الله علیه و آله از برای روی تو ایادت و آنرا بعد از شنیدن آن مرده روان شد تا بمحض مفقودش می رسید و چون شرف خیم خدمت دست داد بهر دو دست ایشان مبارک آنحضرت را گرفت و گفت پدر و مادر مرا فدای تو باد یا رسول الله که پدر و فرزند و مشهور و برادر مرا فدای تو شدی شدند از آنکه باک نیست میگردانند و آنکه ذات مقدس تو بسیار است و همچنین از سحر و جادو و سحر نموده اند که در واقعه ها بکار خود زبان قبایله جز بیان را نشود و پدر و برادر بر شهادت فانی شده بود و چون خبر شهادت ایشان را با آن زن رسانیدند گفت

حال رسول خدا صلی الله علیه و آله و آله که گشتند و با شهادت ایشان ایام فلان و صحیح و غایت چنانچه دوست میداد و می خواست و شنای پرو و بر کار خود مشغول است گفت آنحضرت را من تپید ناخوش خود را خود را بدید و اتفاق رخسار و فیا گشت و روش کو دائم و چون سید بنی قوم سعادتی داشت که حضرت خیر البریه نمود سر در قدم مبارک آنحضرت گذاشت و گفت پدر و مادر مرا فدای تو باد یا رسول الله هر کوزه صیدش که با سالصت ذات فرشته تو بر من روی نماید سهل و آسان گذرد **دیکر** روایت شده که سمرقانی بنی قیس خواهر از خوام را در و برادر واقعه احد بدید بلند شاد و رسید و چون با پس معلوم آنرا شهادت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله را در دید بنی طایفه کرد و ایند و اهل آن بلده مبارک عیال احد مطرب و پویشان روان گردید آن زن نیز بمنابت و یکوان گویان و ملاقات عیال احد روان شد و چون ادراک سعادت خدمت حضرت خیر البریه نمود آنحضرت را در واقعه شهادت فرزند آن شریف رسانید و با هر دو را بیدار کرد و این آن سر در قدم مبارک آنحضرت گذاشت و گفت یا رسول الله ذات کامل اصفاف تو می باید

آن چهل خطه دیگر را بر آواز داد که سلطان با مردم چنین سواد نکند لهذا
توفیق نماید که با تو رجوع کنم پس من با ایشان آمدم و آن زن چون نزد پادشاه رسید
رفعه و خورده که زده نزد من انداخت و گوید که گمان با زنی که من آن رفعه خورده
بر گرفتم چون نظر بر رفعه انداختم نوشتم بود که تو مرا بچهار دعوت کردی
و رفعت مرا با جبر و قاپان افروغ ساختی و مرا از دست بردارفتی و بخت
جفا و بیست خواستم که بکاره از تو ای جفا بدین مصیبت جاسم بود که بیست و
بوی خود را بر بدم و تو رفعت را ختم تا تو از برای اسب خود فدی و بند زنی سازی
با آن اسب که خدای عز و جل میرزا فدا صبیغ بود که در راه رضای و جفا دو نای
مشاهده کند و مرا بپای زدن پس چون خدای عز و جل را مشاهده کرد و رفعا را بکند
بشود و صغوف بر داشتند فلان را که آتش کلمه زمر بر او فروزد که کوی را دیدم
در میان هر دو صفا ایشان نه زده و رفعت و ختم ای جوان نویسی هستی تا رسید
و غیر بر نا انداخته که میان این دو لشکر پادشاه ایشان ده میله و اگر این دو لشکر
در جولا و سپهر و تو را بپایند تو در زیر دست و پای مرا که ایشان فرستاده کردی
ان این مقام با تو کرد آن جوان روی من آورد و گفت آیا تو مرا بپای ایشان ازین

مکان

مکان امر صیبا بی و حال آنکه خدای عز و جل در کتاب گوید و کلام لادن آنکه
خود امر فرموده که با ایشان آید الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ لَا تَجْعَلُ فَلَاحًا
وَلَوُ كُمْ إِلَّا دُخَانًا يَسْخَرُونَ و آن زن را که پادشاه از او فرستاده بود و چون مراد بر سر او در
حرب اطلاع حاصل شد بناچار اسب سبیل که داشت با او داد و او بر آن اسب سوار
و رو بهین آورد و گفت با آن پادشاه سید بن فرزند در جواب گفت که خدای عز
و جل است تا آنکه جوان مباح و الحاح را از حد گذرانید که گفت که شرط آنکه اگر
عز و جل غلغله بلند شهادت گواست کند من در شفاعت تو باشم جوان قبول
کرد پس سید نیز از پنهانهای خود با عطا کرد و جوان یکی از آن بفرستاد که آن خود
گذاشت و در میان کافران انداخت و یکی از میان آن نیز بفرستاد پس بعد از آن
نیز دیگران فکند و بآن نیز رجوع بفرستاد پس بفرستاد که گداشت و در کوه
صلوات انداخت و فرمود بر او که السلام علیک یا ابا فدا سلام هو و علی
پس سلام بر تو باد ای ابا فدا سلام و از آن کشته پس نیز از لشکر خلاف بر میان
هر دو وجه و یاد و سر خود را بسبب آن دخم بر فرسوس زین گذاشت پس چون
وی رفت و گفت و عده که با من کردی و فرستاد که گفت آری و لیکن مرا نیز بفرستاد

بدانکه با حاج آن سحر که گفت آن خطه کلام است که گفت که چون بشیر داخل شود نزد
مادر من روی و چهره من را بر لبهای کپک و از شهادت من و آگاه گردان و
سلام من بوی صاف و بداند که مادر من آن زن است که دو کیس و تو خود را
مقوله نزد تو افکند که از برای اسب خود فدی و بند زنی بپایند که چون بفرست
غنا و جفا و بر آن اسب و اگر کوی و از آن تو بپایند و بفرستاد که بپایند
که سالی پیش ازین بشهادت پدر من متناوب و ما جبر کردید و صلا از ساخت
شهادت من با جبر و تو بپایند پس بعد و چون این مختار بپایان رسانید
و وح عز برش با ایشان جهان رسید پس چون بفرستاد و پادشاه و او را در آن
حفره مدون ساختن و چون اراده مرا بخواست از سر و نمودم زین را بر نه
در آمد و جسد او را از زین پس و آن انداخت داخلان تا خود گفتن با این جوانی بود
مقر و و غریبه تا انداختند همه تا که از آن مادر را برین سفر پیران آمده باشد
که بعد از فتنه زین جسد او را قبول نمیکند من گفت چه طایفه این سخن است
زین جسد جوی را قبول کرده که از این جوان شرافت بسیار بیشتر بوده
پس بر خواستم و در رکعت نماز گذاردم و از خدای عز و جل گفتم آن امر

مکان

ای که اگر فرزند جن چه سود کند و چه بپوشد که زایل نشود و کویسین چو
دهد بآئین بر که فردا بر نواز شود اشاره دارد که در دو حشکاه و فرخاوی بود
ای فرزند من بجز چشیده بی اثری نمی باشد از نو بد رت چشیده و زو و بادش که
بچشیده از بعد از نوا در نو بد رت چشیده از این جسد و روح پاک
و خواب را بر او رکن گفته اند پس بر غیر نیست اگر غیر از خود و روح پاک
یاد رکائی دیگر و بد رت که فردا بر این خواب خواهد بود برای نوسال و چشیده
و در رخ از فرزند اگر نواز اول باشد بآئین بر و این جسد و روح پاک
مردم در رخ نایش نمیکشند و بنوسند و بعد از آن که در غایت از نواز عسل بر مردمان
بودی پس اگر نواز از فرزند آن آدم بجز بر غیر از نواز بود و هر آن خدای
مردمان بجز خود را می آید اگر این فرزند بجز چشیده و روح پاک و بعد از آن
نمیکشند و از حشک یا فکشان نمیکشند **دیگر** از صبر و عزم است که گفته
بمیز از نواز آن که محبت فرزند با او رسیده بود داخل شد تا او از نواز
رسایم آفریند و نواز خود را در آن حالت با خود نشاند و صیقه صیقه کرد
و می گفت بخدای که پس من کسی بود که مال او را بدی و غیر شک او و احسان او

سزا
موجب وصیت تسلیم مادرش نمود و او چنین را از من پسند و بزرگوار
باز نمود و روی صبح و غل از آن بود و بر او را در کف نهان با قدامت چون
سب در چو آمد و در همان بر لبه را دم و آنش چنان سودند پس من در خلوت
این صبح را بپوشید و خود را باین عمل ماول و عقیده میکرد و باید و بنا
مولا را خود من حافظ کرده و میگفت **الهی احقرین من خواص الطهور**
ای خدای من ای پرستش حشر کن را خود صانع جان جسد را پس خود را بچشم
دعای اول استغفار کرد و آید که خدای گریه بر وی رحمت کند **و بیک** پس
رقابت میکند را از احوال و سراج که او گفت که یکی را زنی از زنی در آن وقت
یافت پس نزد مادر وی رفتم و او را فریفت رسانیدم و گفتم از خدای پیر
و درین مصیبت صبر و تقوی را استوار خود گردان در جواب گفت مصیبت
من از آن بزرگتر است که آنرا بجز فاسد کردنم **و بیک** روان بن خدای رقابت
کند که شنیدم که پس روان زن که با من طریق مصداقت سالوات داشت و قات
یافت بمنزل وی رفتم تا او را فریفت رسانم پس بویان زن خواست و آن پس را روی
بفشار خوا باید و چشمهای او را فرو بست و جابج روی پوشانید بعد از آن گفت

M.

سفر روی نمود و اتفاقاً ملاقات بنفاد و بعد از چند سال که در خدمت بن عودم
بموجب وصیت بنامش روی فرود آمد و او را یافتیم در طایفه کمال و اسباب
و غلام و کینه را در دست وی پرچین رفته بود و اولاد او منته شده و خانه را
فروخته در غایت خوشحالی و مسرت خندان و شکفته حاضر گفتم مرا بر حال تو بخت
بسیار است که بیست و نه بن که بنزل تو نزول نموده بودم با وجود آنکه ماول را بسیار
و اولاد و فرزندان و عسید و خدم و خانه و عین را بیست و نه مفرم و هم بود
و اکنون که مجموع آنها خارج حواریت رفته خوشحال و خندان در دیوار گفت
ای بنده شغلی در دایم توانا گوی در اندوه بسیار بدان سبب بودم که کسبالتان کنم
قلت شکر لازم آن حال است و امر و زکر خندان و شکفته حاضر گفتم بسیار بود
گبرمن از اعطای تو بنده صبر بر خندان و اولاد و اسباب و عسید و خدم و احوال
آن لازم آمد **دیکر** قریب باین واقعه قصه مسلم بن بسراست که او را
میسنوده که در آتش سیر و سفر و در ریجین شدم و در آنجا رفیق که بکشتن فرزند
و غلامان و کینه کان و احوال و اسباب را زدم آنوقت چنان بود که مرا
عین خود برد و رفیق را در غایت ارضیاض فرو نگذاشت لکن در آن روز

از برای غیرت او و دبدل اقبال و انفاق و در راه خایستنی در حال کسب و ملا
مردمان نبود و نیز دست بود و گویا بدیل و انفاق نداشت ایستنی بابت و انفاق
شود و دست او آن گناه جید داشت پس من گفتم آیا از او هیچ عیبی باقی مانده
و مرا و من آن بود که فرزند پسر او مانده باشد گفت آری بعضی و احسان خلوت
مهر با آن بسیار باقی مانده و ثواب و اجر خدا و عزت و جلال و مصیبت او و بعضی برین چو
در دنیا و آخرت **دیکر** که از من و منقول است که گفتن تو چیزی نیست پس سخن مردم
و چون با آن ملای رسیدیم بخانه زن از زنان آنجا که بودند و حال و کشتن فرزند آن
و بسیاری و غلامان و کسب آن و او زن و اسباب و خواستهای همان گذران از
دیگر آن رغبه آهنگناز و رجحان نداشتن و زود نمود و حدیث در خانه او نوقت شد است
او و دقتی از دقایق خدمت و اداب همان نوازی و قول گذار داشت و چون از آنجا
آید از حرکت و سفر خود مردم با آن زن و در مقام بند خواهر گفتم که آیا از این من هیچ حاجت
هست که من نیز با آنکه هر بنا به این نوبت آنرا دارم تمام گفت آری شوخ طعنه دارم گفتم
آن حاجت کدام است گفت آنست که هرگاه با این شهر نزد آن زن بخانه من فرود آید گفتم
آری چنین نکرد پس او را و ادع کردم و آن زن شهر فرود آمد و من را و خود را با آن

پس ایشان بر زبان نهد از قضاوت خود بسوی روضات جنان و خیرانانید
 در عزت و جاه و مقام باشند در آن مقام فرخنده چنانکه خداوند نگاه
 ملائکه ایشان گویند که آید بدین حساب از ایشان گویند ما ندیدیم چنانچه
 پس ملائکه گویند آیتها بر صراط که شنبید دیگر بار ایشان گویند ما ندیدیم چنانچه
 پس ملائکه گویند آید بدین حساب از ایشان گویند ما ندیدیم از این معقول
 چیزی را پس ملائکه گویند شما از اقامت کدام باران بخواهید ایشان گویند ما از
 از اقامت محکم حاصل نشد و ملائکه پس ملائکه گویند بیستم ما از شما جدا کردیم و بعد
 همارا که بود امانت داد و در دنیا بر ایشان گویند و و خصلت بود که پیوسته با ما
 بود و رسانید خلائق را بر این که آن دو خصلت باین منزلت بلند و رسیده
 از چند بفضل و رحمت بی نهایت خود پس ملائکه گویند آن دو خصلت کدام
 بود ایشان گویند در جایی بودیم از بیم عصیان و نافرمانی آنحضرت هرگاه خلوت
 اختیار میکردیم و آنجا را برای طاعت کرده بود از حضرت میجویم و آنرا بسیار می
 شنیدیم پس ملائکه گویند این نیز بلند منزلت از شما بشود و حق است شما را
 و هم آنحضرت فرمود که اعلموا ان الله ارحم الراحمین فلو لم یکن لظفر و استیاء لایق علیه السلام

یوم قمرکم و اولیای خود عطا کنید و هدیه بفرستید بسوی خداوند گویم
 گویم رضا از صدق و طهارت خود ناظر باید و فرمود که بدین ترتیب بخشش
 بیکران و رحمت بی پایان آنحضرت روز قضا و فلاس و پیشانی خود که آن
 روز قضا است و هم در آنجا حضرت موسی علیه السلام رفته است که چون از بنی
 اسرائیل با آنحضرت گفتند که از خدای خود را می دانستند که ای کجاست و چون ما را آن عالم
 اوازها را جوی می شنید پس خدای تعالی آنحضرت فرمود که فلان بر صراط حق
 ارضی عزم کنید پس مولا ایشان که راضی گویند بفضای من نامن نیز از ایشان دانستی
 با هم و از نظر باین خبر خسته اثر است چون که روایت شده از بعضی اصحاب که ملائکه
 که آنحضرت فرمود که آنجا که ملائکه میروند نزد خداوند عز و جل فلیسقطوا الله
 عز و جل عنده فانه الله تعالی یزول الجده من تحت انزله العبد من رقبته
 یعنی هر که در صندل که بماند که از او نزد خدا عز و جل جایت بر باید که ببرد و
 نفل کند که از خدای عز و جل نزاد و جایت زیر آنکه آنحضرت را از یکدیگر برنده
 از آنحضرت که نزد او است چنانکه هر که در جوی و در جوی از آنحضرت را و دست از
 روضات جنان آنحضرت و در آنجا را و فواید بسیار است که جانب بر آنرا آنحضرت

ای رت آیات نشان که آیت الیقین ای هر روز که کلام باین از خلائق است
 نراست نزد تو خطاب که هر که از آنحضرت حدیثی را شنید که بیکدیگر بگویند
 بکرم جیب و دوست و از ابا من از درون پی در آید و بفضای من راضی باشد
 پس موسی علیه السلام گفت که ای خداوند که من آنحضرت را شنیدم که میگوید که کلام باین
 از خلائق است که بفرمان و غنی کند خطاب را که من کتبم باین فی آخر قارا
 قضیت که سطح قضای یعنی بدین که من شام است بر کسی که در امور خود
 را چنان که دانده و از من طلب بکند و چون من فضا کم از نرا و چیزی را از او فضا
 عدم رضا و اخشنود و باینست که فضا ای من کند و آن فضا را که خیر و در آنست
 مکره شرع و همچنین روایت شده است آنحضرت که خطاب بیکان را که شد بدین
 آنجا که مکره شد و آن مصفون کلای است معجز نظام از ملک عالم فضا شد و در آن
 که فرموده اند ان الله لا اله الا الله انما من کتب علی الناس و کتب فی رقبته
 فلیست من رقبته و اینها و در آنست که نیست خدای را و اینست
 عبودیت جز من هر که صبر کند بر این من و راضی نشاند بفضای من پس باید
 که و اگر دو بدست از خداوندی سوای من و همچنین روایت میکنند که نوبی

خطاب فرمود ملائکه و آله و اولیای آن الله یهدی صراطه و ملائکه
 من قالوا یم یومنا و اولیای آنکه بگویند و خلائق را بگویند
 اشاره باینکه جیب و دوستان را که شکر و قصد دنیا کنند بدین معنی که قصد
 کردن بدین حال و در میان من از دلهای ایشان می رود ای داد بدین معنی که
 محبت من از دوستان و اولیای من است و هرگاه بوده باشند در دوستان از
 روضات جنان هرگز نماند و بگرد خاطر ایشان بگرد که در کتاب از آنکه بفضای من
 راضی باشند و همچنین روایت شده است که حضرت موسی علیه السلام در روضات جنان
 جزو گفت باریت دلالت کن بر این که من بر منای تو باشد نامن بدان عمل
 نامی پس خطاب رب الا ربی با آنحضرت و حق فرمود که این رضای تو یا که گفت
 و انت ما نصبر علی ما نکره یعنی بدین معنی که رضای من در آنچه میباش که
 مکره شد و نصبر بر آن که در آنچه مکره شود و نامن باشد پس موسی علیه السلام
 گفت باریت مرا بر آن مکره و دلالت کن خطاب آمد که این رضای تو یا که گفت
 بفضای من یعنی بدین معنی که رضای من در آنچه بود در روضات جنان من
 و در میان حضرت موسی و از آنست که آنحضرت فرمود در روضات جنان گفت

راست گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله بدرستی که روزی از آن حضرت در این باره فرمود که
فرمود که سید و اولاد او را سید است یعنی سید عالم که با سید است و سید است یعنی
چون روزی باشد که در روزی از آن حضرت که اسم او اسم من باشد بشکافد که در
شکافش چنانچه بشکافد که در روزی از آن حضرت که اسم او اسم من باشد بشکافد که در
و آخرین است و شیخ اجل محمد بن یعقوب کلینی در کتاب اسناد خود از حضرت امام جعفر
صادق علیه السلام روایت نموده که آن حضرت فرمود که رسول الله صلی الله علیه و آله
فما احب الی الله و ربه و لا یرضی عنه الله فیما احب و کره الا کان جریماً
فما احب الی الله و ربه و لا یرضی عنه الله فیما احب و کره الا کان جریماً
از آن حضرت در هر چند که از او سندی در باب هر چه در این باب روایت شده از خلاق
خوبتر از چیزی که در دست میآید یا هر چه در دست میآید که بوده باشد آنچه خبر از او
در آنچه محبوب یا هر چه در دست میآید و شیخ اجل محمد بن یعقوب اسناد خود را از آن حضرت
روایت نموده که فرمود که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که ما را از آن حضرت که
یعنی ما را از آن حضرت که در میان خود از آن حضرت که در میان خود از آن حضرت که
و هم شیخ بزرگوار اسناد خود را از آن حضرت روایت نموده که فرمود که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

عبر

عبد المؤمن الا حبه و حبه و لا یرضی عنه الله فیما احب و کره الا کان جریماً
و لیس کما یقولون ان الله یحب من یحب الله و یحب من یحب الله و یحب من یحب الله و یحب من یحب الله
که خبری نیست که هرگز از آن حضرت که در میان خود از آن حضرت که در میان خود از آن حضرت که
را چنین میفرمود که هر چه در دست میآید یا هر چه در دست میآید که بوده باشد آنچه خبر از او
یا هر چه از آن حضرت که در میان خود از آن حضرت که در میان خود از آن حضرت که
و چون از آن حضرت که در میان خود از آن حضرت که در میان خود از آن حضرت که
احب الی الله و ربه و لا یرضی عنه الله فیما احب و کره الا کان جریماً
خبر که ما را از آن حضرت که در میان خود از آن حضرت که در میان خود از آن حضرت که
و خبری که ما را از آن حضرت که در میان خود از آن حضرت که در میان خود از آن حضرت که
یعنی ای مومنان هر چه در دست میآید یا هر چه در دست میآید که بوده باشد آنچه خبر از او
بلای او را در میان خود از آن حضرت که در میان خود از آن حضرت که در میان خود از آن حضرت که
خبر او را در میان خود از آن حضرت که در میان خود از آن حضرت که در میان خود از آن حضرت که
و من و ما را از آن حضرت که در میان خود از آن حضرت که در میان خود از آن حضرت که
کند بر اینها و من و ما را از آن حضرت که در میان خود از آن حضرت که در میان خود از آن حضرت که

و از روی که ما را از آن حضرت که

نیز خود هرگاه که در میان خود از آن حضرت که در میان خود از آن حضرت که در میان خود از آن حضرت که
چیز مؤمن را از آن حضرت که در میان خود از آن حضرت که در میان خود از آن حضرت که
و در آن حضرت که در میان خود از آن حضرت که در میان خود از آن حضرت که
و از دست او را از آن حضرت که در میان خود از آن حضرت که در میان خود از آن حضرت که
عابدی بود که در میان خود از آن حضرت که در میان خود از آن حضرت که در میان خود از آن حضرت که
ابواب دار السلام را از آن حضرت که در میان خود از آن حضرت که در میان خود از آن حضرت که
پس در آن خواب با او گفت که فلان زن در بهشت رفتی تو خواهی بود
چون ما را از آن خواب میآید که در میان خود از آن حضرت که در میان خود از آن حضرت که
منزل آن بود که در میان خود از آن حضرت که در میان خود از آن حضرت که در میان خود از آن حضرت که
آن زن که در میان خود از آن حضرت که در میان خود از آن حضرت که در میان خود از آن حضرت که
بهشت را از آن حضرت که در میان خود از آن حضرت که در میان خود از آن حضرت که در میان خود از آن حضرت که
هر عابد روزها را روزی که در میان خود از آن حضرت که در میان خود از آن حضرت که در میان خود از آن حضرت که
و عابدین را از آن حضرت که در میان خود از آن حضرت که در میان خود از آن حضرت که در میان خود از آن حضرت که
و از آن حضرت که در میان خود از آن حضرت که در میان خود از آن حضرت که در میان خود از آن حضرت که

بطریق

بطریق صراطی اطلاع حاصل شد با او گفت که ما را از آن حضرت که در میان خود از آن حضرت که در میان خود از آن حضرت که
علی که در میان خود از آن حضرت که در میان خود از آن حضرت که در میان خود از آن حضرت که
نیت هر چه در میان خود از آن حضرت که در میان خود از آن حضرت که در میان خود از آن حضرت که
و از آن حضرت که در میان خود از آن حضرت که در میان خود از آن حضرت که در میان خود از آن حضرت که
بعد از آن که در میان خود از آن حضرت که در میان خود از آن حضرت که در میان خود از آن حضرت که
شاید آن حضرت که در میان خود از آن حضرت که در میان خود از آن حضرت که در میان خود از آن حضرت که
زین بیان منی که در میان خود از آن حضرت که در میان خود از آن حضرت که در میان خود از آن حضرت که
برخا و آن شکی نیست که در میان خود از آن حضرت که در میان خود از آن حضرت که در میان خود از آن حضرت که
که آن کوفه بهشت میآید که در میان خود از آن حضرت که در میان خود از آن حضرت که در میان خود از آن حضرت که
آنم نیست که از آن کوفه بهشت میآید که در میان خود از آن حضرت که در میان خود از آن حضرت که در میان خود از آن حضرت که
و پس بر هر دو دست سر خود را کوفه گفت که در میان خود از آن حضرت که در میان خود از آن حضرت که در میان خود از آن حضرت که
روایت آن حضرت که در میان خود از آن حضرت که در میان خود از آن حضرت که در میان خود از آن حضرت که
بزرگ که در میان خود از آن حضرت که در میان خود از آن حضرت که در میان خود از آن حضرت که در میان خود از آن حضرت که
و چنانچه آن حضرت که در میان خود از آن حضرت که در میان خود از آن حضرت که در میان خود از آن حضرت که

در واقع و حقیقت از مرتبه صبر بلندتر است بلکه شدت مرتبه صبر بر سایر احوال
 بر این مرتبه و سایر احوال صلا لا حقیقت نسبت محصنه است بطاعت و
 نافرمانی بعد از آن زیرا که لازم شغل لغو است نسبت لذت باطن از اول
 اندوه و بلا و رسیدن آن و نسبت ازین شاه به سختی نسبت به آن و نسبت به آن
 که در مرتبه رضا چون عاشق به محبوب و معشوق و دل خود را که فنا بر این
 و امثال آن چند نیز یکی و آنست که محسوس حاصل می آید و در صبر و کوشش
 بلا بمنزله احوال و صعب و دشوار است و آنست که احوال است تا آنکه بر آن بلا
 و آن فضای آگاهی صبر لازم آید و عاقل دانند که هر کس در این امر از صبر
 منافی لوازم است و آرام است پس از تقرب این فصل و بعد بر همین کردید و همین
 شد که در میان صبر و محبت و صبر منافی است و هر یک نفی دیگری می نمایند
 و از برای ایشان این منافات و وجه دیگر آنکه صبر و حقیقت اظهار بخود خود
 دارد است که در مذهب و سنی از استوار شدن محبت و ظاهر ترین ملاقات
 عدول است چنانچه گفته اند و یحیی علیه السلام یحیی علیه السلام و یحیی علیه السلام
و یحیی علیه السلام یعنی نیکو و پسندیده شمرده می شود خود داری و ثبات در

تا بانه هرگاه روی سخن با دشمنان بود لیکن فریب ناپسندیده داشت و در
 مکر مغایرت و دوری از ایشان و از این جهت است که در باب حقیقت و مودت
الصبر من اصعب للمسلمین و الاصله و اقربها فی طریق المحبت و انکرها
فی طریق التوجیه اما اینکه صبر صبرین منازله است اما آنکه نافرمانی است
 میا در آن نهوده و بر بلیات صبر نتوانست و بر نکردن نفس از خواسته های دل
 غایت نکرده و احوال حمل بلا بخود نرانداده پس از اهل محبت نباشد تا آنکه
 از بلا لذت برد و چون حرف از او را بلا را بخواهد کند احوال که بشدت آن بلا را
 بخود نرانداده زیرا که در مقام رضای نفس باشد پس بر آن بلا چرخ کند
 و صبر و حبس نفس از اظهار آن بلا بر آن عاجز صبر نباشد از برای عدم اطمینان
 او بآن بلیه و اما آنکه صبر و حقیقت منازله است و در طریق محبت بدان سبب است
 که محبت مغنی از محبت و لذت است و از این جهت محبت بر محبت محبوب تر است و چون
 و صبر و لذت بلا کلامی کام دل محبت پس بر خود را بشارت می دهند
 و مقتضای صبر و کوشش شدن بلاست چنانکه بعضی از این معنی شده است و ثبات
 باشند و اما آنکه صبر متکرر بر مقام توجیه است بدان جهت است که صابر

پسندیده می شود ثبات است و ثبات و تحمل و خود داری از امور و ثبات نفس
 پس از آنکه متکبران باشند زیرا که ثبات نفس در طریق توجیه از آنچه متکبران است
 بلکه مرتبه صبر و ثبات با آن عاقل و در بلند مرتبه نیز در اهل تحقیق محبتین
 منزه است از منازله و این سبب است از صلا لا توجیه زیرا که صلا لا
 سایر احوال صلا لا حقیقت و رفقا و توجیه بدو است و نفس و ثبات است
 و رضای نفس مکرر و نافرمانی را از این حقیقت حاصل شده و عظم بر همان
 و تحقیق که ظاهر شدن برای توجیه و غیر این وجه و بر این استجابتی که
 در میان صبر و رضا مرتبه های دور و مساکله است و بدو واقع است و
 صلا لا مرتبه صبر در کام محبت این راه جرات و عار و محار و مرتبه رضا بر
 بام بلند آسمان عرفان رتبه آنست که فی ذلک رضا یقتضی ان لا یحیی علیه السلام
فصل بدان ای عزیز که از برای رضا سایر احوال صلا لا حقیقت سده درجه در
 قوت قرار داده اند که مشتمل است در ذلک و در طاعت و احوال و الفاظ امثال
درجه اول آنکه سالک این مرتبه نظر میکند بوقوع بلا و فعلی که مشغول
 رضا است و موقوف آن بلا را در می یابد و اگر احساس میکند که رضای بلکه

راغب بان بلا می باشد و از راه غفلت خود را داده و وقوع آن بلا را در هر چند
 بطبع کار و آن باشد از برای طلب ثواب و از این جهت بلا را در هر چند
 و نیز در یکی یا تخلف و رسیدن به پیشی که همتا آن طاعت است اما نه و صبر است
 و تحقیق که محبت است و آمده کشته است از برای هر چه کاران و این قسم از اقامت
 رضا رضای حقیقت و بر همین کار است و مثال این مرتبه مثال بر بعضی است که از
 برای از این امر خود را بخواهد اصلاح او در آن باشد انفس خود و حجت است که از
 عالم دانستند زیرا که آن بر بعضی از مقصد و حجت و او را باید که راجع و راجع
 است با آن و از فضل دیگر که با آن فعل اقامت و توجیه و توجیه و توجیه و توجیه و
 همچنین مثال صاحب این مرتبه متکبران است که در طلب صلا لا و توجیه و توجیه و توجیه و
 کند و مشقت سفر و هم احوال و زلات و طمان و همانند آن ادراک نماید پس
 آن مشقت را از برای سود و شفاعت آن سفر و وسعت دارد و نیز او نیکو پسندید
 باشد و خود را با آن مشقت راجع کرد و اندک پس هر که را در باید بلیه از بلیات
 خدا بشمارد و چنین بوده باشد و از آنکه توانا برای او و ذبح و کشته شده است
 فوق آنچه بر آنست که از او و بسیار بلا موقوف شده است با آن بلا راجع باشد و در

راغب بود و آن ملازاد و مستند از و بسبب آن شکر کند چنان جلال الهی را
در حیرت و تیر انداختن تاراج این درجه بلند و حریفه از چند بدستوار دارد
 آلم مذکور میکند لکن آن امر را برای آنکه مراد محبوب و رضای او در آتش است
 حیرت و تیر انداختن بر هر کسی که غلبه کرد و هیچ مراد او را در وقت و مکان و
 امر و طاعت و در آن محبت رضای محبوب او نیست و این معنی در مشاهدات
 نسبت به مردمان موجود است چه بعضی از مردمان بعضی را دوست میدارند
 و حبیب و آرام جان خویش را بکارند چنانچه در حدیث آمده که ایشان بنظم و نثر و
 کنندگان کرده اند و این حالت را محبت می نامند که بحال صورت ظاهر و صبر و پایداری
 این حال که آنکه محبت و گرفتار و شده هر کس بویستی و خوشی و خوشی
 بر شوق و چرخیدن که آواز آن نطق است و احوال جفا است و در او است
 میان آن نطق و این جفا کشنده عذره و نظر کننده با آن چنان خسیس و بیست
 انداخته و خسیس و غلبه میکند و آنرا غلبه و آنرا محبت می نامند که کاه و کاه را بر آن
 و کاه بر آن کاه و کاه دور از آن کاه و کاه نزدیک آن کاه و کاه زشت را
 صلاح جمال و کاه صلاح جمال را زشت و پندیر و پندیر که کاه و کاه را پندیر و پندیر

مذ

لب

محبت این چنین محبتی را در دل آنجا که محبت چون حال را بداند محبتی را در محبت
 محبتی که در دل داشته و آنرا محبت می نامند و کلام آن محبت را از اینها می نامند
 بود و دیده شده است بچشم بینش و بصیرت که در نفس می بیند و از غلط و زایل
 بنیک و فانی را که با یکدیگر باقی می ماند بعد از مرگ زنده تر و در حال محبت
 بر سر آن محبت و مستغنی می باشد و باستان برای برپا نیاید و اگر چه بر داشت
 بوده که کمال جفا از این بیرون و در طایفه و پنا و خود مندا کاه است که این امر واضح
 است از حیث اعتبار و شاه است بر آن بسیار برای تکرار و او شده است
 از احوال محبت و احوال ایشان و بناید شرح بعضی از آنها انشاء الله تعالی و این مرتبه
 مرتبه می نامند **و حسی** آنکه طایفه این درجه بلند را احساس نامند
 باطل گردد و محبتی که اگر آنرا حس کنند با آن جاد شود و محبتی که در دنیا با آن
 جرات می یوی رسد از ادراک آن فارغ باشد و مثال او درین مرتبه مثال
 مردی است که محبت کند که در حال محبت با هنگام غضب با و جرات رسد
 و او در آن احوال احساس آن جرات نکند تا زمانی که درین محبت بر آن
 جرات دلالت کند تا زمانه آنکه کسی است که در دنیا با آن محبت می یابد و دیده با

بهره و عود

پیر و از نه پند این صفات که در صورت کوهی که در آن از این محبت اندک نشود
 الم عظیم از این محبت عظیم زیرا که از این محبت در وقت مصروف است چنان
 مصروف است که از این محبت عظیم و چنانچه محبت صورتی که با محبت او را در محبت
 وقت می گذرد و همچنین محبت صورتی که با محبت او را در محبت و بصیرت و بویستی
 و جلال آن محبت و وقت می یابد لکن آن جلال و بزرگی را بزرگی و جلال دیگر
 فیاض توان کرد چه اگر آن جلال و قدر و منزلت چیزی بر محبت جفا می
 منکشف گردد و هر ایز او را چون سحر بر او و چون آنکه بسوز و بچشمی که
 مدحش مطلق شود و در آن آنکه شایسته شایسته می گردد و احساس آن محبت بر او جاری گردد
 نماید چنانچه در وقت نموده اند که در این محبت می گویند پس کاه ناخن خود را برید
 و در آن حال از روی خوشی خندید با او گفتند که آیا آنرا در دنیا باقی گفت
 بد رسنی که لذت تو این لذتی و وجه و در آنرا از دل من زایل گردانید و همچنین
 شخصی که از این امر حیرت داشت از مضامین و این که برید پس عطا نمودند
 بر او خاندان او گفتند این امر حیرت داشت چون است گفتند که این محبت را بویستی
 بعین زدن و دوست و در می دارد در کوه آن محبت که شکران کرد

و در آتش و در بدن خاری در قدم وی رود و احساس آن که بسبب مشغول
 با آن شغل نماید با طاعت که کسی است که او را جفا کند یا سرش را با سرش کند
 شده بفرماند که از آنجا و او را رسد پس هر کاه دل و مشغول باشد محبت
 از محبت هر این چنان و سرش را شایسته از شغل فارغ گردد و او را از آن
 خبر نبوده باشد و همچنین آن محبت بر او با آن سبب است که هر کاه دل مشغول
 امر را زود کرد و در آن حال عاقل آن امر نماید و نظر این مطلب را همان و
 مفاصل و در دنیا و مشغول ایشان بدان همان مرتبه است که وجع و عطش
 و تشنگی محسوس را نشان نکرده و با آنها مشغول نشود و بر این محبت از مشاهدات دنیا
 مشاهد بسیار است پس همچنین فاش مستغرق هم مشاهد محبت و محبت و کاه
 مصیبتی را و رسد مادام که هر محبتی آن محبتی را در سر داشته باشد از آن
 مصیبت حاتم و معنی نکرده بلکه از غلط استیلا محبت محبوب بر دل دارد
 آن غم و آلم نماید از غم این آلم آن آلم از آن کسی است که از این محبت با و
 مصیبتی رسیده باشد اکنون فیاض که اگر آن محبت با آن مشغول شده باشد
 چون مشغول در محبت و عشق از اعظم شغل است حال چگونه خواهد بود

بر پند

و ملاقاتش را با فضل غافل نموده اند اما بعد از آنکه قبال ازین غفلت بیدار شد
که اکثر آنچه را در حدیث از او بر سلف سنی ذکر یافت منضمین رضا معنی این
بود و مانند صبر بر فتنه اولاد و مانند آن اکنون ذکر می کند که نام باشد بر او
چنانکه در حدیث که چون بلا حضرت را بر سر آمد و کارد و کمان و کمان
با سخن از رسید زوجه حضرت را و گفت آیه دعا از خدا می خواند و می خواند
خدا ازین بلیه بخت و خلاصه را در آن دارا حضرت فرمود که ای زن بدتر کسی
من در مملکت و بیوانگری هفتاد سال زبستم اکنون اراده دارم که هفتاد سال
دیگر مثل آن در بلا و سختی بگذرانم شاید با دارا شکایتی در ایام سلامت
و نواکری خدا می توانم و چون انعام فرموده بود بر آسمان و بر کافران و بصری است
که بدیدار او شد بدتر باشد و همچنین روایت شده که حضرت پلنگی را بفرستید
بر روح الامین علیه السلام گفت که مرا بعد از این اهل روی زمین دلال کن پس
آنحضرت او را بر روی دلالی کرد که بعد از جدام دستها و پاهای او قطع شده
بود و برینا بی زحمت و فتنه شتو بدین زن کوش فرزند چنگ گفت ای الهی
منع من این را خاشد شد و سلبت این داشت و ای یکتا بی فکات لاهل با بر

و رسول

یا رسول یعنی ای خداوندگار من منعم و مبرور منند داشتن مرا با احسان و دست
و یا آنکه اگر خواستی و یا اگر بخواهی و یا اگر بخواهی و یا اگر بخواهی و یا اگر بخواهی
که استی از برای من بسوی خود اهل و آرزو را از این لحاظ کنی و احسان و ای
رساننده خود و احسان روایت نموده اند که حضرت علیه السلام بر روی
گذشت بر دو چشم نابینا و بعد از عرض بر خدا شکایت و با این دو بلا زمین
بپریشانی و دیدن و از مرد و پهلوانان عالم بوی رسیده و گوشت و پوسنا و از
جدام ریخته و انواع بلا با محن با وی در آید و با این احوال صیفت
آنحضرت را که ای عاقلان و عاقلان و عاقلان و عاقلان و عاقلان و عاقلان و عاقلان و عاقلان
مرد خداوندی را که فتنه گشت که در آن از آن بلا می گذرانده است و آن
بسیار از مخلوقات خود را بر حضرت علیه السلام و گفت ای فلان کدام باک
از اینها هست که تو را از خود مصروف میدانی پس فرمود که با روح الله انما
تخرج من لم یجعل الله فی قلبه حاجه فی قلبه من غیر فیه یعنی ای روح الله من
بهشتم از کسی که نگوید اینده است خداوند و جل در دل آنکس از آنچه کوه است
دل را از سرشت و شناخت خود پس آنحضرت فرمود که راست گفتی و دست خود

لین گفت آنحضرت انما انعمت و لین گفت انعمت گفت عاقلان و عاقلان و عاقلان و عاقلان
مزاری بر ستمش بر من و جلال تو که اگر تو بگری از من چیزی را از تو از برای من باقی
کو ذائق و اگر باقی بماند در تن من گفت عاقلان و عاقلان و عاقلان و عاقلان و عاقلان و عاقلان
او این کلام بود از پس از او که بر من گشت که میگفت در مقام عاقلان
رسیدم مگر مقام رضا که شایسته آن نشان مگر بوی نسیمی و با وجود آن اگر داخل گردان
کمالی این را بهشت و داخل گردانند مرا بدو رخ و این را با وجود آن اگر داخل گردان
میخواستی از عاقلان گفت که عاقلان و عاقلان و عاقلان و عاقلان و عاقلان و عاقلان و عاقلان
اگر از منتهای این بیاورم چندین بر من عاقلان که با آن رسیده ام لکن عاقلان و عاقلان و عاقلان
در با مقام آنکه که اگر بر روی دوزخ جبری و عاقلان و عاقلان و عاقلان و عاقلان و عاقلان و عاقلان
و آخرین بر من مبرور بهشت و دوزخ را از من عاقلان و عاقلان و عاقلان و عاقلان و عاقلان و عاقلان
دوست خواهم داشت عاقلان و عاقلان و عاقلان و عاقلان و عاقلان و عاقلان و عاقلان و عاقلان
خاندان را و نصیب و منعم من نموده ای بر این کلام در آثار رضا انعام کلام
کسی است که دانسته است که در دو سبب انعام است عاقلان و عاقلان و عاقلان و عاقلان و عاقلان و عاقلان
دارم که مانع احساس از او از آتش دوزخ میگرد و در حقیقت اسباب انعام است

بن ده پس آنقدر دوست بدست آنحضرت داد و از دم صحت بخش روح الهی
آدم و اسقام آنقدر دفع شده خدای عز و جل او را شفا عاقلان و عاقلان و عاقلان و عاقلان و عاقلان و عاقلان
وجود و فیض بر من در مانع محسوس و عاقلان و عاقلان و عاقلان و عاقلان و عاقلان و عاقلان و عاقلان
کرد و با آنحضرت بوظایف طاعات و لوازم عبادات قیام و افلام صیغ نمود
مردی از شفا روایت نموده که در میان حال حیات خود عاقلان و عاقلان و عاقلان و عاقلان و عاقلان و عاقلان
عبادان نمودم در آنقدر و مردی را دیدم نابینا و مجذوم و عاقلان و عاقلان و عاقلان و عاقلان و عاقلان و عاقلان
در با فتنه بود و مورچگان کوشش او را هیچ و ندیدم و او را از خاک بر گرفتم و بر
زبان خود نهادم و با خود در بار او گفت که بوی داشتم تا که او را از آن عاقلان و عاقلان و عاقلان و عاقلان و عاقلان و عاقلان
حاصل شد و گفت که این فتنه که در میان من و پروردگار من داخل شده است
او که بنده مرا از یکدیگر قطع کند و جدا سازد از باد غیبش و از برای من چیز دیگر
محبت او روایت نموده اند که بگویند انما انعم الله علینا بکماله و عاقلان و عاقلان و عاقلان و عاقلان و عاقلان و عاقلان
آگاه قطع شده بود و میگفت که انما انعم الله علینا بکماله و عاقلان و عاقلان و عاقلان و عاقلان و عاقلان و عاقلان
حمد خداوندی را که کوفت از من بگریز و ای کاش داشت از برای من صد و یکبار
که کتایب از یکبار و دوست باشد بعد از آن بر صیقل جان گفت و عاقلان و عاقلان و عاقلان و عاقلان و عاقلان و عاقلان

لان کنت

بر دلای در دناک و نفس اماره و فاعل حال نیست لکن از احوال متعین است
 این زمان بسبب در و راست و بسندیده و نیز او نیست که صفت عروج و ازین
 سعادته انکار حال و فایده و عار جان معارج و عاقلان و کان بر دگر انچه
 از آن ظاهر است و از او لای خدایت از آن ظاهر است و لکن افعال عاقلان را
 افضل از این الفاظ است در کوی نوصد از راه صحت است تا خود
 بوضوح آنکه از دست رس است آنکه که یافت و دلیر یافت عظیم و آنکه که یافت
 در آن یافت است مفعول است که آن بن حصین برین است
 مفعول است که در این سال از آن مرض برایش افتاده بود که نفوذ بر خواست
 و نه طاعت است نشان آنکه جان را و در سواد و در حق و در دناک از آن
 فضا و حاجت او حق کردند پس علای برادر و روزی نزد و آمد و چون حال را
 متوال دید بر وی گریان کرد بد علان گفت ای برادر تو از برای چیست گریه
 حالت عظیم تو که بر من علان گفت که من و دل خوش دارم از خبری که خدا تو را
 دو هنر از من نیز بخیر داد و سعادتم سعادته از آن گفت ای برادر من با تو بگویم
 و امید دارم که خدا عزوجل از آن حدیث بنویسند نشان آن حدیث را

در زمان

نارمان حواله از من پوشیده و از هر دینی که مملکت ملکوت و سعادته
 جبروت و سستی باری من و آید و میانش من فایده میاید و من نیز با نشان
 است که فدام و بر من سلام و کشند و من نیست و بشمار ایشان را و ششم پس ایشان
 بناد که این بلای از برای عفت من بلکه این برای راحت من است زیرا که بسبب
 تعجب جسم و سعادته عظیم که دیده پس که مانند این نعمت و عاقلان سعادته در
 بلای خود مشاهده کنند چگونه بر صافی و ناصی باشد بگو از نشان و آید
 میکنند که با جگر از احوال بسیار سعادته بر ششم که با بود و من و چون من و
 داخل شدیم با حده و گوشه خانه کشیده دیدیم و کان آن نداشتیم که در زیر آغازه
 چیزی بوده باشد تا آنکه دیدیم که آنجا صحرای در آمد و بر داشتند و سعادته با کمال
 صنعت و نایابی از آن عیان کرد پس و جگر از روی آمد و گفت خدایان
 و نایاب من فدای تو باد چه طعام از برای تو بخشایم و کدام آید از برای تو آماده سازم
 پس سعادته که بدید که سعادته پیاری و برین نایابی خواست پس و بر گشت
 بسبب نایابی استغفارهای طایفه و چون و راست که هیچ حکم و در کمال
 صنعت و نایابی که نه طعام و خورد و شراب و شام و عدد آن آید از ایشان نمود

پس گفت که خدای که مرا صبر و خوشحالی میکرد و اندک از این بدید و گفت من
 چندین سال از این نعمت نمانده و کینه که گفتند و کوه را بر سر
 از دوست بسیار که در دین دارم کان در و بعد از آن در زمان نهم
 حروست که بکر از پاران در اشتهای رضای مدت شصت سال عرض
 اعتماد یافت و چون حال وی شدت رسید فرزندان او نزد وی رفتند و با وی
 گفتند که آیا از هیچ راه و آرزوی تو نیست تا سبب آن ازین کوفت و بلا را
 بنویسد گفت که نه میخوام و اراده آن نیز تمام گفتند پس اراده تو چیست در
 جواب گفت که مرا اراده در خطای نماند زیرا که من بنده ام و نسبت دیندار
 اراده از سبب و خلایق ندیده و بنده محکوم حکم و ماحول خداوند است
 مفعول است که چون هر که طاعت فرموده شود بودا شده است
 و فقر و شکستگی و رخ و شفت او علاوه آن هر که بدید بر سبب و نایابی
 گفت ای سعادته یا شکستنی یا بدو و فقر و البیاض فدا لک
 یا بدو و فقر و شکستنی یا بدو و فقر و البیاض فدا لک
 ای خداوند که من وای سبب و مولا من هتلا که دایم بر من و

در روش

و در ویش و فقر و رخ و شکستنی و نایابی و فقر و شکستنی و نایابی
 رسل پس چگونه مرا میباید که از عهده ادای کار بگذریم و من
 انجام کرده و بیرون نماند بدان ای عزیز که دعا کردن از برای
 دفع بلا و ازاله عرض و حفظ فرزندان منافی را نیست بودن بختی الهی و
 فرزندان یا دشمن نیست زیرا که آنحضرت نقیبه و بتدی کار فرموده است بنا
 و امر دعا کردن موده و غیر این و غریب کرده کار بسوی دعا و کوردا شده است
 زیرا که آنرا است که بر و فعل از عبادت و وعده فرموده است که چون دعا کنیم
 و از آنحضرت بمنزل طلب چیزی نماید یا حاجت ضروری که از او و همچنین انبیاء
 و رسل علیهم السلام و ائمه صلوات الله علیهم دعا کرده و در دعای آن ماحول که از آن
 اند و آنچه در آثار و اخبار از انبیاء و ائمه علیهم السلام آمده اند از حدیث
 پروردگار است و همچنین که خداوند رحیم از جمله بندگان خود دشمنی دعا کند که آن
 در کتاب که به خود فرموده آنجا که فرموده یثعوثنا ربنا و لیسنا بالجملة از جمله
 و ظایف داعی است که در دعای خود اقبال فرما و بر و دعا خود نموده
 آنجا بطلان ماحول شده باشد از آنحضرت شکست نماید و اگر آن حاجت

اندک دود و مزاج و سواد از غذا اینجا و عرو و وایکندگی و دوری از آستان رحمت
و صفا و اجازت هست که از این رهنمائی و رهنش و ضلالت کرد و بجهت انکه کمال
مؤمن است که پیوسته دشمن نفس خود نباشد و او را نگاه کار و صاحب و زور
و ذلالت شرع و حبشی که اگر کمالی از شرف اجابت مغفون کرده که آن نیز و کرات
اجابت بسبب عزت و کرامت و قرب و منزلت او از خدا بیجا است بلکه جایز است
که آن اجابت را بسبب بغض و دشمنی از طرف خود بوده باشد و صلا و نماز و انکه ما
مکروه شمرده و ملاک از آن خارج اند ما نمائیم و میباشند پس از خدا بیجا نیست ملتفت نمایند
که در اجابت اند ما هیچیک نماند یا ایشان را از آن خارج کرد پس بدست از حق و توانایی
و همچنین که باسد که سبب ناخیر اجابت دعا و دست بیجا و ملاک باشد صلا
ناخیر و لذت بردن ملاک از مناجات و یا پس ناخیر اجابت دعا می آید بنده را
از خدا بیجا و در حق ندارند و پیوسته در طلب حاجت خود دعا نموده باشد
و ایشان بصلا می استغوث و از مناجات او محظوظ می باشد باشند چنانکه
در اخبار فرار شده است پس در پی بقورت مؤمن پیوسته در میان امید و بیم
و رجا و خوف خواهد بود بسبب انکه تمام اعمال و ناخیر و شر از مناجات و رجا و خوف

خارجی باشد که ارتباط آن مفروضه و اذن مستلزم آن نداده باشد پس باید
مخالف قضایا را محضی کند و در مقعر طلب آن نشود و جرات عزیز آن ننماید و چون
دعا با مومنه نماید در تحقیق نوعی باشد از مخالفان آن که هر چه بداند باشد
موافق رضا را و چون چنین کند نفس خود را فراتر از هر موطایف دعا بنام
منوره باشد و از جمله علایق سفا و غمید که دعا را و مقرون برضا و سید و
قولای او باشد است که هرگاه دعا را کند مستغنی شود و در مطلقه که در آن تر
مثاله و اندو و بکن نشود از بر آن که ضیاء اندو بود که آنچه بدعا مستلزم منوره
و با جانش نه سید مستلزم باشد بر مقصد که در عالم بان نداشته باشد که محض
عالم القیوب چنانکه در اخبار وارد شده که چون بدعا و مستلزم آن برادر
خود چیز را طلبد و در آن مستلزم الحاح و ضایع نماید علایق که ارم را بر و درخت
آید و گویند ای رحیم کن بر بنده مؤمن خود و احاطت کن دعا را و پس خواهی
بدان که کن بدایت آرمده من شوم بد آرمده بعضی چون رحمت کنم بر آن بنده
مؤمن از چیز که بر آن چیز را و رحمت میکنم لکن اگر بنده مؤمن که دعا را و بر
احاطت مؤمن نشسته باشد داخل آن را دهد که سبب رد دعا را و عدم احاطت

۱۰۰

آدم علیه السلام را و بر مصیبت امام علی علیه السلام را نوشته باشد هر آنکه از
 حضرت اصف بن برخیا چیزی را بخواهد بدوزد و بر آن در مغایرت نبرد و بدو خود
 یعنی حضرت ابو صفیحه یک چندان کوبش که مرود دیده مبارک آنحضرت صغیر
 گودید و مصطوفی که گوید و آنحضرت عیسیاه بن الحارث در باره آنحضرت بظهور آن
 و همچنین از جمله اخبار مشهور است که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که
 حضرت سید الساجدین و زین العابدین سلام الله علیهما این قوم الدین بر مصیبت پدر
 و الا که خود چهل سال کوبش که در آن روزها را بعد از حبس می رسانیدند و
 شبها را بیافام بروز می آوردند و چون وقت افطار در می آمد غلام آنحضرت
 طحطاوی و شربل که بجهت افطار آن دود و اخبار حقیقه بود و در آنحضرت می
 گذاشت و میگفت شاول فرمای ای مولای من پس آنحضرت که بان کوبان صغیر بود
 که قتل آن رسول الله بخدا قتل آن رسول الله عطا شد یعنی کشته شده
 پس پیغمبر خدای در حال آنکه کشته بود کشته شد و فرزند رسول خدای در حال آنکه
 کشته بود دین پیوسته اینکلمات را ناگوار صغیر بود و بسیار کوبش تا طحطاوی که نزد
 آنحضرت بود باو با چشم مبارکش تر میگفت و او غارت فرخنده سعادتی آن پیغمبر را

بطمان و مبادات خوف و حجاب و مسائل الدان و دو مسلمان را بطمان و مبادات
در یافتن منازل سعادت و مضننا
در کسین هسکام
و فوج مصائب و جوران بدان از غریب که کوبه هرگاه محض کوبه بوده باشد و
الوده لوث جرم و اضطراب نکود با صبر و رضا صفات ندارد زیرا که کوسین
در هسکام مصائب از لوازم طبعی بشری و جبلت انسان و در جنت رحمت
و حور و برزخ و زلزال و صری و در خر و ج از آن زدوده و خیراتی نیست
طادام که شادمانی ایجاد نمائند که مؤلف شادمانی از احوال سطح و غضب و جرم
و فرج از دریدن جامه و طایفه و خسار و زدن بر زانو و اضال آن که احوال
کوبه را زایل گردانند زیرا که کسین در مصائب وارد شده است و راخبار
از حضرت رسالت علیه السلام و آثار و فیضان انصاف از عهد حضرت ابوالمسلم
و بعد از آن حضرت از آل و اصحاب هدایت انشای آنجا با وجود رضا و صبر و شانت
ایشان در مصائب و مایب بسیار اول کوبه کنند که آدم علیه بود که در مصیبت
فرید خود مایل گردید و در در شرف نبرد خود بیعت نمود و در خود
کران ایام مشهور است و در آن مصیبت غمخیز شد و بحر و کوبید و احوال

۱۰۰

کدام است پس آنحضرت فرمود که آن الله عز و جل جلاله جمع از جنات
 بطریقها فی الجنة یعنی بدین کسی که خدای عز و جل بعد از در یافتن رتبه
 بلند شادان و دوا الحیض که است فرمود که بان بالهادر فضائی جهان
 گران میباشد و حضرت امام جعفر صادق از پدرین بر کوه خود در یافتن کرده
 که چون وفات جعفر بن ابی طالب وزید بن حارثه روی نمود رسول خدا صلی
 علیه و آله چون بجهت ظاهر داخل میگردد بر ایشان مبارک است و میفرمود که
 کما نیکد ثانی و یونسین ثانی الموت قد هبت بها یعنی بودند جعفر
 وزید و وحید کشته و دود و موتی از برای من پس از مدتی و بر ایشان را
 از نزد من و از خاندان زید معقول است که چون خبر یافتن زید بن حارثه
 بمکه بنده رسید رسول خدا صلی الله علیه و آله بمنزل وی تشریف برد و زید را
 دختری بود نام سیده چون از مقدم کرد آنحضرت خبر یافت بسوی آنحضرت
 شناسد و چون چشمش بر رخسار فرخنده حضرت خیر البر علیه و آله افتاد
 و آنحضرت افتاد عینا بانه باطن شروع در خواستیدن روی خود نمود پس آن
 حضرت گریان کردید و صدای آنحضرت بگوش احضاب رسید گفتند یا رسول الله

ایست

این چیست فرمود که شوق آنحضرت علی بن ابی طالب یعنی ایشان در دست بدو
 و همچنین معقول است که چون سعد بن معاذ رضی الله عنده ازین سر گذشت
 و گذشتن در گذشت رسول خدا صلی الله علیه و آله بر وی بسیار بگریست
 و در آن ایام روزی با مادر سعد گفت که آنحضرت در میان و بدید
 خزنایک فان ابتک الله لک العرش یعنی آیا که نمیشود است که حیم نو
 منبر و در آن و اندوه نمیدرسنی که پس چون فوت شد بلور و در آمد
 از برای و عرش مجید و روی است که چشمهای مبارک آنحضرت در جبین
 سقوح معالی کوبان و شد و رخسار عالم آرای خود را صیغ فرمود و
 صدای گریه آنحضرت صدمع نمیشد و از برای این عار معقول است که گفت
 روزی در زمان حضرت سید رسول الله علیه و آله بودم و در آنوقت جمعی
 از مردمان بنظر فرخنده آنحضرت در آمد آنگاه فرمود که جمعیست این قوم را
 سبب چیست گفتند بر غیر جمعی نموده اند که بجز آن شغلی ندارند پس آنحضرت
 با احباب هدایت انشای بطریق سرعت صغیر اجتماع کردید و سر فرمود
 تا بر سر فرمود رسید و چون میت را دفن نمودند و پشت دست مبارک

خود در ریختن در آن قبر بخت بعد از آن روی ایشان قبر نیست ناسا
 و باید که چون بدین میت قیام نمایند و در آنوقت مظهر علی بن حیدر
 بر رخسار عالم آرایش در سبیلان آمد که خاک آنحضرت از آنجا چنان مبارک
 تر شد پس روی بجانب خاک و فرمود که این خاک را بکف من و آنحضرت
 محراب در آن مؤمن از برای مثل این روز و این خاک را بکف من و آنحضرت
 و ماده این روز باشد و هم از آنحضرت مرویست که فرمود آنحضرت لا یملکها
 احد صلبا الا علی علیه السلام یعنی آنحضرت که ماله آن نمی شود
 کسی و بی بریزد آنرا و بر فوت برادر خود و همچنین روی است که چون رسول
 خدا صلی الله علیه و آله از غزوه احد بجانب مدینه طبعه مراجعت نمود در آنوقت
 راه خمیس بنت جحش با آنحضرت ملاقات نمود پس در میان خمیس بنت جحش و آن
 عبدالله بن جحش را بوی رسانیدند و زبان بکلمه استخرج کشته از برای او
 استخفای نمود بعد از آن از وفات شهادت خال همی و راه طبع کرد و اینده همچنان
 زبان بکلمه استخرج کشته پس خبر شهادت مصعب بن عمیر شوه وی را با و
 اعلام نمودند از شهادت آن بزرگوار و وفات آمد و شروع در و گو که و اضطرر

در آن

و چون رسول خدا صلی الله علیه و آله صبر و ادا و فاضله شادان برادر و خال و
 قباد و وفات و اضطرار و ابر و فاضله شادان برادر و خال و
 روح المرافقه که کان یعنی بدین کسی که شوه زن را در نزد زمان بلند
 از پای و حرمت سابر و زیکان و چنان است بعد از آن در شادی و صبر و
 بر سنار و خطای جمعی از اهل بیت و چنانکه بعد از آن شادان و در آن
 و فت صدای گریه و نوحه آنحضرت که بر کشتگان خود مبارکند بسم مبارک
 آنحضرت رسید پس ایشان از حقیقه های مبارکشان روان گردید و کوبان شد و بعد
 از آن فرمود که لکن خزنه لا یوالی که یعنی آنحضرت نیست که بکشد و اول
 پس چون سعد بن معاذ و اسید بن حبیب چنانها و عبدالستار رجوع نمودند زن
 خود را حاضر ساختند که بمنزل ایشان روند و بر آن رسول خدا کوب کنند و چون
 آنحضرت کوبیدن زن آنحضرت را بر خود حرمه سبب است که آسمان نمود
 در حال که زن مذکور بر و سجده آنحضرت جمعی نموده گریان بودند بر
 ایشان بر کوه آمد و خطاب با آنان نموده فرمود از جحش بر حاکم الله فقد
 استسمن بانفسیکم یعنی باز گردید که خدا بی رحم بر شما رحمت کند و این

که سادات و خواری را بنامد بسبب خروج از منزل خود و جنت در اینجا
 بنشیند و خود و شیخ اجل ابو جعفر محمد بن الحسن الطوسی رحمة الله علیه در کتاب
 فہرست با سند خود از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که آنحضرت فرمود که
 اِنَّ اَبْرَہِمَ خَلِيلَ الرَّحْمٰنِ سَأَلَ رَبَّہٗ اَنْ یَّرْفُقَہٗ اَبْنَدَ فَنَجَّیْہِ بَعْدَ مَوْتِہٖ
 یعنی بعد از مرگ او را بر خلیل علی بن ابی طالب و علی بن ابی طالب خود مسالت
 نمود که در خیزی بوی کراحت کند تا بعد از آنکه وی را آنحضرت کبر کند
 این مسعود از حضرت رسالت پیام خدا صلی الله علیه و آله روایت نموده
 که آنحضرت فرمود که لیسوا من حشر الجحود و یسوق الجحوب یعنی نیست
 از آنکه در هنگام مصیبت بر رخسار خود طباغی زند و کوبان چاک کند
 و از این طایفه روی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله لعنت فرمود بر آنکه
 در هنگام سوگ مصائب روز خود با حق بخراشد و کوبان چاک کند
 و بطریق دیگر و مشهور فرمود و فرج ناپسند و همچنین روی است که آنحضرت
 فرمود آنرا مناجات است که در آنجا و در آنجا باشد و عین شریف را بدین
 وجه خود روایت نموده که کشتن بر کمر و دست زدن و دعا و غیره چیز است

چیز

صداق علی بن ابی طالب رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت نموده که آنحضرت فرمود که
 صَدَّقَ الْجَلَّالُ بِہٖ عَلٰی خَلِیْہٖ اِحْبَاطَ الْاُخْرِ یعنی زدن مرد در هنگام مصیبت
 دست خود را بر آغوش خود یا دست احباب و زوال الحزن و افسوس در آن مصیبت
 بلکه در هنگام سوگ مصیبت سخت است زبان بکلام بیجا
 کشودن زیرا که خدای کریم در کتاب ازل آنکه خود فرموده اَلَا اِنَّا اَصْبَا
 مُصِیْبَہٗ قَالُوا اِنَّا لِلّٰہِ وَاِنَّا اِلَیْہِ رَاجِعُونَ اُولَئِکَ عَلَیْہِمْ صَلَواتُہٗ مِنْ
 رَبِّہِمْ وَرَحْمَۃٌ وَاُولَئِکَ ہُمُ الْمُنْعَدُونَ و غیرہ علامه و آقا و اعیان
 در صدر این رساله خبر یافته و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده که
 اَرَبَّیْ مِنْ کُنْ فَبَیْہٖ کَانَ فِی نَوَاصِیِہٖ اَلْاَعْظَمُ مِنْ کَانَ عَصْمَہٗ اَعْمٰہُ
 شَہَادَۃٌ اَنْ لَا اِلٰہَ اِلَّا اللّٰہُ وَاَنَّ رَسُوْلَ اللّٰہِ وَاَنَّ اَصَابَہُ مُصِیْبَہٗ
 قَالَا اِنَّا لِلّٰہِ وَاِنَّا اِلَیْہِ رَاجِعُونَ وَاَنَّ اَصَابَہُ خَبَرٌ قَالَا اَلْحَمْدُ لِلّٰہِ
 مِنْ اِذَا اَصَابَ خَبَرٌ قَالَا اَسْتَغْفِرُ اللّٰہَ وَاُتُوْبُ اِلَیْہِ یعنی چهار
 چیز است که آن چهار مرتبه هر کس جمع شود بوده باشد آنکس بویست در
 نو خدای بزرگ اول آنکه اعتراف و دستگیری و در امور کفر و شقاق و او

آنحضرت صلی الله علیه و آله بیزن آرا داده داری که داخل گردانی شیطان را در
 کبر و من که است خدای عز و جل او را از آنکه در چون کلام حق نظام آنحضرت
 صبر و من که در بدو در آن کبر و در منعم نمود و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
 روایت کرد فرموده است انما یجوز الصبر بالویل و التویل و التویل و التویل و التویل
 و جَزَّ الشَّعْرُ وَفَنَ اَفَامَ التَّوَحُّدَ فَقَدَّرَ الصَّبْرُ مِنْ صَبْرٍ وَاَسْرَجَ
 وَحَمْدُ اللّٰہِ جَزَّ فَاَمَ فَاَمَ صَاحِبُ اللّٰہِ وَتَمَّ اَجْرُہٗ عَلَی اللّٰہِ وَتَمَّ
 وَفَنَ کَرَّجَ فَاَمَ جَزَّ فَاَمَ فَاَمَ وَفَنَ جَزَّ فَاَمَ جَزَّ فَاَمَ جَزَّ فَاَمَ جَزَّ
 یعنی شد بدین چیزها در مصائب و یاد کردن است اجتناب و تویل و تویل و
 زدن بر روی و سپند و پریشان کردن و کندن موی و هر که در هنگام مصیبت
 نوحه کرا فاصلا بنشیند که نرسد کرده و هر که در مصیبت صبر نماید و زبان
 بکند است نوحه و حمد و ثناء بخدای عز و جل ذکر را پس بخندد که این شده باشد
 با آنحضرت صلی الله علیه و آله و او را و بر خدای عز و جل بوده باشد و آنکه نکند اینها را
 چار که در بر و فضا و در آنجا است مستحق مدحت بوده باشد واجب است که خدای
 عز و جل اجزا و او حدیث مذکور در باب صبر بر بدین رساله را بدین ادا یافته و حضرت

در حدیث

از حضرت امام باقر علیه السلام روایت نموده که چون ابن مغیره وفات یافت
که بنی عامر او را حضرت رسول صلی الله علیه و آله در باب نوحه کرد و بر او
طلبان نمود و آنحضرت وی را حاضر کرد و فرمود پس در مقام نوحه و سوگواری
این سر را نشانم کرد **أَنْتَ أَوْلَى بِنَا لَوْلِيهِ أَيْ أَوْلَى بِنَا لَوَلِيِّهِ**
حَالِ الْخَبْرَةِ مَا جِئَا لِيُصَلِّوا عَلَى الْوَفِيِّ قَدْ كَانَ شَيْخًا لِلْسَّيِّدِينَ
وَجَعَلَ عَاقِبَةً وَبِشْرًا اشاره باینکه بنی رستم را بدین نوحه و طلبان و بدین
بدر و ابله را که حوائج اهل و عشیقه بود و حمایت میکرد ایشان را در جغیفت
از راه محذور کم و احسان و مایل و راضی بر هر کم و برتری بود بخیر خواهی
چون که از اهل و عشیقه او در دست طایفه قبیله یغنیل رسیده بودند و به
تحقیق که او در سالها و شبکی باران سودمند و فرجاری برآب و بدر قبیله
خود بود و بجای کجای کم و احسان و بار آورنده بسوی چنانجا که قوم خود
و باجماع راوی در آن حدیث گفته که رسول خدا صلی الله علیه و آله آن مسلم را از آن
نوحه کردن عیب نفع نمود و حقیقتش بر من گفت پس نوحه شرط ماکوش
خبر باشد **أَنْكَرْتُ مِنْ صَلَوةٍ رَفِيعَاتِ نَمُودِ كَحَضَرَتِ اِمَامِ عَلِيِّ بْنِ اَبِي تَالِبٍ**

بیتخت نشسته بود و در حالیکه فرموده با ایشان گفتن رفتند از خانه بیرون
آیند ایشان را خبر رسید آنگاه با ایشان اجاب رانده آن بعضی را بدین کلامی
که از پروردگار خود بریده تاب و توبتین آوازی سفر را فرمودی بدین کلامی
که میخیزید و ایضا هاله او را باز کردی بدین کلامی که اجاب خداوندی کرد
در وقتیکه طلبید او را ملکه روایت نموده اند که بعد از از غلالتخت
زهره زهره علی را از تخت از تخت خمسه آتش و فیضه خال بر کوفت و بر در
دیده که بر آن خود گذاشته و فرمود
خدا فاعل التمشیت فریة الحمد
آن لا یتیمدی الزمان غزالیا یعنی آنندیش و باکی نیست آنرا که خاک زیت
جبارک انحضرت را بوسیده باشد اگر تو بید در حدت زمان خود بویهای خوش
بعد از آن فرمودند که صَبَّحَتْ عَلَى مَصَائِبَ لَوْ أَنَّهَا صَبَّحَتْ عَلَى آبِ حَرِّ
لَکَانَ لَیَالِی یعنی بخیزند شبی من صبحیدند چنانکه اگر بخیزند صبحند آن صایب
بروزهای بویان را هر صبح که دیدند آن روزهای بویان شبهای ظلمتانی
انکه صبح ذکر بافتن از راه کردن حضرت رسالت پیروزان
انضداد بر بوی که در بوسید ایشان را حرم و در حقیقت
ابو حرم

الزحزحة

و زبان آن خود را بر زبان اجنبی نشنوند و طایفه ی بر خیزان از نند
رو می غمناشد و هوی پریشان سازند و مانند آن ها آنچه در اخبار
دارد شده از هنر نوحه کردن بر این امور محمول میگردند چنانچه بعضی
خدا صلی الله علیه و آله فرموده اند که یا نبی من حق و صادق یعنی من
پیرام از کسی که در هنگام مصیبت هوی سرخورد را بیزانند و صدای خود را
به نوحه بلند گردانند و هم آنحضرت در وصف فلان مجنون از طایفه ی
مجنون استبداده التماس علیه السلام فرمودند که لا تدعین بوبل ولا تکل
ولا تحرب و ما قلت فیه قصد صدف است یعنی دفع مکن مصیبت
آن خود و بوبل و نوحه کردن و خشمناک شدن و بول زبان آنچه گفته
باشی زیاده و تخشع کن راست گفته باشی و ابو طالد اشعری از رسول
خدا صلی الله علیه و آله روایت نموده که آنحضرت فرمود انما نوحه اذا لم
تنب تغتم بوم القیة و یلهها مایه نال من فطران یعنی نوحه
هرگاه نموده ناکرده بمید ریختن و روز قیامت از خاک و بر و باشد
پیرایه از فطران و از ابو سعید خدری و معقول است که گفتاهست فرمود

و صلیت فرمود بود که در مواسم حج و ایام ادرال این سفارت حدت ده
بر آنحضرت نوحه و ندبه نمایند
انکه یوشین یعقوب دلی حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام روایت نموده که آنحضرت فرمود که پدر عالمی که من
را فرمود و این و آخرین علی علیه السلام گفت گفت من طلبی که از او گذارند و آنرا ب
پنداشتم و شش پنداشتم یعنی ایام منی یعنی وقت که از اهل من فغان فر
و فغان و جزا بر ندید که گذران نازند و نوحه نمایند بر من ده سال در منی
در ایام منی پس احوال آنحضرت کشید که خدای آنحضرت در ایصال آن و ادب کوبا
آن بود که در دهان بعد از احوال آنحضرت بحث اعلی و جلال حق تعالی بر صفات
آنحضرت که او که در دنیا ظاهر نمایند تا خلق او قند یابان کنند و بدانند آن کاک
را که اهل بیت علیهم السلام از در دهان شرف امتیاز دارند و افتخار آثار
ایمان نمایند بر آنکه اظهر آن مراتب در دهان جلال آنحضرت بسبب
تقیه متحذیه بوده و بعد از احوال آنحضرت آن تقیه زایل گردیده و
بدان اعیان بر که چنانچه نوحه و ندبه و طک و طراست بر اهل حرام است
و نوحه بر اهل آنست که نغدا کنند و خصلتی چند را که اجابت نموده اند

وزن نام

[illegible]

رسول خدا صلی الله علیه و آله بر زن نوح کنده و شستند و همچنین رسول الله
صلی الله علیه و آله زکریا را که لباس قضاوت بر تن داشت و در وقت اجابت دعوت
از آنجا که در هنگام مصیبت طایفه بر خیزش زنده و جوان ماند
و غنی و مذکور شود است بر نوح باطلی آنکه از اجداد مذکور ظاهر میگرد
در قواید پسندیده که اهتمام دارند از آنها مستثنی است
از آنکه بفریاد اهل بیت سست شود کاست و لفظ لغز بر صیغه فاعله است
از غایب و قصر و معنی آن فاعلی دادن و صبر پسندیده فرمودن است
صاحبان صاحب را آنکه میگوید نو بنده فتح کرد یعنی صبر فرمود
او را و این صبر کرد و عمل دارند بر اهل بیت در انجام آتش که ایشان
را شلی دهند در آن مصیبت و صبر می فرمایند از غم و اندوه آن واقعه
باینکه بگویند او را اله و فرمان را پادشاهی است و وقوع این مصیبت
بر او نشان از اهل ظاهر و جور بلکه از اعدا و حکمت است زیرا که حکیم علی
الاطلاق بر خیزش قوایب هر کس را نافرمانی است اگر در حیث این مصیبت
خبر او را منع شود و هر پادشاهی را فرمان را نافرمانی است

۵۲

در طلب نوافی که بر سوادیک غریب و اضلال آن مفرق شود و خط
و اخبار بسیار وار شده از آنجا این مسعود از حضرت رسول خدا صلی الله
روایت نموده که آنحضرت فرمود که من غری مصابا فله مثل اجر بعیر هر که
آنحضرت را ندید صاحب مصیبتی پس بر او راشت مثل اجران مصیبتند ^{سید}
و همچنین جابر بن عبد الله از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت نموده که آن
حضرت فرمود که غری مصابا کان له مثل اجر بعیر من غیر ان یقتضه الله
من آجره شیئا و من کفر مصیبا کساه الله من سندس و اشترقی
و حجر و من حفر قبر المسلمین فی الله عز و جل له بیتا فی الجنة و من
نظر مصیبا ان الله فی ظلمة یوم الاطلال الا ظله بعیر هر که غریبت
مصیبت رسید را بپوشد و او را مثل اجران صاحب مصیبت بدو
انکه خدا بخواهد از اجران صاحب مصیبت چیزی کم کند و هر که غریبت
مسلمانانی را بپوشد خدا بیاضی او را بپوشد و اشترقی و حجر و هر که
حفر کند قبر مسلمانان را خدا بیاضی او را بپوشد و او را مثل اجران صاحب مصیبت بدو
عزیر شد و هر که نکند احسان بیوس و صاحب عسر بیاضی او را

بقدر ادا و سعی و معاونت و یاری و کار تو فرغ طاعت بدو من یونش
 و اگر پرستان و شکلسق و فقر و درویش و تراوست باید نیای سنگی
 و احسان بسوی او یا اگر کردی و اگر از خیر چیزی با او سلفیت و کوفی
 و اگر بیکر کردی عیادت و یاری غایب و اگر صیفتی بوی رسد او از غریب
 و اگر مبر مشایخ جنازه و کفن و بستاند و اگر بی روی مشایخ خود را
 تا اینکه انبیا حجاب دخول و ملائکه او شود مکرادت و او کار و میوه ها
 چیز و خریداری غایب حصه از آن از برای او برسم هدیه بارش و اگر
 غنی و اگر آن حصه را بوی دهان بسوزد آنکه او ناله بشنود داخل گردان
 و بر و نیاورد آن میوه را پس توان آن غنط و منبت خود را بر سر او
 ایثار و بسوی طعام و دیان خود بکنی مگر آنکه از برای او مصیبت و حصه بفرستی
 و از همین حکم من معویه بن جندب قریب و ولایت کرد و از پدر و مادر خود
 روایت نموده که گفت رسول خدا صلی علیه و آله فرمود **لَا تَجْعَلُوا**
بِیْنِکُمْ ایستاد حضرت فرمود که آن عرض خداوند تعالی که **بِیْنِکُمْ** ایستاد
 او و بعد از آن ذکر فرمودند حضرت ایستاد حضرت سابق که مذکور شد

واما درك

در سبای خود جای دهد در روزی که هیچ سبای بخیر نماند بخیر نماند و
همچنین جابر بن حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله روایت نموده که آن
حضرت فرمود من غری حبیبا لبس الله عز وجل من لباس النعوى
وصلی علی وجهه فی الاذواج یعنی هر که نعت را رساند صاحب جزین
بر مصیبتی پوشانند او را خدای عز وجل از لباس نعوی و بر هر کار عز
صلوات فرستد بر روح آنکس در میان اذواج و هم از آنحضرت سبای از تو
مصادف در مصیبت سؤال نمود آنحضرت فرمود که هر که سبای را در روزی که
غریضا با قلبه مثل آتیه یعنی مصادف است بکنان است از برای مؤمن و هر
نعت رساند صاحب مصیبتی پس او را داشت مثل اجران صاحب مصیبت
و همچنین عبدالله بن ابی کون محمد بن عوف بن حرم از پدر و جد خود روایت
نموده که گفت از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که هر چه خود من عاز
مربطه فلا یزال فی الحمد حتی اذا وقع عندنا استنفع فیها ثم اذا قام من
عندنا فلا یزال یحور فیها حتی یرجع من حیث خرج ومن غریضا
المؤمن فی مصیبه کساه الله عز وجل من حلال الکرامه يوم الحیة

یعنی هر

یعنی هر که عبادت در بعضی نماید پیوسته در درایتی رحمتش نهایت بود و آنکه
که چون نزد بعضی بنشینند تا کردن در آب رحمت نشسته باشد و چون از
نزد بعضی بگذرد رحمت بر خیزد پیوسته در آن آب میفریاد باشد تا آنکه بگوید
ایمانی که از آنجا بگذرد عبادت آن بر بعضی بیرون آمده باشد و هر که نعت را رساند
برادر مؤمن خود را در مصیبتی که باور رسیده باشد پوشانند او را خدای عز وجل
از حلالی که اوست در روز قیامت و همچنین ابی برزخ حضرت رسول خدا صلی الله
علیه و آله روایت نموده که آنحضرت فرمود من غری نکل کس یروا فی الحیة
یعنی هر که نعت را رساند بن مصیبت رسیده پیوسته شود بر دهشت پالیز
سروش و همچنین انس از آنحضرت روایت نموده که فرمود من غری نکلک المومن
فی مصیبه کساه الله عز وجل حله خضر ام یحمر بها يوم الحیة یعنی هر که نعت را
رساند برادر مؤمن خود را در مصیبتی که باور رسیده باشد پوشانند او را خدای عز وجل
و جل حله سبزی تا آن محو شود روز قیامت صاحبی که گفت یا رسول الله بخور
شدن کدام است آنحضرت فرمود که بقطعه ای که بران حله قطعه را میخورد
کود از نایب بر دهان و همچنین روایت است که حضرت داود علیه السلام را در روزی که

که هر

خود گفت ای صاحب جزای آنکه صاحب مصیبتی رضای جزای جلال تو نعت را
ندا آمد که جزای آن که آسوده و آرد به ایمان آسوده بدین آثار
و آنکه بعد از آنکه بعضی جزای آنکه آن بود که پوشانند او را و از برای ایمان
که پوشیده شود و از آنکه در روز و داخل گردد برکت آن بهشت
جا و بدان را و در تکرار گفت ای صاحب جزای آنکه بعضی رضای تو تسبیح جزای
نماید چیست ندا آمد که جزای آن که تسبیح ملائکه بود یوم یوم فی قریه و آن
اصل علی وجهه فی الاذواج یعنی جزای آن باشد که مشایخ او را نیندازند
که ام در روزی که هر دو بسوی فراف و جزای دیگر آنکه صلوات فرستد بر روح او
در میان اذواج و همچنین روایت است که حضرت موسی علیه السلام را و علیه نوبی
با پروردگار خود مناجات کرد که ای خداوند کلام چیست از جود تو ایزدان
که عبادت بنیادی نماید خطاب آمد که آنست که عند مؤنه ملائکه تسبیح
الی قریه و یوم السوءه الا الحیة یعنی هر که نعت را رساند برادر مؤمن از ملائکه
که ام را در حال نال و ناله این او نمایند بسوی فراف و مؤمن را باشد
نار و قیامت دیگر باره موسی علیه السلام مناجات کرد که ای خداوند جود تو ای

که هر

که بن مصیبت رسیده نعت را رساند خطاب آمد که آنکه گفت علی علی السلام یوم
لا یزال علی بعضی در عازم او را رساند خود بعضی در سبایش در روزی
که در آن سبای نیست که سبای من و همچنین روایت است که حضرت طه علیه السلام
نوبی در مناجات خود گفت یا رب جزای آنکه از خوف تو اناشیر رخسار او
روان گردد و در جلیبت خطاب آمد که صلواتی و رضوانی بکند یعنی رحمت بکوان
و خوشنودی من بر او باشد پس هر چه علیه گفت ای صاحب جزای آنکه بعضی رضای تو
جزای آنکه هر چه بپسندند نرسید که آسوده تو یا من ایمان بنشود و بعد از آنکه
و همچنین بنیادی یعنی یوسف را و از آنجا از ایمان که با آنکه عبادت خود را
در بهشت بشناسد و از آنکه در روز نیندازد جاهر برهن کند ابریه علیه السلام خطاب
جزای آنکه باز بنویسد رضای تو بکنی و احسان کند جزای آنکه خطاب آمد که
أفیه و علی و آنکه خطاب است یعنی و امیدم او را در سبای خود داخل میکردم
او را در بهشت خود ابریه گفت ای صاحب جزای آنکه بعضی رضای تو من است و جزای
نماید چیست ندا آمد که تسبیح ملائکه علی خدیجه و تسبیح روجه یعنی نماز
بیکدازند ملائکه که ام بر جسد او و مشایخ چنانند روح او را

الذی یفید بکلیک یعنی بدستی که نو اگر صبر کنی در مصیبتی که بفور رسیده
 اجر و ثواب باری و اگر صبر کنی و هیچ غمی بگذری بر تو غم خدای عزوجل بخوان
 قدری که مفید شده است از برای تو و جابر از رسول خدا صلی الله علیه و آله
 روایت نموده که آنحضرت فرمود که هر بنده ای که گفت که یا محمد بخش ما شدت
 قاتک میت و احیی ما شدت قاتک مفارق و عیال ما شدت قاتک
 ملائقه یعنی ای رسول خدای بمان زنده چندا نکخواهی بدستی که تو فانی
 در زو اموات مشغول خواهی بود و دوستدار آنرا که میخواهی بدستی که تو
 از او مفارقت خواهی کرد و عمل کن با آنچه میخواهی بدستی که تو آن عمل را فانی
 خواهی کرد و روایت کردی که در پیغمبر عابد عالمی که در میان بود و زین
 داشت بجز صورت و سینه آراسته و آن مرد را با آن زن علاقه بسیار بود و دل آن
 زن در گذشت و مرد عابد را در مصیبت او حزین شد بد روی نمود بچشمش که در خط
 خالی از غم نیانک شد و در آن خانه را بر روی خود در بست و از مرد طمان بهمان
 کشت تا کسی بر او داخل نشود بعد از آن زنی از زنان بنی اسرائیل بر فضیله
 فوت آن زن و شدت حزن مرد عابد مطلع گردید و بسوی عابد آمد و بر زبان

پیغام

پیغام گفت مرا بفراحتی است و طلب غمی از من نباشد پس چون مردمان از نزد
 منفرد گشتند و با آن زن از رحمت دخول منزل داد آن زن گفت از تو دوری
 طلب فرمودی میگویم عابد گفت آن کدام است زن گفت بدستی که از زنان همسایه
 بعنوان عاریت بعضی حلقه و حلقه بودم بعد از آن ایشان کس نزد من فرستادند
 که آن عاریت را با ایشان باز فرستم عابد گفت آری بخدا که در آن عاریت را بر تو لازم است
 زن گفت که آن عاریت مدتی نزد من بوده عابد گفت تو حاجتی که آن عاریت را
 بصاحب رسانی زن گفت خدای رحیم بر تو رحمت کند آیا تو نمائستی بر فقد
 آن نعمت که خدای عزوجل بعنوان عاریت بتو اعطی کرده و بعد از آن عاریت
 خویش باز گرفته و حال آنکه او سزاوار تر است بان عاریت از تو اکنون دیده بدستی
 بکشتا و بر حال خود نظر کن عابد را از سخنان آن زن رشدا افتاده و آنچه حاصل
 غرض از او عزالت نمود و همچنین این را از دنیا از او اندر آید روایت نموده که
 گفت حضرت سلیمان علیه السلام را فرزند بی بود که او را بسیار دوست میداشت
 پس آن فرزند و بدست جبار از غنای پدر جدا شد و بسبب فقر او آنحضرت را
 حزین شد بد روی نمود پس خدا بی نظیر و صانع را بر صورت آدمی از آنحضرت

فرستاد و آنحضرت چون ایشان را دید گفت شما چه می کنید ایشان گفتند با یکدیگر
 دعوی داریم و میخواهیم که در میان ما محو حکم کنی حضرت فرمود که بشنیدم بهتر است
 شما صبر کنید بکار ایشان گفت که من زراعتی کرده بودم و این مرد را آن زراعت
 رسیده و اسد گردانید پس حضرت سلیمان خطاب بدعوی علیه فرمود که درین
 باب چه میگوئی او در جواب گفت آسمان الله بدستی که این مرد در سوره راه
 مردمان زراعت نموده بود و من بر آن میگذشتم و هر چند از آنست و هیچ ملاحظه
 نمودم زراعت بود پس بناچار سواره از آن راه گذشتم و از آن مرد و بر عین او
 ضایع و اسد گردید پس حضرت سلیمان خطاب بدعوی علیه فرمود که زراعت برین
 داشت که در شارع مردمان زراعت کنی یا بنیدالاستی که راه سبیل مردمان است
 و ناچار است مردمان را که سالان برین خود باشند پس کار آن دو ملک گفت که
 آوفا عیلت با سلیمان آن آوفا سبیل الناس و لا یذکر الناس عن الناس لیکوا
 سبیل هم یعنی آوفا بنیدالاستی ای سلیمان که مرگ راه مردمان است و بناچار
 مردمان را با آن راه باید گذشت راوی گوید که بر ده جبار ازین راه از پیش حضرت
 سلیمان برخاست و دیگر بر فوشتان فرزند جمع نکرد و همچنین این را از دنیا

روایت نموده

روایت نموده که در بین اسرائیل فاضل بود و پس داشت از فضیلت بنی اسرائیل آن پس
 بر سر شده این جهان کنان در گذشت فاضل از ضعیف آن صحبت با جمع و فریغ
 فرین و با ناله و آه و گریه و در پس در ملکات مرد و با فاضل ملاقات نمود
 و گفت در میان ما برستی حکم کن که با یکدیگر دعوی شرعی داریم فاضل گفت آن کدام
 دعوی است بیک از ایشان گفت که این مرد با کوسفندان خود بزراعت من عبور می
 نموده و بدین سبب آن زراعت فاسد و ضایع شده فاضل روی آن شخص را در نظر
 بود نموده گفت درین باب چه میگوئی او در جواب گفت این مرد در میان کوه و فر
 زراعت نموده بود و مرا راه را از برای عبور میبرد و من چون آن بود فاضل گفت آیا تو
 در هنگام زراعت میان فر و کوه بنیدالاستی که آن مکان راه مردمان و طریق
 آیته و رونده است آنرا گذشت آیا بنویز و روی که فرزند تو منوگردد
 بنیدالاستی که آن فرزند تو خواهد در حال رجوع کن بفضای که کردی و چو
 نمودی و آن دو مرد از نزد فاضل بگریه باز گشتند گویند که آن دو مرد و دو ملک
 بودند و هم طریقی از این برای دنیا روایت نموده که در عهد بنی حضرت
 خیر البر علیه و آله القلوة و القیتره در مکه معظمه را دهها الله فقا و تعظیما

مردی و زنی را بر روی پای باغی از دست رفتند آنچه در آن ایستاده بود
بودند و در میان خطای ایشان را شنیدند و فرمودند که این جوان زیباروی
با کینه منظر داشتند که چون صبح میشد ایشان را به سجده می آورد و در آن
روز یکساعت ایشان قیام می نمود و هنگام شام ایشان را بر روی کوفته
بغل از کاحود میرسانید پس چند روز شد که آن مرد و زن ثلثا در مسجد
نمودند و رسول خدا صلی الله علیه و آله از حال ایشان سؤال فرمود و می گفتند
یار رسول الله فرزندان ایشان وفات یافته شاید باین سبب نزد آمدن مجلس
ساجده نموده باشند آنحضرت فرمود که لو شئ احد لاحد لکثر لک ان المؤمنین
بعضی اگر باز میگردانند که بر این برای کسی هرگز نیست و زنده میماند را از برای
ایشان باز میگردانند و همچنین این را در کافران باز گردانیده می شود
که بر این برای حاجت یافته هرگز باز گردانیده نمی شود و بعد از آن برای پدر و مادر
و از بعضی از زنان غایبه روایت نموده اند که میگفتند سید من مصیبتی
که در آن مصیبت آنست و در رخ را بخاطر کند اینده باشد که نگردد ایشان
مصیبت در نظر بیشتر من از آن خرد تر و بزرگ تر بدان ای

محبوب

محبوبی که رفتار میکرد که مصایب و بلاها اغلب با وفات از جانب جلال الهی
مختص کسی است از بندگان که از آن ذات مقدس غرض دارند پس بدینسان و فرمود
نوح و روبرو در آن رجعت بسوی ایشان و این چنین قطع نظر از آنکه ایشان عدلین
کتاب و سنت تابستان از ناصیه ها از کجی که مصایب و بلاها در دار دنیا محض
چرا باشند چنانچه نور زار و زبر که بعد از نامعلوم میگرد که از هر طاعت
چیزی که بلاها ایشان نهد بدینسانست و گرفتار مصایب بیشتر میباشد بعد از انبیا
و رسول علیهم السلام و صلوات الله و آيات بركاتهم و انما این مطلب میباید
چنانکه جابر بن عبد الله در کتاب که در حدیث میفرماید و اولاً ان يكون الناس امة واحدة
واحدة یحکمهم الله و لا یخلف فی الامر الا ما یحکم الله و لا یخلف فی الامر الا ما یحکم الله
میفرماید و لا یخلف فی الامر الا ما یحکم الله و لا یخلف فی الامر الا ما یحکم الله
لیزادوا انما و در حدیث دیگر میفرماید که و انما یخلف فی الامر الا ما یحکم الله
قال الذین کفوا و الذین کفوا و الذین کفوا و الذین کفوا و الذین کفوا و الذین کفوا
قل من کان فی السلافة فایدله انهم کما و احدا و احدا و احدا و احدا و احدا و احدا
باب از اهل بیت علیهم السلام ما فرمود است از آنکه بعد از انبیا و رسولان و اهل بیت

که در آن حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مصایب و بلاها را میبخشید و اینها را وفات
مؤمنان را با آن مخصوص گردانیده حدیث میفرمودند که شخصی
از سواخدا سؤال نمود که یار رسول الله در میان مردمان در دنیا بلامی
چگونه شد بدینسان آنحضرت فرمود انما یخلف فی الامر الا ما یحکم الله و لا یخلف
المؤمن بعد علی قدر ایمانه و حسن اعماله فمن صح ایمانه و حسن عمله
اشد بلاه و من ایمانه و حسن عمله قل بلاه و من ایمانه و حسن عمله
که و هر از مردمان که بلاها ایشان شد بدینسانست انبیا و رسولان و بعد از آن
طایفه صفیه چون آنکه ایشان در جنت اند ما ندانند و شبیه باشند
پس چون که مانند و شبیه مانند ایشان باشند و مثلانی باشند مؤمنان
بعد ازین گروه و الا شکوه بلا و اندوه بعد از ایمان و حسن اعمال خود
پس اگر از مؤمنان کسی بلامان صحیح باشد و عمل پسندیده بود و شد بدینسان
بلائی و هر که در بلا و ایمان او وضعیف باشد عمل او کم و قلیل باشد
بلائی و همچنین از حدیث امام جعفر صادق علیه السلام روایت نموده که آنحضرت فرمود
فرمود که ان عظیم الاخر مع عظیم الاول و ما احب الله قوما الا انما یحکمهم

محبوب

یعنی بدینسان که هر یک از اینها را یک بلاست و دوست میداند خدای عز و جل
که فرمود که بلاها را میبخشید و اینها را وفات مؤمنان را با آن مخصوص گردانیده
ان الله عز و جل یخلف فی الامر الا ما یحکم الله و لا یخلف فی الامر الا ما یحکم الله
نخفد الامر الا ما یحکم الله و لا یخلف فی الامر الا ما یحکم الله و لا یخلف فی الامر الا ما یحکم الله
الباقی بعضی بدینسان که خدای عز و جل را بدینسان در روی زمین از
گزیده ترین بندگان هستند نازل نمیکرد و فرمودی آید از آسمان آنحضرت
از تحت دنیای زمین میگردانند از ایشان بسوی ایشان و نازل
نمیکرد و بدینسان که میگردانند بسوی ایشان و هم حسن اعمال و
از آنحضرت روایت نموده که فرمود ان الله عز و جل یخلف فی الامر الا ما یحکم الله و لا یخلف
بالا و عفا فانما یخلف فی الامر الا ما یحکم الله و لا یخلف فی الامر الا ما یحکم الله
دوستان دیندار از بندگان خود را غوطه دهد و از در در باری بگردان
بلا غوطه داد و من و شما را اینجانب شب را بر روز بکنیم و روز را
بشب میرسانیم و همچنین از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت نموده
که ان الله عز و جل یخلف فی الامر الا ما یحکم الله و لا یخلف فی الامر الا ما یحکم الله

عن ابی زریرة قال سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول

بما یخفف من غم یخفف در آن نگرینند و چون میزان غم را بخت عالمیان را
بر وفق بچند و عدم کسر و اندام آن مشاهیر میگویند که یا رسول الله آیا فرما
از وقوع این چند برین بخت بگوید یا نه که فرما بگویم رسالت بخلاف بخت
گردانیده که نا آید در هیچ روزی از امور دنیا نیاید بکس برده ام و کس را بخت من
راه نیافته پس رسول خدا صلی الله علیه و آله بعد از شنیدن آن سخنان از منزل آن
مرد بازگشت و بطلان آن که عیان نموده بود صبر فرمود و فرمود من
بعثتکم انکم از جانب الله میباشید که
نیافته و بیلای بستاند که دیده مرا با و طعام او احتیاج نیست و اما اینک
احادیث و اخبار درین مقام بسیار است لیکن بدین قدر خلاصه رفتم و این
رساله را بکاتبان شریف مشرف آسمان و لایق و شریفین کوه صدف اعجاز
و طهارت حضرت صادق علیه السلام که بخاتم این ائمه خود در ده گام رسیدند
شدنی و محنتی از دشمنان آن سلسله طیبه با ایشان بعنوان رسانیدن
نفرین عزیز نموده اند اخذ میکنم و مکتوب مذکور را شیخ بزرگوار
اصل این صحیفه شریفه شیخ زین المأذون العالی رحمه الله با سند خود
روایت

روایت نموده از شیخ اجل شیخ ابو جعفر طوسی رحمه الله و حدیث صحیح محمد بن
نعمان و حسین بن سعید الله تعالی بر این شیخ صدوق ابو جعفر محمد بن علی بن ابی
الخضر از محمد بن الحسن بن الولید از محمد بن الحنفیة از محمد بن حسین بن ابی
الخضر از زین العابدین علیه السلام از محمد بن ابی حمزة که او گفت که حضرت امام علی
جعفر بن محمد الصادق علیه السلام میفرمود که هر که از عباد الله بن حسن در خالقی که با و
بخت او را آید مانند رسیدن بود بخیر فرموده و غم نیست و سلبیده بود باین
سینا و کسب الله الرحمن الرحیم الخلف القاصح و الذی یطیب
من و لای اخبیه و این عجمه یعنی این که از او است بسوی خلف صالح و ذریه
طیبه از جانب بکار او لا بد را و این هم او است بعد از فلان گفت قد
تفرقت انت و اهل بیتک من جملة عباد الله اما بک ما انزلنا من
والتیظ و الکتاب و الیم و حج القلب و دوی و لغز الخ من ذلك من
النجح و القلق و حر المصیبة مثل ما انزلک الله انک انک و اهل
بیت تو که با تو بوده اند را بخدا حمد و ثناء عطا شد رسید از وصفا
صغیر و باشند در حزن و خشم و شکست غم و آلام رسانیدن در دل

منع لغز اهدید بود زیرا که من رسیده از وقوع این مصیبت بر نواز
جزع و اضطراب و سوختن در آتش مصیبت مثل آنچه بنور رسیده بعد از آن
متصل بفرات مذکور و عزیز فرموده اند که و لیکن رحم الله علیهم و علی
به المنفین من الصبر و حسن العزاء و حسن حال الیتمیه علی الله علیه و آله
فاصبر حکم ربک فانک باعیننا و حین یقول فاصبر حکم ربک و لا تکن
کما حال الحزن و حین یقول لیس علی الله علیه و آله حین مثل حمزة و ان
عاقبتیم فعاقتوا بمثل ما عوقبتیم به و لیکن صبر من الله علی الصابری
فصبر رسول الله صلی الله علیه و آله و اهل بیته و حین یقول و افرأه لک یا
الصاویة و اصطبر علیها الانساک و ترزقن ترزقن و العاقبة للنفوس
و حین یقول اذین اذا ما بنهم مصیبة فاولا الله و انما الیسیر
و احبون اولئک علیهم صاوات من ربهم و رحمة و اولئک هم المقفرون
و حین یقول انما یوفی الصابرون اجرهم بغير حساب و حین یقول لکن
لا ینبیه و اصبر علی ما اصابک ان ذلک لمن عن ام الامیر و حین یقول
عن موسی و قال موسی لیس فیما استعینوا بالله و اصبر و ان الارض

الله یورثها من لیس فیما استعینوا بالله و حین یقول اذین
الذین اصوا و عملوا الصالحات و نواصوا بالحق و نواصوا بالصبر و حین
یقول و لیستونکم کثیر من الخوف و الجوع و نقص من الاموال و النفس
و التملک و یشر الصابرون و حین یقول و الصابرون و الصابرون و حین
یقول و اصبر حتی یخفکم الله و یخرجکم من الظلمین و امثال ذلك فی الغزاة
کثیر یعنی لیکن رجوع کردم من آنچه در کمالی و جلال کردم است باخبر
مشیتان و پروردگار را از صبر و حسن عزاء و درونی که میفرماید بر پیغمبر خود
صلی الله علیه و آله فاصبر حکم ربک فانک باعیننا یعنی صبر کن از برای فرمان
پروردگار خود پس بدرستی که تو منظر نظار رحمت غایب و در حقیقت
فاصبر حکم ربک و لا تکن کما حال الحزن یعنی صبر کن بحکم پروردگار خود
و صابر مانند صاحبها که آن حضرت بولس بن عتیبه و آله و علی و ابی
جعفر بن موسی صبر کردند از میان ایشان بر و رفت و قصه حضرت مشهور است
و در حالی که میفرماید بر پیغمبر خود صلی الله علیه و آله در وقت که حزن سبب شد از
در واقعه احد مثله کرده بودند و ان عاقبتیم فعاقتوا بمثل ما عوقبتیم به

بروردگار

میفرماید شریب یعنی لغزان سپردن را و صبر علم را و صواب را از ذلالت
مکن عزم را و امور یعنی خبر کن بر آنچه بنور سال از مصایب بدرستی کنی صبر
و مصایب از جمله دل نهادن بر امور است و در حقیقت که میفرماید بنور سال
حکایت از حضرت موسی علیه السلام قال موسى لقد قدماستحينا يا الله و صبر و ازان
الارض لله يورثها من يشاء من عباده و الحاقه المشرقين یعنی گفت
موسی بنور خود که بنی اسرائیل اند که استغاثت جویدند از حقایق و فرعون
و جماعت فبطیان بخداوند کار خویش و بر حقایق آن طائفه صبر کنید بدرستی
که زمین از خدای عز و جل است میژد هر چه در هر کس اراده میکند از بندگی
خود و سر انجام نیکو و عاقبت پسندیده هر چه بر کاران و متفکران راست
و در حقیقت که میفرماید الذین آمنوا و عملوا الصالحات و تواصوا بالحق
و تواصوا بالصبر یعنی اطاعت کن ایمان آورده اند و عمل با اعمال صالحه
نموده و وصیت میکنند یکدیگر با حق که آن راه راست و بر هر کار راست
و وصیت میکنند یکدیگر با صبر و مصایب و در حقیقت که میفرماید و
لبسوا ثياباً متشجبه من الخوف و الجوع و نقص من الاموال و الانفس

هرگز و اگر نه چنین بود نخواهست بود اینکه دستمان را و بفنل او زد و سنان
او را و بر سنان ایشان را و معانفت ایشان نمایند و از وصول بدرجات
بلیه ایشان که از جانب جلال کبریا بآن مرتبه صراقت زدند و دستمان آنحضرت
نخاع و نقلاست عین و معصیت بوده در دار دنیا بلند پایه و معانی آن قدر باشد
بعد از آن غلبه داشته اند که ولو آن ذلک لما قتل زکریا و یحیی بن زکریا
ظلماً و عدواً و فی بعضی من البغایا و لولا ذلک ما قتل جابر بن عبد الله
بن جابر علی بن ابی طالب لما قام ابراهیم علیه السلام و جعل ظلماً و عملاً المحسین بن
فاطمه صلی الله علیه و آله اما اصحابها و او عدواً و ابعث اگر چنین می بود
که در دار دنیا دوشان خدا بخلی کو فناء معصیان و بیایا باشند
و دشمنان آنحضرت فرحان و شادان هر این کشته نمیکردند زکریا
و یحیی بن زکریا تا به بیخ ظلم و عداوت اعدا و ایشان زن را غلبه از زنان
بنی اسرائیل و اگر چنین میبود بفنل بن سید جبرئیل و فرعون بن امیر
المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در حال انقضای سیمین در میان الهی و سید شکر
و جبر و عمر بن عبد الله بن فرحسین بن فاطمه علیهم السلام سید چشم گرفتن و عدوان

دستمان بعد از آن مخبر فرموده اند که و کولاً ذلک ما قال الله عز وجل
 فی کتابه ولولا ان يكون الناس امة واحدة لجهنم لکم بالآخرة
 لبؤسهم سفحاً من فضة ومعارج علیها یظلمون وکولاً ذلک لما
 لما قال فی کتابه ایحسبون انهم یهدون من مال ویتبین لنا سریرکم
 فی الخبائر بل لا یستعرون ولولا ذلک لما جاء فی الخبائر لولا ان یخزن
 المؤمن لکافراً عن عذاب من حديد فلا یصدع رأسه انما
 ولولا ذلک لما جاء فی الخبائر ان الدنیا لآلئاً وینال الله جاح کجی
 ولولا ذلک ما سقى کافر منها شراباً ولولا ذلک لما جاء فی الخبائر
 لوان مؤمن علی قلعة جبل لبعث الله له کافراً او مؤناً فیا یؤذبه و
 ولولا ذلک لما جاء فی الخبائر ان الله اذا احببت الله فوما او عبداً صلب علی
 الالباء صلباً ولا یخرج من غیر الاوقع فی غیره ولولا ذلک لما جاء فی الخبائر
 ما من جرحین احب الی الله عز وجل ان یجرحهما عبده المؤمن فی الدنیا
 من جرحه عظیم کظم علیها وجرحه خفیف عنده مصیبة صبر علیها
 یحسن عزاء واخلشاب وکولاً ذلک لما کان رسول الله یبعثون

علیهم السلام

علی من ظلمهم بطول الامر وحمدة المذنب وکثرة المال والولد ولولا ذلک
 ما یغنا ان رسول الله صلی الله علیه وآله کان اذا خص به رجل بالرحمة علیه
 ولا شیخاً من استشهد به فی کونین یبوء دمه وشیان سبلاً یا یخین
 ودمشکان بهما یبرح الزوال نیا الحق میبوءد تنفیص وخیال عز وجل
 در کتاب کیم وکلام لازم التکیم خود که ولولا ان يكون الناس امة واحدة
 لجهنم لکم بکفر بالآخرة لبؤسهم سفحاً من فضة ومعارج علیها یظلمون
 اشاره بانکه اگر این می بود که کافر داند می شد در همان یک کوه و یک نوع
 هر این می بود که این می بود که کافر می شود می شد و در وی رسان
 از برای خاتمه ای نشان سفینه از نوره و من دانه ای بر آن سفینه ظاهر و نمایا
 و اگر نه چنین می بود هم انحضرت در کتاب کیم خود میفرمود ایحسبون انهم
 یهدون من مال ویتبین لنا سریرکم فی الخبائر بل لا یستعرون
 کتابی را که کافران آبان در خود حساب نمیکنند و چنان می پندارند که ما آنچه
 بالیشان از اعطای مال و فرزندان امان داده ایم هر این در رسانیدن خبر
 نسبت بالیشان مسارعش و تحویل نموده ایم بلکه خبر ندانند و مستحور می

کما یستعرون

ایشان نیست که این چنین است و اگر نه چنین می بود در حدیث قدسی
 میگوید که ولولا ان یخزن المؤمن لکافراً عن عذاب من حديد فلا
 یصدع رأسه ایما یعنی اگر نه اینست که وسیله اندوه مؤمن میگوید
 هر این که داند می شد از برای کافر عذاب از آهن ناپوسیده آن عذاب هرگز
 در دست نکشد و اگر نه چنین می بود در حدیث می آید که ان الدنیا لآلئاً وینال
 عند الله عز وجل جناح بعوضة ای یعنی بدستی که دنیا در نزد خدای
 عز وجل قدر بال یکسب ندارد و اگر نه چنین می بود بکافر در دنیا شرب آب
 نمیدادند و اگر نه چنین می بود در حدیث وارد میگوید که لوان مؤمن
 علی قلعة جبل لبعث الله له کافراً او مؤناً فیا یؤذبه یعنی اگر مؤمن بر
 کوهی بلند باشد هر این بر آن کبر اندک خدای عز وجل از برای رسانیدن اجر
 و ثواب بان مؤمن کافری با منافق را نابان مؤمن ایذا رساند و اگر نه
 می بود در حدیث می آید که اذا احببت الله فوما او عبداً صلب
 علی الالباء صلباً ولا یخرج من غیر الاوقع فی غیره یعنی چون دوست دارد
 خدای عز وجل را با دوستی در بند از بندگان خود را فریاد

بر او باد

الرضا بالصبر على فتنائكم والتمسك ببطاعتكم والتزول على آخره آخر
 الله علينا وعليكم الصبر وختم لنا ولكم بالسعادة والتفادنا وإياكم
 من كل هلكة بحول وقوته الله صمغ قريب وصلى الله على صفوة من
 خلقه محمد النبي وآله بنبينا خلاصة صفوة انك ليس برؤاى ثم وای لیرحم
 وای برعام وای فرزندان برادران که صبر کنید ورضا و تسلیم را شعار خود
 سازید و مقوض دارید امور دنیا و دنیا را براه خدا و عز وجل و راضی
 باشید در حالت صبر بفضای آن حضرت و غشای چو نید و دست زبید بدان
 طاعت و فرمان برداری آن ذات مقدس و نزول نماید بر او و فرمان او
 اشاره و آنکه کورین اطاعت و فرمان برداری درین دهر و فرمان آن حضرت
 فرود آورید و فرزند خدا و عز وجل بر ما و بر شما صبر بر مصائب را
 و ختم کند و با انجام رساند آن برای ما و شما بسعادتی روزگار را و رهایی
 و خلاصی و نجات و ستارا از هر هلاک و بوار که وسیله و نظامت غایت
 بود بحول و قوت خود بد رستی که آن حضرت شنونده نزدیکان است و رحمت
 و صلوات آن حضرت بر هر کس بریده و صغیر و از جمله خلق او که آن حضرت محمد

صغیر

صلی الله علیه و آله و اهلبیتا و یسید ابیست آخرین شریف نامه که مؤلف رساله
 اثر این فطرت نقل کرده است از کتاب فتنات و مهتات و بر آن رساله با انجام رسیده
 و الحمد لله تعالی علی نواله و الصلوة والسلام علی صاحب السالوة و علی آله

اهل العصمة و العیال

تم غصن المظفر ۱۲۴۷



ج ح

